

سئوال شما

# پاسخ ما

کتاب  
ہشتم



استاد سید حسن ابطحی

# سؤال شما پاسخ ما

نوشتہ:  
سید حسن ابطحی

نام کتاب: ..... سؤال شما پاسخ ما

مؤلف: ..... سیّد حسن ابطحی

ناشر: ..... انتشارات بطحاء

نوبت چاپ: ..... هفدهم

تاریخ انتشار: ..... زمستان ۱۳۷۵

قطع: ..... رقعی

تعداد: ..... ۵۰۰۰

تعداد صفحات: ..... ۳۰۴

مرکز پخش: ..... ۰۹۱۲۱۱۹۰۹۱۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ الْمُبِينُ الْحَمْدُ لَكَ يَا مَنْظِرَ الْمُتَّقِينَ



«پیشگفتار»

در این جلد از کتاب به مناسبت  
سال ۱۳۷۹ (سال امیرالمؤمنین (ع  
۷۹ سؤال دینی و مذهبی پاسخ داده  
شده و در تابستان همان سال چاپ  
گردیده است.

اینها بعضی از سؤالاتی است که در  
طول عمر پر برکت سی و پنج ساله  
«کانون بحث و انتقاد دینی مشهد» جواب  
داده شده است.





«کانون بحث و انتقاد دینی مشهد» اگر چه فعلاً تعطیل است ولی در مدّت سی و پنج سال توانسته بود صدها هزار سؤال علمی و اعتقادی و فلسفی را پاسخگو باشد و مردم را در عصرهای مختلف از سرگردانی نجات دهد. جمع زیادی را از انحرافات اعتقادی برهاند و مسلمان کند.

سؤالاتی که در این کتاب جواب داده شده بخشی از همان پرسش و پاسخهایی است که جمعی از دوستان و علاقه‌مندان به «کانون بحث و انتقاد دینی» از میان انبوه سؤالات پاسخ داده شده که در کتابهایی که در زیر ذکر می‌شود وجود نداشته جمع‌آوری کرده‌اند و از نوار برگردانده‌اند.

آن کتابها عبارت‌اند از: کتاب «پاسخ ما» و کتاب «پاسخ ما به مشکلات جوانان» و کتاب «حلّ مشکلات دینی» و کتاب «پاسخ

به ۷۷ مشکل دینی» و کتاب «پاسخ به سؤالات  
فلسفی و اعتقادی» و کتاب «جواب مسائل  
دینی» و کتاب «مصلح غیبی» و کتاب  
«انوار صاحب الزمان ( )» که تماماً پاسخ  
سؤالاتی است که در «کانون بحث و انتقاد  
دینی» مطرح شده و منتشر گردیده  
است و امید است زیر سایه حضرت  
بقیة الله (روحی فداه) مورد قبول  
پروردگار واقع گردد و به دوستانی که  
در جمع آوری این کتابها زحمت  
کشیده اند اجر جزیل عنایت بفرماید.

مشهد مقدّس

سید حسن ابطحی خراسانی

### سؤال اول:

کسی که از تمام مراحل زندگی به علت مشکلات و گرفتاریها خسته شده و ادامه زندگی برایش مشکل است و تنها راه برایش خودکشی است چگونه است (که این عمل در آخر کار حلال نمی شود)؟

پاسخ ما:

خودکشی انتقال دادن روح به عالم دیگر است و از دست دادن

بدن محسوب می شود. یعنی پرونده تمام می شود. خودکشی به خاطر ضعف روحی است یعنی در مقابل مشکلات، شخص نمی تواند استقامت کند، که اکثریت به این دلیل خودکشی می کنند. اسلام خواسته مرد مسلمان و زن مسلمان آن قدر قوی باشند که خودشان را حفظ کنند. خودکشی به خاطر این است که انسان خودش را ضعیف احساس می کند.

کسی که خودش را می کشد، اعتقاد به عالم قیامت هم ندارد، فکر می کند که همه چیز تمام شده. چون اگر بداند مرگ، اول مشکلاتش خواهد بود، خودکشی نمی کند و بداند آن طرف مرز بعد از خودکشی بدتر از این طرف است هرگز مرتکب این عمل نمی شود. یکی از افرادی که در این اواخر خیلی خوب شده بود، چون معلّم و راهنمایی در زندگی نداشت فکر می کرد با خودکشی خودش را وصل به پروردگار می کند. تعلیمات صوفیه همین طور است که معتقدند انسان به هر صورتی که از دنیا رفت وصل به خدا می شود. این طور نیست. «الناس مجزّون بأعمالهم» همه افراد به اعمالشان جزا داده می شوند. بنابراین اگر انسان فعل حرامی را انجام داد، خدای تعالی حتماً او را مؤاخذه می کند و بعد از مرگش مسلماً از قبل برایش بدتر



خواهد بود. دنیا محدود است و در مقابل مشکلات آخرت خیلی ناچیز است و وقتی به انسان بگویند که آن طرفش بدتر است، این طرف را بهتر تحمل می‌کند.

### سؤال دوم:

چه تضمینی بر اجرای فتاوی  
مراجع تقلید وجود دارد؟ مرجع تقلید  
کیست و چرا مسلمان باید از او تقلید  
کند؟

### پاسخ ما:

خدای تعالی بوسیله قرآن و بوسیله الهامات و وحی‌هائی که بر  
پیغمبر اکرم فرستاده، مجموعه قوانین را به پیغمبر اکرم عنایت  
کرده. این مسلم است. پس خدا مجموعه قوانین و معارف اسلام را به  
پیغمبر اکرم داده است. پیغمبر اکرم هم بعد از ائمه  
معصومین ( ) که جانشینان ایشانند در اختیار علما گذاشته. نه  
اینکه یک عده علما بوده‌اند و پیغمبر اکرم فرموده باشد اینها در



اختیار شما باشند.

طبیعی است که تا انسان تحصیلاتی نکند، مقدماتی انجام ندهد، قرآن را نمی‌فهمد. شماها همه مسلمانید و قرآن خوان ولی اگر به شما بگویند که یک صفحه قرآن را برای ما تفسیر کنید، می‌گویند که در تخصصمان نیست. ولی یک عده از روحانیین که سالها است در حدود شصت، هفتاد سال روی فهم حقایق قرآن زحمت کشیده‌اند طبعاً در تخصصشان است و به آنها واگذار می‌شود.

در حقیقت پیغمبر اکرم روایات و آیات قرآن را در ضمن کتابهایی که منتقل شده به زمان ما در اختیار علما و آنهائی که مقدمات علم فقه را انجام داده‌اند قرار داده و آنها باید آن مطالب را توضیح دهند و در اختیار مردم معمولی که دارای شغلای مختلف دیگری هستند قرار بدهند. یعنی هر کسی یک گوشه از نظام اجتماع را به عهده گرفته باشد.

یکی طبیب، یکی مهندس، یکی نانوا، یکی بقال، یکی هم رفته فقیه شده و احکام اسلام را در اختیار مردم می‌گذارد. پیغمبر اکرم و ائمه اطهار با علمائی که مقدمات تحصیلات فقهی و دینی را انجام داده‌اند حرف زده‌اند، آنها هم با مردم حرف زده‌اند.

کسی که مرجع تقلید است شرائطی دارد: باید «مخالفاً لهواه» باشد اینها پیشگیریهای است. حتی یک طبیب هم باید «مخالفاً لهواه» باشد. به جهت اینکه اگر مرجع تقلیدی دارای هوای نفس بود افراد سودجو

و فرصت طلب می آیند به مرجع تقلیدی یک پول زیادی می دهند و او نمی تواند از این پول زیاد صرف نظر بکند، می آید و یک فتوایی می دهد، مثل فتوای شریح قاضی. شریح قاضی عالم بود، حتی علی بن ابیطالب او را به عنوان قاضی در کوفه قرار داده بود. آن وقتها آدم خوبی بود. ولی تزکیه نفس نکرده بود. خودش را نساخته بود. به مجرد اینکه از طرف عبیدالله بن زیاد پولی به او دادند، فتوای قتل امام حسین ( ) را نوشت. ببینید چه ضایعه بزرگی را بوجود آورد. الان اگر خدای نکرده مراجع ما، رهبر ما، سائیرینی که در رأس کارها هستند، هوای نفس داشتند و پول پرست بودند، «مخالفاً لهواه» نبودند. طبق هوای نفسشان عمل می کردند، در حقیقت مثل شریح قاضی عمل می کردند. پس باید خودش را نگه بدارد، مخالف هوای نفسش عمل کند، فقط برای خدا کار بکند و مطیع امر پروردگار باشد، «صائناً لنفسه» باشد. گاهی می شود انسان می ترسد. حتی بعضی مراجع تقلید هستند که ممکن است ترسو باشند. نمی توانند خودشان را کنترل کنند، اعتماد به نفس ندارند. اگر چند نفر از تجار مهم که پول مخارج آنها را می دادند قهر کنند، ناراحت می شوند. اینها ممکن است. نمی گویم خدای نکرده مراجع این طوری هستند، اگر باشند امام زمان آنها را انتخاب نمی کند.

قاطعیت باید داشته باشند. قاطعیت به این صورت است که اگر تمام قدرتهای دنیا بگویند این کار را نکن، می گوید نه باید این کار را

بکنم. قضیه تحریم تنباکو را یک چیز کوچکی تصوّر نکنید. در زمانی که مرحوم میرزای شیرازی حکم حرمت دخانیات را داد (آن وقتها بیشتر از تنباکو استفاده می شد) قاطعیّت فوق العاده ای می خواست که این کار را بکند. قاطعیّت یعنی این را که من می گویم باید بشود ولو تمام دنیا مخالفش باشند. باید اعتماد به نفس داشته باشد. باید «مخالفاً لهواه، صائناً لنفسه» باشد. باید خودنگهدار باشد. نلغزد، نلرزد و محافظ دین باشد، پاسدار دین باشد، فقط دین را حفظ کند. یک چنین فردی با این خصوصیات تضمین نمی خواهد. تضمینش خصوصیاتش است که به اصطلاح این حکم را که داده ما یقین پیدا کنیم عین کلام خدا است. یک وقت ممکن است اشتباه کرده باشد. این خیلی ضعیف است. لذا در درسهای طلبگی کتابی داریم به نام «معالم» از درسهای ابتدائی هم هست. آنجا می گوید «هذا ما افتی به المفتی وکل ما افتی به المفتی فهو حکم الله» با این صغری و کبری یک نتیجه می گیرد. این که الان در کتاب «توضیح المسائل» نوشته، فتوای فتوادهنده است و هر چه را که مفتی فتوی دهد حکم خدا است. پس این سطر رساله حکم خدا است. به جهت اینکه این مجتهد تخصّصش این است، سالها زحمت کشیده که این حکم را از میان آیات و روایات بیرون آورده و در اختیار مردم گذاشته، بنابراین تضمینش همین است که توضیح داده شد و به همین خاطر باید مسلمانان غیر مجتهد از او تقلید کنند.

### سؤال سوم:

آیا در اسلام ملاک حق و باطل در احکام، رأی مردم است؟

### پاسخ ما:

طبیعی است که رأی مردم نمی تواند ملاک حق و باطل باشد مخصوصاً اگر مطلبی باشد که از عقل مردم دور باشد. مثلاً در مسائل حکومتی می شود که مردم دخالت کنند و با میزان اسلام آن را تطبیق دهند. ولی در مورد مسائلی که فکر بشر نمی تواند دخالت کند نمی شود مانند احکام عبادات که باید تعبداً آن را عمل نماید.

### سؤال چهارم:

کلمه نجس به چه معنا است و چرا  
باید بعضی چیزها را سه بار شست و  
بعضی چیزها را یک بار؟

### پاسخ ما:

ما اساساً نمی‌دانیم نجس یعنی چه؟ در هندوستان نسلی هستند  
به نام نجسها، اینها هر چقدر حمام بروند و خودشان را هم بشویند  
پاک نمی‌شوند، نجاست از نظر مذاهب مختلف معنای مختلفی دارد.  
در اسلام نجاست شدت و ضعف دارد. یک چیز خیلی نجس و یک  
چیزی کمتر نجس است، آن کس که این را نجس اعلام کرده شدت و

ضعف را خودش حکم داده. بعضی نجاستها را می شود با آب پاک کرد بعضی را نمی شود. سگ، خوک، کافر یا هر نجاستی که عین داشته باشد و از جانب پروردگار دستور رسیده که نجس است، نجس می باشد. این مسائل استاندارد شده و احکامش استاندارد شده است. گاهی بعضی چیزها را خدا دستور فرموده که بیشتر بشوئید و بعضیها را کمتر بشوئید. این مسائل تعبّدی است که باید به آن عمل کرد و به طور کلی نجاست یک امر واقعی نیست که ملاک خاصی داشته باشد بلکه صد درصد اعتباری است که خدای تعالی آن را روی چیزهای مختلف با شدّت و ضعف اعتبار کرده است.

### سؤال پنجم:

چرا در جائی که نماز جماعت خوانده می شود فردی نماز خواندن باطل است؟

### پاسخ ما:

علتش این است که این کار یک نوع غیبت عملی است و بین یک کار حرام و حلال وحدت بوجود آورده است. وقتی که در جائی نماز جماعت می خوانند، اگر فردی نماز فردی خواند به زبان حال می گوید که این آقا عادل نیست و هیچ دلیل دیگری نمی تواند برای این کارش داشته باشد و این غیبت عملی است.

گاهی پیش می‌آید که بین کار عبادی با یک کار حرام وحدت بوجود می‌آید. مثلاً در نماز به زن نامحرم نگاه می‌کنید، در اینجا نمازتان باطل نیست اما اگر نمازتان با یک کار حرامی وحدت پیدا کرد، مثلاً در یک زمین غصبی نماز خواندید، اینجا وحدت بوجود آمده و نماز خواندن شما تصرف در غصب است و نماز باطل می‌شود.

## سؤال ششم:

مستحب یعنی چه؟

## پاسخ ما:

مستحب به معنای دوست داشتن است. اگر نسبت به خدا بدهیم یعنی چیزی که خدا دوست دارد انجام شود و مکروه هم یعنی چیزی که خدا دوست ندارد انجام شود. منتهی مستحب را اگر انجام ندادید مورد عقاب واقع نمی شوید و مکروه را هم اگر انجام دادید عقابی ندارد ولی هر دوی اینها یعنی انجام مکروهات و ترک مستحبات خلاف توقع است.

### سؤال هفتم:

در رساله مراجع معظم تقلید، کسب حلال برای مخارج سال واجب می باشد. لذا فهمیده می شود اگر کسی در ماه اول سال کاسبی، مخارج سال خود را تحصیل نمود در یازده ماه بعدی می تواند ترک کسب بکند و به تحصیل علم مرضی خداوند بپردازد. «تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة» حال با

توجه به این فرضیه اگر تمام ساکنین شهر مقدس مشهد اضافه مخارج سال خود را تحویل دولت بدهند، تا دره‌های فقر را با آن پر کند آیا دیگر مستمند یا بی‌خانه‌ای باقی می‌ماند؟ آیا دو هزار معلول عادی که منتظر هستند در مجتمع نگهداری معلولین یک نفر بمیرد تا یک نفر جای او را بگیرد بلا تکلیف باقی می‌ماند؟ آیا دیگر جوان عزب دختر یا پسر باقی می‌ماند که اطفاء شهوت خود را از راه حرام انجام دهند؟

#### پاسخ ما:

ما در اسلام یک واجب عینی و یک واجب کفائی داریم. واجب کفائی آن است که اگر کاری که یا مردم به آن نیاز دارند یا خدا واجب کرده، روی زمین مانده باشد که اگر یک نفر آن کار را انجام داد از بقیه ساقط شود. مثلاً جنازه‌ای روی زمین مانده بر همه واجب است که آن را دفن کنند. اگر یک نفر این کار را کرد از بقیه ساقط می‌شود. این واجب کفائی است اگر در شهری، مملکتی طیب کم است یا حتی یک شغل معمولی به اندازه ضرورت نیست و کم است. اگر کسی می‌تواند رفع نیاز جامعه را بکند فکر مخارج خودش را نباید بکند و

بر او واجب است که آن کار را برای رفع نیاز جامعه انجام بدهد. مثلاً نانوا در محلی نیست و یک نفر نانوائی بلد است و پول هم زیاد دارد، ده برابر مخارج دورهٔ سال هم پول دارد و اگر این شخص نانوائی نکند، مردم گرسنه می‌مانند، بر این شخص واجب است که برود و نانوائی باز کند. زیرا هیچ کس زیر بار این کار نمی‌رود. این معلوم است که واجب است. همهٔ شغلها و همهٔ کارها برای درآمد شخصی خود انسان نیست. باید انسان فکر نظام اجتماع را بکند و نیازمندیها را برطرف نماید و نیز کسب حلال هم همان گونه که شما گفتید برای مخارج سال واجب است. بنابراین دو وجوب داریم. ولی نظر شخص سؤال‌کننده این است که مثلاً نانوا زیاد است حالا اگر این یک نفر هم نبود طوری نمی‌شود و توانست در ماه اوّل مخارج یک سال خود را تحصیل نماید، در یازده ماه بعدی می‌تواند ترک کسب کند و دنبال تفکر و تحصیل علم برود؟ بله. مخارج دورهٔ سالش را درآورده است و این واجب را انجام داده که واجب عینی هم هست. یعنی به اندازهٔ کفایت نانوا وجود دارد. در اینجا این شخص باید فکر کند و ببیند چه کاری برای خودش ضروری‌تر است آن را انجام بدهد و مسلماً تحصیل علم که مرضی خداوند است، واجب‌تر است. مثلاً دنبال تحصیل علم برود یا دنبال برنامه‌های ضروری‌تر. ولی در شب



قدر که شبی بالاتر از آن در دوره سال نداریم از امام سؤال می‌کنند: افضل اعمال شب قدر چیست؟ می‌فرماید: تحصیل علم. این تردیدی نیست که اگر دنبال تحصیل علم برود، بهتر است. چون علم است که کار را بوجود می‌آورد و با راهنمائیهای علمی است که با آن کارهای صحیح انجام می‌شود. حال با توجه به این فرضیه اگر مثلاً ساکنین شهر مقدس مشهد اضافه مخارج سال خود را تحویل دولت بدهند و یک ماه برای خودشان و یازده ماه برای دولت کار کنند که دره‌های فقر را با آن پر کنند. البته این قسمت با آن قسمت زیاد ارتباط پیدا نمی‌کند. چون مطلب قبلی مربوط به تحصیل علم و تفکر و مسائل مربوط به آن است.

ظاهراً از تحصیل علم و تفکر، انسان پولی بدست نمی‌آورد که تحویل دولت دهد. بلکه خرج هم دارد. حالا اگر مثلاً یک تحصیل علمی که مرضی خداوند باشد و پولی هم کسب شده باشد، مثل یک استاد دانشگاه، هیچ اشکالی ندارد. البته هر جا که تحصیل ممکن باشد و الان ما نداریم که هم انسان تحصیل کند و هم پول بگیرد و طلبه‌های حوزه علمیه را هم خیلی کم پول می‌دهند، به اندازه مخارج دوره سالشان هم نمی‌دهند. شاید منظور ایشان این بوده که یک ماه کار بکند و بقیه‌اش اگر کار هم کرد، پولش را تحویل به دولت بدهد.

بله، انفاقی که گفته‌اند همین است، حالا یا تحویل دولت بدهد یا بدست خودش کار خیر انجام دهد تا این کارهایی که ایشان فرموده‌اند انجام شود. مثلاً حالا لازم نیست که برود این پول را به دولت بدهد و بگوید که فلان پسر و دختری که همدیگر را می‌خواهند و فقط پول ندارند و می‌خواهند ازدواج بکنند را سر و سامان بدهید. حتماً لازم نیست دولت این کار را بکند. خودش جهیزیه را تهیه می‌کند و مهریه هم می‌دهد و تمام کارها را انجام می‌دهد و اینها را به صورت زن و شوهر به خانه بخت می‌فرستد. این کارها بسیار خوب است و در مورد آن یازده ماه هم اسلام سفارش کرده و بسیار هم به این مسأله که تحصیل علم کنند و یا خدمت به خلق نمایند تشویق کرده است و ساکنین شهر مقدّس مشهد که کم است، اگر تهرانیها هم بکنند، خیلی خوب است و همه شهرها باید این کار را بکنند که مخارج اضافه‌شان را تحویل دولت بدهند و اگر دولت هم مثل جمهوری اسلامی اینها را عادلانه بین مستمندان و معلولین کشور و... پخش کند، طبعاً روی یک نظم بهتری انجام می‌شود تا مستمند و بی‌خانه باقی نماند یا برای نگهداری معلولین مکانی درست بشود، اینها بسیار خوب است و هر کار خیری که جلو افتاده است، باید انجام بشود و هزینه ازدواج جوانها داده شود.



از مجموع صدها آیه و روایتی که هست استفاده می شود که در میان عبادات بهترینش خدمت به خلق خدا است. شخصی را دیدم که به شعر: «عبادت بجز خدمت خلق نیست» خیلی تند می تاخت و می گفت که این درست نیست. من گفتم که اگر این طور معنا شود که ما یک عبادت واجب و یک عبادت مستحب داریم، انفاق در رأس عبادتها واقع شده است. یعنی که انفاقهای واجبی مثل زکات دادن، خمس دادن، واجب النفقه را اطعام کردن یا غریقی را نجات دادن، اینها در رأس عبادتهای دیگر واجب واقع شده است. یعنی به طور کلی انفاقهای واجب در رأس عبادتهای واجب واقع شده است. شما وقتی کنار دریا موقع غروب ایستاده اید و نمازتان در حال قضا شدن است و شخصی هم در حال غرق شدن است، اگر نماز بخوانید نمازتان باطل است. باید او را از غرق شدن نجات بدهید و اشکالی ندارد که نمازتان قضا شود و حتی اگر خواندید باطل است و باید دوباره نمازتان را در وقت دیگر بخوانید. یا مثلاً اگر واجب النفقه شما گرسنه اند و شما پولهایتان را جمع کردید و به آنها ندادید و مکّه رفتید، مکّه تان باطل است. زیرا به اندازه شئوناتشان مخارجشان را نداده اید و لذا مکّه تان باطل است و حَجّه الاسلام انجام نشده است. یا در رأس مستحبات عبادت نماز شب است. اگر مثلاً نیمه شب

برای نافله شب بیدار شدید و به شما خانم دکتر تلفن می زنند که فلان خانم در حال وضع حمل است و به کمک شما نیاز دارد، استحباب آن بیشتر است که برای کمک به او به بیمارستان بروی. حتی اگر بگوئی کس دیگری هم هست، خدمت به خلق در رأس عبادتهاست. واجبش در رأس واجبات و مستحبش در رأس مستحبات است و به طور کلی بهتر از انفاق در راه خدا که عبادتی است که هم نتیجه اش به خود انسان و هم به مردم می رسد، وجود ندارد و آنچه ایشان نوشته اند با توجه به مطالبی که عرض کردم، درست است.

### سؤال هشتم:

نظر و پیشنهادتان درباره وضع  
بدحجابی در جامعه چیست؟ وظیفه  
معتقدین به حجاب و پوشش زن  
چیست؟

### پاسخ ما:

بدحجاب یعنی بی حجاب. به جهت اینکه یک روسری روی سر  
است، موهای پشت که از پشت روسری و موهای جلو از جلوی  
روسری بیرون باشد. چگونه اسمش را می توان حجاب یا حجاب بد  
گذاشت؟

حجابی که اسلام گفته این است که باید زن پوشیده باشد و در اجتماع با پوشش شرعی که مرجع تقلیدش فرموده است، دقیقاً پوشیده باشد. والا بدحجاب است. اگر یک سر سوزن تخلف از فرموده مرجع تقلیدش بکند بدحجاب است و از خود کلمه بدحجاب معلوم است که بد است، نباید باشد و به زور هم مردم را مسلمان کردن این ضررها را دارد که با یک حجاب بدی که گاهی انسان می گوید اگر این حجاب نمی بود بهتر بود. ظاهر می شوند. گاهی انسان در روستاها می رود، می بیند که زنها موهایشان بیرون است یا آنکه حتی روسری هم ندارند، اما جلب توجه نمی کنند. بعضی از خانمها با اینکه با روسری خودشان را پوشانده اند، ولی به اصطلاح همان لباس و روسریشان جلب توجه می کند. اینها از برنامه های اسلام خارج است.

### سؤال نهم:

آیا زیورآلات برای بانوان در  
مجالس روضه زنانه، ایرادی دارد؟

### پاسخ ما:

زینت زن فقط باید برای شوهرش باشد. چون اگر برای غیر شوهر باشد یا برای مردهای غریبه است که مسلّم حرام است، خانمی که بخواهد جلب توجه مرد نامحرم را بکند، فکرش هم بد و کثیف است و این شخص از موجودات کثیف عالم است که خودش را زینت و آرایش کند، برای اینکه مردها او را ببینند و لذّت ببرند و یا

برای اینکه زنهای دیگر را به حسرت بیندازد. وقتی خانمی گردنبند و دستبند و به اصطلاح لباسهای قیمتی پوشیده و در مجلسی که زنهای مختلف و فقیر نشسته‌اند آمده، در حالی که زنی آنجا هست که وضع شوهرش طوری نیست که بتواند آن طلاها را برای زنش تهیه بکند یا این لباس را تهیه بکند، طبعاً این خانمی که ندارد به حسرت می‌افتد.

حضرت علی بن ابیطالب می‌فرمایند: من که نان جو می‌خورم، فکر نکنید که از غذاهای خوب خوشم نمی‌آید، می‌توانم غذای خوب بخورم و خیلی هم دوست دارم، اما اینکه غذای خوب نمی‌خورم، می‌ترسم که در حکومت من فردی باشد که نداشته باشد و حسرت ببرد.

شما یک غذای پر عطر خوب با چند نوع خورش بخورید و یک گرسنه هم در مقابل شما نشسته باشد و نگاه کند آیا این خوب است؟ من به شما آقایان عرض می‌کنم از اینکه خانمهایتان در مجالس روضه که همه نوع افراد هستند، جلوگیری کنید که خیلی خودشان را زینت کنند زیرا این موجب حسرت دیگران می‌شود. مثل خوردن غذای گرم و معطر در حضور گرسنه است.

همان طور که شما حاضر نیستید در مقابل او غذا بخورید، نباید اینجا هم این وضع را داشته باشید. حضرت رسول اکرم مانع شده‌اند



و حضرت زهرا عمل کرده‌اند و شما هم باید به آنها اقتدا کنید.

برای حضرت زهرا بهترین زیورآلات بهشتی را ممکن بود بیاورند ولی نداشت. روزی هم در خانه برای شوهرش حتی، یک گردنبند و یک خلخال و یک پرده‌ای در اتاق زده بود. پیامبر اکرم ( ) آمدند و نگاهی کردند و تشریف بردند. فاطمه زهرا آن پرده را پهن کردند و گردنبند و خلخال را درون آن گذاشتند و به مسجد فرستادند و فرمودند که اینها را در راه خدا بدهید. نه اینکه حضرت زهرا اشتباه کرده باشد، زیرا معصوم هیچ وقت اشتباه نمی‌کند یا اینکه پیامبر اکرم بخواهد اشتباه او را بگیرد. خیر، اینجا می‌خواهد فضیلت فاطمه زهرا را برای ما روشن کند و برنامه‌ای به زنهای ما بدهد.

### سؤال دهم:

مجتهد که بر افرادی از علماء که در زمان ائمه بوده اند اطلاق می شده است به چه معنا بوده است؟ چون این افراد حق اظهار نظر در دین نداشته اند، بلکه باید همان احکامی که از معصومین فرا می گرفتند را بیان کنند و اگر این مطلب را تأیید می فرمائید، این کلام امام صادق ( ) را که فرمود: «بر ما است القاء



اصول و بر شما است اخراج فروع» چگونه  
توجیه می فرمائید؟

پاسخ ما:

در زمان ائمه همان معنائی را که الان مجتهد دارد، آن وقت هم داشته است. من فکر می کنم که ایشان جوابشان را خودشان داده اند. چون فردی که این سؤال را کرده فرد دانشمند و فاضلی بوده است. خود امام می فرماید: ما اصول را بر شما القاء می کنیم. ائمه مثلاً می فرموده اند: «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بَعِيْنُهُ» این یک جمله اصولی است. یعنی القاء اصول است. «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ طَاهِرٌ»

هر چیزی طاهر است مگر اینکه بدانی که این چیز از طرف امام یا از طرف خدا یا از طرف پیغمبر به عینه نجاستش را بیان کرده باشند. مثلاً گفته اند میتة حرام و نجس می باشد بنابراین هر گوشتی برایتان پاک و حلال است، مگر اینکه بدانید که میتة است. خوب اینجا می شود نجس و حرام. اجتهاد هم معنایش همین است، یعنی اصول را از ائمه بگیریم و فروع را خودمان اجتهاد کنیم. مثلاً چطور؟ امام فرموده است هر چیزی بر تو حلال است، مگر اینکه حرمتش را بدانی. ما وارد می شویم می گوئیم این چیز حرام و این چیز حلال، حرامها را انتخاب می کنیم و تعریفش می کنیم و مسائل را

همین گونه که در توضیح المسائل نوشته‌اند، بیان می‌کنیم. مثلاً اسلام و قرآن گفته با این خصوصیات نماز بخوانید. حالا شک بین ۴ و را در جای دیگر بیان کرده است و اصول را گفته. بعد ما فروعش را از روایات در می‌آوریم، برای اینکه همه متوجه بشوند. مثال ساده‌ای عرض می‌کنم. شما به یک شاگردی که در مغازه‌تان هست کلیات مغازه را به او می‌گوئید. این جنس را این طور و به این قیمت و آن جنس را به آن قیمت بفروش و مغازه را تحویلش می‌دهید و می‌روید. حال چه خودتان باشید و چه خودتان نباشید، این با فکر خودش یک کیلو انار که فروخته، مثلاً به این قیمت می‌آید و پولش را توی دخل می‌ریزد، روی همان اصولی که برایش تنظیم کرده‌اید، عمل می‌کند. دیگر نمی‌خواهد بگوئید این یک کیلو، این پول را بگیر. در هر یک کیلو، یک کیلوئی که شاگرد می‌فروشد، شما در تمام اینها راهنمایی‌اش کنید و لازم نیست که مانند یک موجود بی‌عقل و بی‌فکر و بی‌سوادی باشد که دائماً خودتان با او کار کنید، این طور لازم نیست. چه باشید و چه نباشید روی آن اصولی که برای او در میوه‌فروشی تعیین کرده‌اید عمل می‌کند، معنای مجتهد هم همین است که خودش بنشیند و فکر بکند و چیزهایی را که استاد به او گفته و یا امام به او گفته با مسائل معمولی تطبیق بدهد و تفریع کند و به



جای خودش بگذارد، این معنای اجتهاد است. حالا یک نفر در مغازه بقالی اجتهاد دارد که می داند بقالی را چگونه بچرخاند، یک نفر هم در قرآن و حدیث اجتهاد دارد که در مرحله اعلی واقع شده و این فروع را از قرآن و حدیث استفاده می کند و برای مردم بیان می نماید.



### سؤال یازدهم:

پوشش مرد در جامعه باید به چه صورت باشد؟ یعنی تا چه اندازه باز بودن گردن و بدن و پاهای و دستها اشکال ندارد؟

پاسخ ما:

گاهی می شود محیط، محیط مرد است. محیط کسب و کار است یا محیطی است که مال او است و تعلق به او دارد و گاهی می شود که محیط مال زن است. مثل محیط خانه که مال زن است. اگر مرد محیط خودش است می خواهد راحت باشد به اندازه ای که مردهای دیگر

می بینند و بد نیست، اشکالی ندارد که باز باشد، پیراهن آستین کوتاه بپوشد، یا لباس نازکی داشته باشد. چون مشغول کار است و می خواهد عرق نکند. اما در جائی که زن‌ها معمولاً عبور می کنند، سر و گردن و دست‌ها تا میچ و بقیه اشکالی ندارد. ولی بدن باید پوشیده باشد.

البته عرض کردم که محیط فرق می کند و خیلی افراد هستند که رعایت نمی کنند و باید به آنها تذکر داده شود.



### سؤال دوازدهم:

آیا می‌توان از فلسفه احکام سؤال کرد؟

پاسخ ما:

البته سؤال کردن از فلسفه احکام اشکالی ندارد و از ائمه هم سؤال کرده‌اند و می‌شود هم سؤال کرد و هم جواب داد. فلسفه احکام یعنی



اینکه هر حکمی که از جانب پروردگار آمده است، علت آن حکم را بدانیم.

ما دو کتاب به نامهای «علل الشرایع» و «معانی الاخبار» داریم که تنها مرحوم صدوق از فلسفه احکام از ائمه روایت کرده است (که اکثرش مربوط به فلسفه احکام است).

پیشوایان دین نخواستند که ما فلسفه احکام را ندانیم. ولی اگر فردی فکر می‌کند، مثلاً گاهی شنیده می‌شود که جوانی که هیچ اطلاعی از دین ندارد، می‌گوید: تا من فلسفه نماز را ندانم نماز نمی‌خوانم. این حرف بسیار غلطی است. چون فلسفه بعضی از احکام را که گفته‌اند و یا بیان کرده‌اند، برای این است که جلوی فهم انسان را نگیرند و الا اگر حقیقتش را بخواهید، اگر کسی فلسفه احکام را نداند و ایمان به خدا و پیغمبر داشته باشد، بهتر عمل می‌کند.

ما دانشمندان زیادی داشته‌ایم که مضرات بعضی از چیزها مثل مشروبات الکلی و دخانیات را می‌دانستند و باز هم از آنها استفاده می‌کردند.

یکی از رفقای دانشمند ما می‌گفت: ما می‌خواستیم مقاله‌ای درباره مضرات سیگار تنظیم کنیم. هفت نفر بودیم، پنج نفر از ما در همان جلسه سیگار می‌کشیدند. گفتم: اقلاً سر این جلسه سیگار



نکشید.

در کتاب «مناظره دکتر و پیر» مرحوم شهید هاشمی نژاد نقل کرده‌اند که یکی از اساتید برای عده‌ای، خیلی خوب و زیاد دربارهٔ مضرات مشروبات الکلی سخنرانی کرد. بعد بعضی از شاگردان گفتند که امروز بهتر صحبت کردید. گفت: بلی امروز بیشتر مشروب مصرف کرده‌ام و سرحال‌تر بوده‌ام، لذا بهتر صحبت کردم.

و امثال اینها زیاد است و من فکر نمی‌کنم هیچ سیگاری منصفی باشد که بگوید سیگار منفعت دارد. فلسفهٔ بد بودن و ضررهایش را می‌داند ولی باز هم سیگار می‌کشد.

دربارهٔ آنهایی که فلسفهٔ احکام را نمی‌دانند، فرض کنید افراد مؤمن کامل و بی‌سواد که من زیاد دیده‌ام، در دهات و روستاها هستند، کسانی که اگر قطعه قطعه‌شان بکنید، یک قطره مشروب نمی‌خورند با اینکه فلسفه‌اش را نمی‌دانند ولی ایمان دارند که مشروب حرام است و نباید آن را خورد.

یا مثلاً راننده‌ای پشت چراغ قرمز رسیده است، کسی که فلسفه‌اش را می‌داند، این طرف و آن طرف خیابان را نگاه می‌کند، می‌بیند ماشین نمی‌آید گاز می‌دهد و عبور می‌کند و قانون را زیر پا می‌گذارد. ولی کسی که فلسفه‌اش را نمی‌داند، فقط گفته‌اند که به چراغ



قرمز رسیدی توقف کن. او می ایستد و عبور نمی کند.

فلسفه احکام اگر بخواهد انسان را در انجام حکم الهی سست کند، همان بهتر که انسان آن را نداند. ولی اگر فلسفه احکام را جزئی از فلسفه آن احکام بداند (یعنی شما بدانید هر چه هم فلسفه احکام را می دانید باز جزئی از فلسفه آن حکم است) مثلاً شما می خواهید فلسفه وضو را این طور بیان کنید که صورت و دستها تا جائی که بیرون است و کثیف می شود باید تمیز شود، پس باید روزی چند مرتبه بشوئید. فلسفه وضو اگر این باشد ما روزی ده مرتبه با صابون آنها را می شوئیم و وضو نمی گیریم. آیا می شود؟ خیر، چون فلسفه اش تنها این نیست.

مهمترین فلسفه تمام احکام یک چیز است و آن تعبّد است.

کسی از من پرسید: من به حمّام رفتم و کاملاً خودم را با صابون تمیز شستم ولی نیت غسل نکردم آیا من باز هم جنب هستم؟ گفتم: بله چون تو نیمی از فلسفه حکم را انجام داده ای و نصف مهم دیگر آن را انجام نداده ای. نصف آن نظافت و تمیزی بدن است و نصف دیگر آن تمیز شدن روح است. روح انسان چگونه تمیز می شود؟ باید انسان نیت کند. مثلاً سر و گردن را چون خدایا تو گفتی، اوّل هم سر و گردن را می شویم، چون تو فرمودی و این عمل را تو فرمودی



و بندگی من ایجاب می‌کند که این کار را با این خصوصیت انجام دهیم، این عمل روحیه بندگی در انسان ایجاد می‌کند.

بعد طرف راست و بعد طرف چپ را می‌شویم. چون خدایا تو گفتی و اگر سر سوزنی مانع باشد، رفع می‌کنم چون تو گفتی و اگر بعد از غسل مانعی در بدنم دیدم دوباره غسل می‌کنم. چون تو این را قبول نداری و تمام اینها در انسان بندگی ایجاد می‌کند و روح انسان را از آلودگیها پاک می‌کند.

اگر مکه مشرف بشوید، خواهید دید همان نصف فلسفه را که در وضو متوجه می‌شویم در آنجا نخواهیم فهمید. چرا هفت مرتبه دور یک خانه سنگی گشتن؟ یا چرا هفت مرتبه سنگ به محلی زدن؟ یا چرا در آن شلوغی و گرفتاری سر تراشیدن؟ شاید واقعاً فلسفه بعضی از اینها را نمی‌فهمیم.

یا مثلاً گردی صورت زن که بعضی از علما واجب و بعضی لااقل مستحب شدید یا احتیاط برای پوشاندنش دارند، همان گردی صورت، واجب است که در حال احرام در مقابل مردها باز باشد. یعنی اگر پوشاند به احرامش خلل وارد شده است و همین پوشیه را اگر انداخت، احرامش بهم خورده است.

خوب، این برای چیست؟ چرا؟ یعنی اینکه بنده باش و هر چه



می‌گویند گوش کن. می‌خواهند این روحیه را در تو بوجود بیاورند. و این مسأله در عبادتها و تمام کارها مهم است که ما بنده خدا بشویم و خدا معبود ما باشد و ما مطیع پروردگار باشیم. لذا در تمام احکام هر چه هم بخواهیم فلسفه‌اش را بفهمیم و به فرض تمام فلسفه نماز را فهمیدیم، اگر به این فلسفه نرسیده باشیم و آن را منظور نکنیم، چون آن فلسفه اصلی که بندگی و عبودیت است آن را انجام نداده‌ایم، عبادتمان باطل است.

اگر درویشی آمد و گفت: من دائم در نمازم و دیگر نماز خواندن چه معنا دارد؟ یا الان از شما سؤال بکنند نماز برای چیست؟ برای توجه به خدا است و برای این است که این مطالبی که در نماز است به کار ببندیم، پس ما این کار را می‌کنیم و نماز نمی‌خوانیم. یا اگر کسی گفت: «خوشا آنان که دائم در نمازند». یا آن صوفی گفت که:

گاه گاهی این رکوع و این سجود کلمینی یا حمیرای من است پس چرا نماز بخوانیم، بسیار غلط گفته و به بندگی و مقام عبودیت نرسیده است. ضمناً شاعر شعر فوق که نامش وحدت است، خیلی بی‌انصاف تند رفته است و این را که نقل شده پیامبر اکرم به عایشه می‌فرمود: «کلمینی یا حمیرا» را اهل سنت نقل می‌کنند و ملای رومی هم نقل کرده است و ما این را قبول نداریم و از عقائد شیعه



نیست. یعنی اینکه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وقتی خیلی روحش اوج می گرفت و به خدا متوجه می شد و نزدیک بود قالب تهی کند، به حمیرا که اسم مستعار عایشه است، می گفت: با من حرف بزن تا از آن جنبه های معنوی پائین بیایم و به جنبه های شهودی و جنسی توجه کنم و اوج نگیرم و روحم قالب تهی نکند و این از مطالب غلط است. زیرا این حرف برای یک ولیّ خدای معمولی غلط است تا چه برسد برای پیامبر اکرم و اینها کار نیکان را قیاس از خود می گرفتند و پیامبر اکرم ( ) را مثل خود تصوّر می کردند.

یک ولیّ خدا آن قدر با خدا می تواند ارتباطش را برقرار کند که نه با چیزی از مواهب ظاهری دنیا پائین بیاید و نه با آن مسائل، آن قدر اوج بگیرد که کنترل از دستش خارج شود. این حرفها نسبت به پیغمبر اکرم غلط است و این صوفی بی انصاف می گوید: این رکوع و این سجود این نماز مثل کلمینی یا حمیرای من است، یعنی من را از خدا باز می دارد و اگر من همیشه بخوادم متوجه خدا باشم، باید تکان نخورم و متوجه خدا بمانم. چون همین رکوع و سجود کردن قدری انسان را از توجه باز می دارد. (می خواهم بگویم که ببینید تا آنجا می روند.) اگر گفتند نماز انسان، مانع از پیشرفت انسان است یا ما دیگر احتیاجی به نماز نداریم یا گفتند: «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ



الْيَقِينُ»<sup>(۱)</sup> وقتی به یقین کامل رسیدی دیگر عبادت لازم نیست و این حرفها را زدند، اینها فلسفه واقعی احکام اسلام و معنای عبودیت را درک نکرده‌اند.

این درباره فلسفه احکام و در عین حال دانستن فلسفه احکام اشکالی ندارد، ولی صد در صد نباید فکر کند که هر چه دانست فقط همان فلسفه احکام است.

---

۱ - سورة حجر آیه ۹۹.



### سؤال سیزدهم:

آیا به دنیا آمدن کسی بدون پدر  
مثل حضرت عیسی از نظر علوم امروز  
درست است یا خیر؟

### پاسخ ما:

البته این مسأله‌ای است مربوط به علم ژنتیک و وراثت و باید در  
آنجا بحث شود. ولی چون اسم حضرت عیسی برده شده است، ما  
مقداری بحث می‌کنیم. در کتابهایی درباره علم فوق نوشته و پخش  
شده است و ما هم در کتاب «انوار زهرا (سلام الله علیها)» درباره این



موضوع یعنی علم ژنتیک مقداری که مربوط به این موضوع بوده است، بحث کرده‌ایم که خلاصه‌اش این است.

نطفهٔ مرد و زن هر دو در انعقاد فرزند مؤثر است و باید باشد. الا اینکه گاهی می‌شود که نطفهٔ زن به تنهایی کار صورت می‌دهد.

این ممکن است و از نظر علم اهمیت ندارد. این مطلب را گفته‌اند و شرح داده‌اند. مثلاً مرغ بدون خروس هم تخم می‌گذارد. زمانی من دو تا کبوتر ماده داشتم. یک روز رفتم در را باز کردم دیدم شاید متجاوز از پنجاه، شصت تخم گذاشته‌اند ولی جوجه نشده است.

این مسائل هست. یعنی یک مرحله از کار را ماده به تنهایی انجام می‌دهد. در این قسمت من وارد نیستم. ولی دانشمندان در علم وراثت و علم جنین‌شناسی و علم ژنتیک هر چه اسمش باشد، در رشتهٔ طبیعی نوشته‌اند که یک زن می‌شود دارای فرزند باشد، ولی اگر زن بدون شوهر دارای فرزند شد بچه‌اش حتماً دختر می‌شود. چون این از نظر وراثت و ژن‌طوری است که باید خصوصیات مادر صد در صد به او منتقل شود و خصوصیات مادر هم این است که زن است و باید خصوصیات یک زن به فرزند منتقل شود و باید بچه حتماً دختر شود. مشروح این مطلب را در کتاب «پاسخ ما» و «انوار زهرا»



(سلام الله علیها) نوشته‌ایم. ولی آنکه معجزه است، این است که یک پسر از یک زن بدون شوهر متولد شود.

ضمناً معجزه را در اینجا باید شرح دهم که یعنی چه؟ معجزه یعنی چیزی که طبیعت از آوردنش عاجز باشد. یعنی برخلاف سیر طبیعی باشد. پدیده‌ای که برخلاف سیر طبیعی است، معجزه است. مثلاً چوب را بیندازند در یک لحظه مار یا اژدها بشود. این برخلاف سیر طبیعی است. سیر طبیعی‌اش این است که چوب را بیندازند زیر خاک و بپوسد بعد از سالها خاک شود، بعد آن را یک مار بخورد، بعد آن خاک به سلول نر و ماده مار تبدیل شود، بعد بچه مار شود و بعد مار بشود و بعدها اژدها شود. ولی یک دفعه چوب بیفتد و اژدها شود، این برخلاف سیر طبیعی است. طبیعت این طور کار نکرده و نمی‌کند. یا مثلاً شخصی کور مادرزاد است. بدون اینکه دارو مصرف شود، یا چشم این شخص را پیوند بزنند و یا هیچ عملی روی آن انجام دهند، این کور یک دفعه بینا شود. (مثل اینکه در کنار قبر علی بن موسی الرضا مکرر دیده‌اند و می‌بینید.) چیزی که مافوق طبیعت است، در حقیقت طبیعت را عقب زده و از فعالیت باز داشته و یک کار فوق‌العاده‌ای انجام می‌دهد و لذا چیزی که خیلی مورد بحث است و اهمیت دارد، این است که از یک دختر بدون شوهر یک پسر



متولد شدن، این خیلی فوق العاده است. از نظر علمی معجزه و برخلاف طبیعت است. هر چند اصلش که یک دختر بدون شوهر دارای یک فرزند، ولو دختر هم بشود، ظاهراً در خارج اتفاق نیفتاده است. اگر چه گاهی در زمان علی بن ابیطالب یک دختری که شوهر نکرده بود را آوردند خدمت آن حضرت که حامله شده و او را متهم به زنا کرده بودند. علی بن ابیطالب فرمودند: این را ببرند آزمایش کنند و ببینند که آیا پرده بکارت هست یا نیست. بعد رفتند و دیدند که هنوز باکره است. علی بن ابیطالب در اینجا شرحی می فرماید و از قضاوت های فوق العاده علی بن ابیطالب است که حضرت فرمودند: ممکن است (حالا خصوصیاتش یادم نیست) که زن به حمامی برود (حمام هایی که زن و مرد می روند در دهات زیاد است که نصف روز مردانه و نصف روز زنانه است) مردی رفته و در آنجا از او نطفه ای ریخته و این زن هم همان جا رفته نشسته و چون رحم حالت کششی دارد، این نطفه را در خودش کشیده و دارای فرزند شده و هیچ لازم نیست که حتماً با مردی هم آغوش شده باشد، پس این طور ممکن است. ولی تا به حال از نظر دنیا سابقه ندارد. والا در این زمان شاید در روزنامه ها می نوشتند که یک زنی بدون داشتن شوهر دارای فرزند شده است. این را ننوشته اند و ندیده ایم و اگر این



معجزه نباشد، قدر مسلّم‌اش این است که داشتن یک پسر از یک دختر بدون شوهر معجزه است و این مسأله در قرآن نقل شده که از پیغمبر اکرم و خدای تعالی سؤال می‌کنند و خدای تعالی جواب می‌دهد که بگو: «مَثَلُ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ»<sup>(۱)</sup> مثل خلقت عیسی در نزد خدا مانند خلقت آدم است «خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ»<sup>(۲)</sup> از خاک خدا خلقت کرد. ولی او را بدون پدر و مادر خلق کرده و این را بدون پدر خلق فرموده است. این یک طرفش باز یک زمینه‌ای داشته، ولی آن طرف درباره حضرت آدم نه پدر داشت، نه مادر. این جوابش در قرآن آورده شده و مسأله هم بحث شده و زیاد هم مسأله‌ای نیست فقط معجزه است و جنبه اعجاز دارد و خدای تعالی خواسته حضرت عیسی را یک موجود توأم با معجزه از روز اوّل بوجود بیاورد، در همان ساعت اوّل که متولّد شد سخن گفت. وقتی حضرت مریم اشاره کرد که حرفها را از او پرسید، من جوابی ندارم به شما بدهم، جمعیت گفتند که «كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْبَطْنِ صَبِيًّا»<sup>(۳)</sup> چطور ما با کسی که در گهواره است و صحبت نمی‌تواند بکند، حرف بزنیم. حضرت

۱ - سورة آل عمران آیه ۵۹.

۲ - سورة آل عمران آیه ۵۹.

۳ - سورة مریم آیه ۲۹.

عیسی فوری گفت: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْضَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا»<sup>(۱)</sup> اینها را حضرت عیسی در همان وقتی که تازه متولد شده بود بیان کرد و مسیحی‌ها یعنی مردمی که آن وقت بودند، نظرشان خیلی محدود بود. گفتند که حضرت مریم که در مسجد بوده است (خادم مسجد بود) و در مسجد هم که کسی جز خدا نبوده، خدا را هم که درست نمی‌شناختند که در چه وضعی و چه صفاتی هست، پس حتماً این بیچه مال خدا است.

۱- سورة مریم آیات ۳۰ و ۳۱.



### سؤال چهاردهم:

دربارهٔ تحریم موسیقی مطالبی  
بفرمائید.

پاسخ ما:

من شرحی عرض می‌کنم که موسیقی حرام است و می‌خواهم در  
کلیهٔ فلسفهٔ احکام این مطلب را عرض کنم.

اولاً کتابهایی در مضرات موسیقی از نظر علمی نوشته شده  
می‌توانید به «تأثیر موسیقی بر روان و اعصاب» که کتاب خوبی است، متعلق به

یکی از دوستان که با ایشان آشنا هستم و اطلاعاتش خوب است. یک چیزهائی هم دکتر آلکسیس کارل (که اگر دلمان می خواهد از خارجیها یک چیزی بشنویم) نوشته که آن هم مطالبی دارد و خوب است. در کتاب «مناظره دکتر و پیر» هم یک قسمتی درباره تأثیر موسیقی بر روان و اعصاب مطالبی نوشته اند. این از نظر علمی و کلی که اگر خواستیم یک نفر مسیحی هم گوش به موسیقی ندهد، باید این کتابها را بدهیم مطالعه کند. اما یک نفر مسلمان را اگر خواستیم به موسیقی گوش ندهد. راهش این نیست که بگوئیم برو کتاب دکتر آلکسیس کارل را بخوان و تقلید از جناب آقای دکتر آلکسیس کارل بکن، بلکه راهش این است که بگوئیم: آقا، موسیقی به فرض آنکه بهترین چیزهاست، ولی چون خدا دستور فرموده حرام است، نباید گوش بدهی. (می خواهم درباره انجام احکام اسلامی در شما ایمان ایجاد بشود.) بعضی از دانشمندان را من دیده ام که در کتابهایشان نوشته اند و جمله خوبی است که دانستن فلسفه احکام در عین اینکه خوب است ضررهائی هم دارد. اگر یک راننده سر چهارراه می رسد، فلسفه چراغ قرمز را نداند، می ایستد ولی اگر بداند که برای این است که ماشینی از آن طرف می آید با شما تصادف نکند. نگاه می کند، اگر ماشین نیاید می رود قانون شکنی می کند یا اینکه فلسفه را اشتباه



فهمیده، جزئی از فلسفه را فهمیده بقیه‌اش را نفهمیده، خرابکاری هم می‌کند. ما اجمالاً می‌دانیم که آنچه خدای تعالی دستور داده، (هر چه که دستور داده است) یک فلسفه‌ای دارد، حالا آیا انسان یک دائره المعارف است که باید تمام چیزها را بداند؟ خیر، ما می‌بینیم که بوعلی سینا می‌گوید: من به جایی رسیده‌ام که فهمیدم نادانم که «لادری» خودش نصف‌العلم است. اینکه انسان بفهمد که نمی‌فهمد، خودش یک مرحله‌ای در راه علم و کمال قدم برداشته است. ظاهراً موريس مترلینگ است که می‌گوید: من خودم را در مقابل اسرار جهان هستی مانند یک طفل شیرخواری می‌دانم که در مقابل اقیانوسی از اسرار جهان هستی قرار گرفته و هیچ چیز نمی‌دانم. به جهت اینکه شما به دانشگاهی که وارد می‌شوید، مثلاً دوازده رشته دارد. اگر شما بخواهید دانشجوی این دانشگاه بشوید و پرسند که شما کدام رشته را انتخاب می‌کنید؟ اگر بگوئید من در دوازده رشته می‌خواهم وارد شوم از شما قبول نمی‌کنند و می‌گویند: تونه فکرت، نه استعدادت، نه عقلت و نه وقتت هیچ کدام فرصت نمی‌دهند که دوازده رشته را یک دفعه یاد بگیری.

ما نمی‌توانیم اسرار جهان هستی را متوجه باشیم. یک وقتی کسی نشسته بود و برای من چند تا از این اوراد را می‌گفت: من واقعاً



بہت زدہ شدہ ہوں۔ این شخصی از افراد ریاضت کش بود۔ یک چیزهائی می خواند کہ هیچ معنایش معلوم نبود و واقعاً هنوز ہم در فکرم کہ این چہ سرّی بود؟ یک چیزهائی می خواند و بہ مار فوت می کرد، مار در یک لحظہ می مُرد، خشک می شد کہ وقتی ما یک مقدار از دمش را گرفتیم فشار دادیم مثل خاکستر نرم شد۔ خوب او چہ کار کرد؟ حالا آن را می گویم مار بودہ و روح او تحت تأثیر روح این قرار گرفتہ است۔ امّا مثلاً بہ یک سوزن وردی می خواند و بہ آن فوت می کرد، بہ دست یا ہر جای بدن کہ فرو می کرد، نہ درد می آمد و نہ خون، کہ چند تا گوش دختر بچہ را سوراخ کرد، نہ خون و نہ درد آمد۔ این چہ تأثیری است؟

اینہا مسائل جزئی است کہ ما اگر کسانی را ببینیم این کارہا را می کنند، می گوئیم اینہا دکان باز کردہ اند و می خواہند از این راہ نان بخورند۔ ہمین را ما نمی فہمیم۔ مثلاً فرض کنید در دویست سال قبل تلویزیون را می گذاشتند جلوی یک نفر۔ آقا این جزء اسرار جہان خلقت است۔ عکس آن طرف را با جمیع خصوصیات حتّی با آن خال کہ روی گونه اش است، حتّی لبش کہ تکان می خورد، با تنفّسش، توی اتاق منزل شما از کجا؟ از یک مملکت دیگر منعکس می کند و تمام خصوصیاتش را ما می بینیم۔ اینہا را از کجا استفادہ



کرده‌اند؟ یکی، دوتا از اسرار جهان خلقت را کشف کرده‌اند. همه اسرار خلقت عالم که به این آسانیا کشف نمی‌شود.

خدای تعالی درباره یک مسأله از مسائل عالم خلقت می‌فرماید: «وَسْئَلُوكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>(۱)</sup> سؤال می‌کنند از تو ای پیغمبر درباره خصوصیات روح. یک جمله سربسته‌ای که حالا باید علماء بنشینند درباره‌اش بحث بکنند. خدای تعالی می‌فرماید که بگو: ای پیغمبر، روح از امر پروردگار من است «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» به تمام کره زمین، اوتیتم که بگوید، یعنی تمام مردمی که روی کره زمین هستند و تا روز قیامت هم خواهند آمد، از علم جز خیلی کم به آنها نداده‌ایم و واقعاً دانشمندان دنیا هنوز نمی‌توانند بفهمند روح یعنی چه؟ روح که خود ما هستیم، چون این گوشت و پوست و استخوان را که بیندازیم یک چیز می‌ماند و آن روح است. خودمان، هنوز خودمان را نشناخته‌ایم، آن وقت چطور می‌خواهیم تمام اسرار جهان هستی را بشناسیم؟ پس از این جهت هر چه یاد گرفتیم، یاد گرفته‌ایم. اگر یک وقتی گفتند: برای اینکه اعصاب خراب نشود، موسیقی گوش نده، می‌گوئی: در بین رفقای



که می‌شناسم من اعصابم از همه قویتر است. تازه اگر گفته شما صحیح باشد، می‌شوم مثل آنها. مگر آنها چه اشکالی دارند، چه جور زندگی می‌کنند، من اعصابم قوی است. آن قدر موسیقی گوش می‌دهم که بشوم مثل آنها پس این اندازه‌اش برای من حلال است. اگر گفتند: مشروبات الکلی را نخور به خاطر اینکه مست می‌شوی، می‌گوید: من مقداری به اندازه یک قطره می‌خورم به اندازه یک استکان می‌خورم. اینکه مست نمی‌کند، خوب اینجا باید چه جواب بدهیم؟ اما اگر ما در احکام اسلام گفتیم که شما باید دین داشته باشی، ایمان داشته باشی و تسلیم در مقابل پروردگار باشی، کلمه اسلام شاید یک عنایتی بوده یعنی در قوانین دین مقدس اسلام تسلیم باید باشی، مثل راننده‌ای که به او گفته‌اند سر چهارراه، اگر چراغ قرمز بود، تو باید توقف کنی. او دیگر اگر نصف شب هم باشد، توقف می‌کند، چون فلسفه‌اش را نمی‌داند. وسط روز هم باشد توقف می‌کند و حتی اگر یک نفر رد شود، خیلی ناراحت می‌شود. اما یک راننده‌ای که فلسفه توقف را به او گفته‌اند یا اینکه فلسفه‌اش را اگر مخصوصاً اشتباه فهمیده باشد، یا یک جزء از فلسفه حکمی را فهمیده باشد که این بدتر است. حالا اگر فلسفه را واقعاً فهمیده باشد، نصف شب است، ماشین هم رفت و آمد نمی‌کند، با خود می‌گوید: چرا من



اینجا بیهوده توقف کنم؟ این چنین فردی پا روی قانون می‌گذارد و عبور می‌کند و اگر اینجا فلسفه‌اش همین بوده و نیمه شب که علّتی ندارد، باید عبور کند. ولی اگر ما یقین کردیم که تنها این فلسفه‌اش نیست و یک فلسفه‌های دیگری هم دارد که ما آنها را نمی‌دانیم، اینجا اگر عبور کردیم ممکن است به خطراتی بيفتیم. دین مقدّس اسلام فرموده یک قطره شراب را هم نخور، خوب یک بطری خوردن فلسفه‌اش معلوم است.

چون بهترین چیزهایی که در وجود انسان است، عقل است و این عقل را که مایهٔ شخصیت انسان است، مایهٔ ارزش انسان است، شراب از بین می‌برد. یک وقتی مرد خیلی متشخصی منزلش در داخل کوچهٔ ما بود وقتی به او می‌رسیدم، غالباً من سلام می‌کردم و او خیلی با سنگینی جواب می‌داد. خیلی مرد متشخصی بود. یک شب دیدم توی جوی کنار کوچه که آبهای لجن جمع می‌شود، یک نفر ناله می‌کند. رفتم ببینم چه کسی است؟ دیدم همین آقای متشخص افتاده داخل جوی آب و کسی هم نبود. آخر شب بود. من زیر بغلش را گرفتم، بلندش کردم. استفراغ کرده بود، لباسهایش همه کثیف شده بود که من فکر می‌کردم که اگر او می‌دانست این طور می‌شود، اصلاً لب به مشروب نمی‌زد. پس فلسفهٔ حرمت مشروب معلوم شد و در



اثر خوردن مشروب دیوانه‌ها هم زیاد می‌شوند که هشتاد در صد دیوانه‌های دنیا آنهایی هستند که معتاد به مشروبات الکلی بوده‌اند.

اینها آمارهایی هستند که گرفته شده و تحویل داده شده است. اما یک قطره یک استکان مشروب چطور؟ آنجا دیگر ما فلسفه‌اش را نمی‌فهمیم. اما اسلام گفته است. علی فرمود: یک قطره‌اش اگر در یک چاه آب بیفتد، من از آن چاه و از آن آب استفاده نمی‌کنم. آن را دیگر ما نمی‌فهمیم و بهتر از همه این است که ایمانمان را تقویت کنیم و آنچه فرموده‌اند درباره احکام اسلام تعبّد کنیم که فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً»<sup>(۱)</sup> به مردم مؤمن خدای تعالی خطاب می‌کند که در تسلیم و اسلام واقعی همگی وارد شوند.



### سؤال پانزدهم:

آیا کسی که نماز نمی خواند و  
خمس و سهم امام را نمی دهد،  
می شود در منزلش چیزی خورد یا  
خیر؟

### پاسخ ما:

البته باید امر به معروف و نهی از منکر کرد و به او تذکر داد و اگر با  
رفتن شما به خانه چنین کسی تشویق به کارش می شود، نباید رفت و  
اگر تشویق نمی شود و اثری ندارد اگر رَحِم است می روید و اگر رَحِم  
نیست، قطع رابطه می کنید و نمی روید و کسی که خمس و سهم امام



نمی دهد، غذایش حرام نیست. مگر انسان یقین کند که از مال خمس نداده این غذا را تهیّه کرده است. والاّ افرادی که خمس می دهند یا خمس نمی دهند به خوراک و وسائل زندگیشان خمس تعلّق نمی گیرد، اشکالی ندارد انسان از آنها استفاده کند.



### سؤال شانزدهم:

شما فرموده‌اید که افراد غیر مجتهد نمی‌توانند از روایات برداشت کنند. حال بفرمائید ما که مجتهد نیستیم برای استفاده از مسائل غنی اسلام چه باید بکنیم؟ کسانی که کتابهایی نوشته‌اند، اکثراً مجتهد نیستند.

پاسخ ما:

مطالب قرآن مجمل است. گاهی ترجمه آیات برای ما اصلاً



مفهوم نیست مثلاً از آیه: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»<sup>(۱)</sup> یعنی ما عرضه کردیم امانت را بر آسمانها و زمین، اینها از قبولش ابا کردند، انسان قبولش کرد و او ظالم و جاهل بود.

شما چه فهمیدید؟ اول اینکه امانت چیست که خدا به آسمانها و زمین عرضه کرد و آنها قبول نکردند؟ دوم اینکه چطور آسمانها و زمین قبول نکردند؟ آیا می توانند قبول کنند یا قبول نکنند؟ انسان قبولش کرد. ما هنوز نمی دانیم امانت چیست تا بدانیم چه چیز را قبول کردیم چطور ما ظالمیم؟ چطور انسانها همه جاهلند؟ اگر شما به تفاسیر مراجعه کنید، می بینید هر تفسیری مطابق وضع خودش بیست، سی صفحه در مورد این آیه حرف زده که امانت را یکی عقل و یکی اختیار و یکی ولایت و یکی چیز دیگری گرفته اند و همه مستند به روایات و کلمات معصومین کرده اند. قرآن چنین وضعی دارد، یا در آیه دیگر هست: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»<sup>(۲)</sup> رحمان که خدا باشد، روی عرش نشسته. استوی یعنی مستولی شده، احاطه دارد. خوب چطور؟ اینها همه تفسیر دارد.

۱ - سورة احزاب آیه ۷۲.

۲ - سورة طه آیه ۵.



روایات ما هم ظنی السند است. یعنی سندش این طور است که افراد نقل کرده‌اند، از دو لب معصوم نشنیده‌ایم. گاهی افراد بدی بوده‌اند، گاهی خوب بوده‌اند که احوالشان در کتب رجال گفته شده است، نه اینکه اهلش نفهمند. اینکه می‌گوئیم مجتهد باید روایت را بفهمد، برای همین جهت است. کتابهایی در علم رجال و درایه داریم که باید آنهایی که علم رجال دارند، بررسی کنند، ببینند این روایت که نقل شده درست هست یا درست نیست. روایات با هم معارض است. اینها را با آیات قرآن تطبیق می‌دهیم. هر کدام با آیات قرآن موافق بود می‌گیریم و اگر مخالف باشد ردّش می‌کنیم. روایاتی هست که با تقیّه صادر شده. امام در مقابل یک عده افراد مخالف و دشمن نشسته و افرادی سؤال می‌کنند. یکی از امام صادق سؤال کرد: «ما تقول فی شیخین؟» درباره شیخین چه عقیده‌ای دارید؟ حضرت فرمودند: «هما امامان عادلان» اینها دو امام عادل بودند. وقتی او رفت اصحاب پرسیدند: این چه حرفی بود شما زدید؟ حضرت فرمودند: من درست گفتم. اینها امام بودند، چون به کسانی که مردم را به آتش جهنّم هم می‌برند خدا در قرآن امام گفته. «ائمة يدعون الى النار» پس من نگفتم امام و راهنمای بهشتند. گفتم امامند و منظورم امام و راهنمای جهنّم بود. عادلان هم یعنی عدول‌کننده. اینها از حقّ به باطل عدول

کردند. حقّ این بوده که علی بن ابیطالب خلیفه باشد و اینها کس دیگر را انتخاب نمودند. اگر این شخص سؤال نمی کرد، آن شخص مخالف فردا می آمد می گفت: خود امامتان گفته «هما امامان عادلان» بالاخره مسائلی مربوط به تقیّه بوده که خون مردم نریزد. اینجا است که یک نفر باید بیاید روایات را بررسی کند و بین آنچه با تقیّه گفته شده و غیر آن را فرق بگذارد.

خدا رحمت کند آیت الله بروجردی را، سر درسشان می فرمودند: روایات مثل بقچه بندی است که باید ما باز کنیم. کلمات خاندان عصمت هم گاهی محتوای زیادی دارد و باید بازش کرد. لذا فرموده اند: «احادیثنا صعب مستصعب» خیلی مشکل است، هر کسی نمی تواند آنها را بفهمد. «لا یتحمّلها الاّ ملک مقرب» یا باید ملک مقرب باشد، یعنی هر ملکی نمی فهمد مثل جبرئیل باید باشد. «أو نبی مرسل» پیغمبر اگر مرسل نباشد، مبلغ برای مردم نباشد، مبعوث نشده باشد، باز ممکن است نفهمد. «أو مؤمن قد امتحن الله قلبه للايمان» یا مؤمنی باشد که ساخته شده باشد، از مجتهدینی که «مخالفاً لهواه و مطیعاً لامر مولاه» هستند باشد تا بفهمد.

خدای تعالی و ائمه اطهار با متخصصین و مجتهدین حرف زده اند و مجتهدین با مردم. حالا ایشان می فرمایند برای استفاده از



مسائل غنی اسلام چه باید بکنیم؟ بروید مجتهد بشوید. ممکن است بگوئید نظام اجتماع بهم می خورد نه بهم نمی خورد می شود در حاشیه کارها درس خواند. ماها اهمیّت نمی دهیم. من یادم هست کسبه بازار مشهد، کتابهای رسائل و مکاسب را صبحهای زود در مسجد گوهرشاد پای درس مدرّسی می نشستند و می خواندند. حتّی برخی علما و مراجع فتوی می دهند که انسان تا در مسائل معاملات مجتهد نباشد، حقّ ندارد تاجر شود. یک دوره مکاسب را باید بخواند. حالا می گوئیم ممکن است نظام اجتماع بهم بخورد، جمعی رفته اند تحقیق کرده اند و خلاصه کرده اند و به دست شما داده اند. پس شما باید در احکامتان به مجتهد مراجعه کنید.

در آخر سؤال گفته اند: کسانی هم که کتاب می نویسند، اکثراً مجتهد نیستند. خیر، از کجا می دانید؟ ما فکر می کنیم مجتهد آدم نود و شش ساله ای با محاسن بلند باید باشد. انسان در یک روایت، در یک آیه قرآن اگر خوب توانست تحقیق کند و تحویل شما بدهد که مجتهدین و اساتید تأیید کنند، این شخص مجتهد است.

می گویند که علامه حلّی قبل از تکلیف مجتهد شده، چون لازم نبوده کتاب «کفایة الاصول» بخواند «رسائل» و «مکاسب» لازم نبوده بخواند، چون هنوز نوشته نشده بودند. علامه حلّی این همه درس ادبیات

لازم نبود، بخواند. کتاب اصول متأخرین کتاب معالم بوده که این کتاب خیلی مختصر است و بچه طلبه‌های تازه کار می‌خوانند و کتاب فقهشان شرح لمعه بوده و بعد از آن مجتهد بودند. مجتهد شدن یعنی انسان بتواند بالاخره یک حکمی از احکام الهی را از آیات و روایات بدست بیاورد و همین قدر که قوه استنباط بدست آورد، مجتهد است. البته مجتهد اعلم نیست، ولی مجتهد است. اکثراً این علما و روحانیین که شش الی ده سال خوب درس خوانده باشند، مجتهدند. من شخصاً معتقدم اگر کسی مجتهد در آن فن نباشد و چیزی بنویسد و بدست مردم بدهد جنایت کرده. باید خوب تحقیق کند چیزی را کم و زیاد نکند. والا هر کسی بلد است از داخل کتابها چیزی را گلچین کند، در اختیار مردم بگذارد. اما کتابهایی که تحلیل کرده و مسائل را حل و فصل و بررسی کرده مهم است.

خدا می‌داند در همین قضایائی که مربوط به حضرت بقیةالله (ارواحنا فداه) است در کتاب «ملاقات با امام زمان» چقدر من تحقیق کرده‌ام. بعضی فکر کرده‌اند هر چه قصه بدستم رسیده نوشته‌ام. یک نفر هزار قضیه برای من آورد، در میان همه آنها که گشتم، ده تا قضیه یا کمتر پیدا کردم و نوشتم و ملاحظه اینکه اگر چیزی را نوشتم به امام زمان نسبت داده می‌شود، ممکن است

انحراف ایجاد کند، یا آیا این مسأله با اصول ما موافقت دارد یا ندارد را می‌نمودم. اینها یک نقل قصّه است و شاید از لحاظ علمی کم‌بارترین کتابهائی باشد که من نوشته‌ام (البته از نظر علمی نه از نظر معنوی) ولی در عین حال از هزار قضیه نتوانستم ده تا را انتخاب بکنم. باید انسان تحقیق کند و نویسنده باید حتماً در موضوع مورد بحثش مجتهد باشد.

### سؤال هفدهم:

استماع موسیقی چه صورتی دارد؟

پاسخ ما:

به فتوای مراجع باید مراجعه کرد. چون من هر چه بگویم، سؤال‌کننده محترم، مقلّد بنده که نیست، تا حرف مرا به عنوان فتوا بتواند بپذیرد. در فروع احکام، انسان یا باید مقلّد باشد یا مجتهد. مجتهد خودش می‌فهمد، موسیقی حرام یا حلال است و مقلّد باید به حرف مجتهدش گوش کند. من هم هر چه بگویم یا باید اجتهاداً بگویم یا باید از رساله‌ها بگویم. بعضی از رساله‌ها موسیقی را مطلقاً



حرام می‌دانند و اکثر مراجعی که در زمان ما هستند، می‌گویند آن موسیقی که مناسب مجالس لهو و لعب و مجالس شهوت‌انگیز است، حرام است. هر صدائی که بلند می‌شود، بالاخره روی یکی از انتهای موسیقی واقع می‌شود. برخی از موسیقی‌هائی که در روزهای عزا می‌زنند، مثل این است که انسان از بازار مسگرها رد شود (صدای تق‌تق می‌آید)، بعضی موسیقی‌ها هیچ به مجالس لهو و لعب نمی‌خورد، بعضی موسیقی‌ها هم واقعاً مال مجالس لهو و لعب است. اینها را انسان به خوبی می‌تواند وجدان کند. لذا مراجع تقلید فعلاً این طور فرموده‌اند که موسیقی مطلقاً حرام نیست، ولی آن موسیقی که مناسب مجالس عیش و نوش زمان طاغوت بوده است، حرام است. با این نظر آنها که اهل موسیقی‌اند حلال و حرامش را می‌فهمند. اما همه موسیقی‌ها جزء لغویاتند و آنها که اهل کمالاتند اگر به طور کلی گوش ندهند بهتر است.

### سؤال هیجدهم:

روحانیت به این شکلی که فردی تمام زندگیش را وقف دین کند و لباس مجزا بپوشد، از چه زمانی آغاز شد؟

### پاسخ ما:

اینکه شخصی تمام زندگی خود را وقف دین بکند، از زمان پیامبر و از زمان حضرت آدم شروع شد. پیامبران بودند که تمام شب و روزشان را وقف هدایت و تبلیغ مردم می کردند و این بهترین کار و بهترین شغل است. حضرت آدم که پیامبر بوده او شروع به تبلیغ کرده است. وقتی پیامبران تمام شدند، اوصیاء پیامبران و ائمه بودند و



بعد علماء که جانشین انبیاء و اوصیاء هستند و هیچ اشکالی ندارد که تمام وقتشان صرف شود و بلکه وقت کم هم می آورند، اگر بخواهند مردم را خوب تبلیغ کنند.

و بحث لباس را هم باید پرسید، آیا لباس روحانیت بوجود آمده که آغاز داشته باشد یا لباس کت و شلوار بوجود آمده؟! چون از اوّل اسلام قبا و عبا و عمامه بوده. حتّی قبای پیامبر در موزه ترکیه هست. عبا و عمامه هم حتماً داشته اند. امّا کت و شلوار و کلاه آن وقتها که اصلاً نبوده و زمانش خیلی جدید است، یعنی پنجاه سال قبل اینها نبود و آغازش از زمان رضاشاه بود که می خواست مردم را متّحدالشکل کند و بعد مردم عادت به پوشیدن کت و شلوار کردند. پس تاریخ لباس روحانیت از اوّل اسلام و بلکه از قبل از اسلام بوده و سائر لباسها جدیداً پیدا شده است.



### سؤال نوزدهم:

خواستم در زمینه ابتلاء به  
وسواسی که در تمام زمینه‌های  
زندگیم، توالی رفتن، وضو گرفتن،  
نماز خواندن، قرآن خواندن و غیره  
دارم، در جهت رفع این مرض





راهنمایی بفرمائید. جداً معتقد به مرض بودن وسواس هستم، ولی نمی‌توانم فی‌نفسه خودم را آزاد کنم. در پایان هر عملی که انجام می‌دهم بخصوص اعمال فوق‌الذکر اکثراً در صحت آن شک می‌کنم، در صورت وجود کتابی در زمینه رفع وسواس مرا راهنمایی فرمائید.

#### پاسخ ما:

وسواس مرض بسیار بدی است و انسان هم به سختی می‌تواند از آن فرار کند. علاجی جز یک چیز ندارد، یک دارو بیشتر ندارد. انشاءالله دوست عزیزمان عمل کنند وگرنه حالا در اعمالشان شک می‌کنند، بعد کم‌کم به اعتقاداتشان سرایت می‌کند و کم‌کم در مسائل زندگیشان سرایت می‌کند تا حتی می‌رسد به زنشان، فرزندانشان و یک فجایعی را بوجود می‌آورد. مسأله رفع وسواس را خیلی باید اهمیت داد.

اصل مسأله وسواس را اول عرض کنم چیست. اگر کسی بتواند از وسوسه استفاده کند، خداشناس می‌شود. خدا رحمت کند استاد اخلاق ما را به من می‌گفت: هر وقت شیطان را شناختی بدان که

می خواهی خداشناس شوی. چون همه خصوصیات شیطان در طرف مخالف با خدای تعالی تطبیق می کند، ولی این در باطل، خدا در حقّ. شیطان دیده نمی شود، خدا هم دیده نمی شود. خدا با ما حرف می زند شیطان هم با ما حرف می زند. اسم حرف زدن خدا الهام و وحی است، اسم حرف زدن شیطان وحی و وسوسه است. شما اگر وسوسه را فهمیدید، حرف زدن خدا را هم می فهمید.

اگر خودتان وسواسی هستید، بهتر می فهمید و اگر نیستید وسواسیها این طورند، با اینکه می دانند این کار بد است، می گویند مرض است و می توانند هم نکنند، ولی یک کسی از باطنش می گوید بکن، یک وقتی یک فردی مبتلا به وسوسه مرض شده بود، فکر می کرد بدترین مرضها را دارد. مبتلا به وسوسه مرض سرطان شده بود، خیال می کرد سرطان دارد. طبق برنامه پیش دکتر رفت. به دکتر گفت فکر می کنم در جایی از بدنم یک غده سرطانی هست. دکتر گفت: جایی از بدنت درد می کند؟ نه. عکسبرداری کرده ای؟ آزمایش خون کردی؟ نه. پس از کجا می گوئی که سرطان داری؟ گفت: همین طور می گویم. دکتر گفت: پس دیوانه شده ای برو بیرون، دلیلی ندارد که تو به این بیماری مبتلا باشی.

یا بعضیها یک روز غذا زیاد خورده اند، قلبشان گرفته. سابق قلب



می گرفت می افتادند زمین، نمی فهمیدند و بیمارستان نمی بردند. حالا قلبش گرفته، چون در اثر غذای سنگین قلب می گیرد. این را بدانید اکثر قلب گرفتنها مال غذای سنگین است. (خود اتاق سی سی یو انسان را می کشد حالا من نمی گویم مراجعه نکنید ولی در خیلی چیزها ما مبتلا به وسواس هستیم. انسان وقتی که مُرد از زندان دنیا آزاد شده، حالا هر چه آسانتر بود چه بهتر. آیا کسی برای از زندان آزاد شدن احساس ناراحتی می کند. چه بهتر که از اتاق سی سی یو از زندان بیرون برویم. اگر این طور فکر بکنیم هیچ ناراحت نمی شویم.) وسواس گاهی در مرض است. گاهی مربوط به عبادت است. شیطان بیشتر روی عبادت می آید دو تا کار می کند. هم عبادت را خراب می کند، هم خودت را. وسواس گاهی مربوط به سوء ظن است. انسان فکر می کند فلانی با من سلام و احوالپرسی نکرد، بعداً او هم سلام نمی کند. او هم می گوید که چرا این احوالپرسی نکرد و کم کم دشمنی ها را بوجود می آورد.

بنابراین وسواس را خیلی اهمیت دهید. علاج و داروی وسواس یک چیز است و آن اینکه انسان با یک اراده قوی و آهنین، اراده ای که فرض کنید اینجا الان آتش گرفته و به طرف شما می آید و شما هم پایتان درد می کند، چطور خودتان را به طرف درب اتاق می کشید؟ با



همان اراده، اراده‌ای که یک لحظه تأخیر نشود. چون یک لحظه‌اش حساب دارد. با ارادهٔ آهنین انسان تصمیم بگیرد، کارهائی که خلاف وسواس است انجام دهد. همه‌اش همین است. یک نفر وسواسی را نزد من آورده بودند. گفتم: آیا هر چه بگویم گوش می‌دهی؟ گفت: بله. ولی نکرد. گفتم: یک دست لباس نجس که نجاستش یقینی باشد، پیدا بکن و بپوش. فقط موقع نماز درآور و لباس تمیز بپوش و بعد باز همان لباس نجس را بپوش. این بدی نجاست از ذهنت خارج می‌شود نجاست چیزی نیست، مثلاً این چیز بر فرض نجس است، خوب باشد. این در و دیوار نجس است، خوب باشد. اینها کارهائی است که در خانه می‌کنیم و مبتلا می‌شویم. بچه اینجا ادرار کرده، خوب بکند. فرش که نمی‌خواهد نماز بخواند. روی فرش نجس هم که خشک باشد و به بدن انسان سرایت نکند، می‌شود نماز خواند و هیچ اشکالی هم ندارد. فقط جای سجده پاک باشد، کف دستها روی نجاست باشد اشکالی ندارد، زانوها روی نجاست باشد، هیچ اشکالی ندارد، سر انگشتان پا روی نجاست باشد، اشکالی ندارد. فقط همین یک مختصر جای سجده را گفته‌اند پاک باشد.

دستورات عبادات را مثل همه عمل کن. اگر همه را بردند جهنم، خوب بگذار تو را هم ببرند تا در بهشت تنها نمانی. مردم، علما،



بزرگان، انبیاء همه بروند جهنم، خوب تو هم عقب سر اینها برو. یک نفر در همین مسجد می آمد و به خاطر آنکه در رکعت اول حمد و سوره لازم نبود بخواند می آمد، اما تکبیر و الاحرامش تا وقتی که ما به رکوع برویم طول می کشید. بالاخره خودش را می رساند. در ذکر رکوع و سجود اول این آقا می ماند تا ما نمازمان را سلام بدهیم. من به خادم مسجد گفتم: این را بیرون کن. حواس مردم را پرت می کند. موجب غیبت می شود و نمازش هم صحیح نیست. چون تا وقتی ما نافله ها را می خوانیم و نماز را تعقیب می کنیم، این شخص نماز مغربش را ادامه می دهد. لبهای خودش هم زخم بود. چون لبها را با دست می گرفت به زور به مخرج حروف می رساند که شاید در موقع اداء حرف «ب» دو لب بهم نخورده باشد و حرف «ب» ادا نشده باشد پس با دست می گرفت و بهم می رساند.

فقط یک اراده می خواهد که من الان نماز را مثل همه بخوانم. باطل هم هست، باشد. با لباس نجس باید راه بروم. به خانمها عرض می کنم که تا بیچه کوچک بول می کند، می گویند چه شد و بیچه را ناراحت می کنند. او را نترسان، از بول نترسان، از نجاست نترسان. وقتی بیچه را از اینها ترسانی حالت وسواس ایجاد می شود، ترس از نجاست در مغزش پیدا می شود و برای بعدها اثر بدی می گذارد.



پیامبر اکرم در خانه یکی از اصحاب نشسته بودند. این خانواده بچه کوچکی یک سال و نیمه، دو ساله داشتند. بچه روی پای پیامبر اکرم نشست. پدر یا مادر دیدند شلوارش در حال تر شدن است و دارد بول می‌کند. پیامبر اکرم فرمودند: اشکالی ندارد بگذارید بول کند. ما می‌رویم خودمان را آب می‌کشیم. بچه را نترسان و اذیتش نکن. بچه هم با کمال راحتی بول کرد و تمام پای پیامبر را به اصطلاح ما نجس کرد. بعد حضرت تشریف بردند پایشان را شستند. بچه‌هایی که زیرشان بول می‌کنند، مادرها صبح آنها را کتک می‌زنند. این کار، بچه را مریض می‌کند. بچه‌ای خودش را با نخ بسته بود که توی شلوارش بول نکند و دچار بیماریهای سختی شد. او اگر ناراحتی مزاجی دارد، معالجه‌اش کنید. دعوا ندارد. تو اگر خواب باشی و بول بکنی هیچ کس دعوائت نمی‌کند. او بچه است در عالم خواب تکلیف ندارد. بچه را از این نجاستها نترسانید تا به تکلیف برسد. نهایت این است که می‌خواهد در دسترس شما قرار بگیرد و این خیلی آسان است. بنده خودم، یک سر سوزن و سواس در زندگیم نیست و به نجاست هم آلودگی ندارم. فقط موقع نماز انسان باید بدنش و لباسش پاک باشد. حالا نه پاک واقعی، پاک ظاهری و یک اراده آهنین می‌خواهد که انسان این طور مبارزه بکند.



جوانی بود که می‌گفت: یا من نماز نمی‌خوانم یا یک ساعت طول می‌کشد. نه اینکه فکر کنید انسان در اثر دینداری به وسواس دچار می‌شود. نه، افراد بی‌دینی هستند که به وسواس دچار می‌شوند. اراده اگر انسان بکند که برخلاف آنچه که هست یک مدّتی عمل کند، وسواسش رفع می‌شود. این آقا اگر می‌خواهد برنامه‌ای به او بدهم، این است که یک ماه تمام لباسهایش نجس باشد و بپوشد. فقط موقع نماز زحمت بکشد عوض کند. دو دست لباس داشته باشد. لباس نجس را در مدّت غیر نماز بپوشد. وسواسیها در آفتاب نگاه می‌کنند که کف دستشان عرق کرده و دستش را گذاشته اینجا و اینجا هم قطعاً نجس است چون این همه دست می‌خورد، پس سرایت کرده. آن وقتها که حمامها خزانه داشت کسی بود هی می‌رفت توی خزانه و بیرون می‌آمد و باز می‌رفت... کسی به او گفت: چرا این کار را می‌کنی؟ گفت: هوای حمام بخار دارد و این بخار نود درصدش آب است و این بخار وصل به مستراح است و مرا نجس می‌کند. من می‌روم توی آب، پاک می‌شوم. باز می‌آیم بیرون نجس می‌شوم. آن شخص گفت: درست است از یک طرف وصل به مستراح است ولی از طرف دیگر وصل به کُر است این حرفها را باید کنار بریزد. من یک وقتی یکی از کارهایم این بود که یک نفر آدم معمولی را الگوی



خودم قرار می‌دادم و تصمیم داشتم، هر کاری که او بکند، همان کار را من بکنم. یک مدّت زحمت دارد. در مدّتی حدود چهل روز، یک ماه این مسأله رفع می‌شود. منتها این یک ماه، چهل روز را باید زحمت بکشد، ریاضت بکشد و این کار را بکند و زیاد بگوید: «لا حول ولا قوّة الاّ بالله العلیّ العظیم» چون «لا حول ولا قوّة الاّ بالله» شیطان را از انسان دور می‌کند. این هم تجربه شده. و سوسه‌هایی که انسان نمی‌تواند آنها را کاری بکند با «لا حول ولا قوّة الاّ بالله» رفع می‌شود.

نفس امّاره و سواس ندارد، همه‌اش مال شیطان است. یک فرقی بین شیطان و نفس امّاره بالسّوء عرض می‌کنم که این را همیشه بدانید. نفس همیشه راحتی را می‌خواهد، نماز نخوان، روزه نگیر، راحت باش. نفس هوّی دارد. یعنی انسان را به طرف راحتی می‌کشاند. شیطان هم او را تأیید می‌کند. هم نفس، انسان را تأیید می‌کند، کمک می‌دهد، می‌گوید هر چه او می‌گوید گوش کن و هم خودش برنامه‌ای دارد که مربوط به نفس نیست. کارهای پر زحمتی که هیچ لذّتی هم ندارد، مثل همین و سواس. مثلاً انسان توی هوای سرد دستش را توی آب سرد بکند. به یک کسی گفتم آب گرم هست، چرا با آب سرد می‌شوئی؟ حالا که می‌خواهی زیاد بشوئی با آب گرم بشوی. گفت: خاصیتی که آب سرد دارد آب گرم ندارد. حالا من



## سؤال نوزدهم

دیگر این را نفهمیدم خاصیت هم مطرح می شود و شیطان می گوید برو توی آبهای یخ دستت را بشوی. این دیگر مربوط به نفس انسان نیست. نفس هیچ وقت نمی خواهد انسان این همه به زحمت بیفتد. لذا وسوسه مال نفس نیست. نفس هیچ وسوسه ندارد. آنچه می گوید راحتی است. آن را که خدا گفته، می گوید نکن. <sup>(۱)</sup>

---

۱ - این مطلب در بخش «وسواس» کتاب «در محضر استاد» جلد دوم آمده ولی اینجا کاملتر است.

### سؤال بیستم:

آیا از مراجعی که تقلید می‌کنیم باید کورکورانه اطاعت کنیم یا باید در مورد هر مسأله تحقیق کنیم؟

### پاسخ ما:

اگر انسان می‌تواند تحقیق و بررسی در مورد فتوای مجتهد بکند، خودش مجتهد است و بر او تقلید کردن حرام است. اگر نمی‌تواند باید تقلید کند. معنای تقلید این است که انسان قلاّدۀ اختیارات دینی و احکام خود را به دست یک متخصص بدهد. آن طوری که شما از

یک پزشک تقلید می‌کنید، همان مقدار باید یک مقلد در احکام دین از مرجع تقلیدش پیروی کند. وقتی می‌خواهید معالجه و یا تقویت جسمی کنید، اگر پزشک بگوید باید هر شش ساعت یک قرص بخورید، آیا این تقلید کورکورانه است؟ قطعاً جواب منفی است.

### سؤال بیست و یکم:

فیلمبرداری و عکاسی در مراسم جشن آیا جایز است؟ آیا اسراف نیست؟

### پاسخ ما:

باید دید چقدر از آن استفاده می‌شود. اگر مرد از زنهای بی حجاب فیلمبرداری کند، یقیناً حرام است. زن و مرد در یک جا باشند به طور مخلوط که گناه را به تصویر بکشند و همیشه نگه دارند و در مقابل چشمشان نگه دارند، اینها مسلماً تجدید گناه است. اما اگر جنبه‌های دینی را حفظ کرده باشند، اسراف نیست. چون در



زندگی انسان سه موقعیت جالب هست. یکی تولّد است. یکی ازدواج و یکی مرگ. یکی وسطی که بیشتر با خوشی مواجه است، اگر انسان آن را نگهداری کند، خوب است.



## سؤال بیست و دوم:

اگر رفتن به زیارت امام  
معصوم همراه با این باشد که چشم  
انسان به زن نامحرم و برخی مسائل  
مکروه بیفتد، تکلیف چیست؟

پاسخ ما:

گناه جای خودش، ثواب هم جای خودش. حضرت صادق ( )  
به آن مرد زاهد ولی دزد فرمودند: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (۱).  
خداوند از متّقین قبول می کند. یعنی از کسی که تقوای این کار را



رعایت کرده باشد. توی راه چشم به نامحرم دوختن و رعایت نکردن، گناه خودش را دارد. یک چیزی لازم و ملزوم هم است. اگر واقعاً نمی‌شود به حرم برود، جز اینکه گناه بکند، یعنی گاهی انسان اجبار پیدا می‌کند که چشمش به نامحرم بیفتد، در این صورت می‌تواند نرود. اما اگر می‌تواند، نگاه نکند یا نگاه اولیه می‌افتد و بعد نگاه نمی‌کند که فرموده: «النظرُ الاولى لك والثاني عليك»<sup>(۱)</sup> نظر اولی یعنی تا چشمت افتاد سرت را پائین انداختی و نگاه نکردی، به نفع تو است. به جهت اینکه خدای تعالی به تو ثواب می‌دهد. اگر انسان چشمش را به زمین بیندازد، خدا ثواب اهل زمین را به او می‌دهد و اگر به آسمان بدوزد، ثواب اهل آسمان را می‌دهد. اما نه اینکه شما بین زنها بروید و این طور می‌کنید، این در جائی است که انسان احتمال هم نمی‌دهد یا احتمال ضعیفی می‌دهد که چشمش به زنها بیفتد و تا افتاد در همان لحظه اول چشمش را برگرداند. این شخص می‌تواند زیارتش را برود. اما اگر گناه با یک کار مستحب یا حتی واجب یکی بود، انسان می‌تواند آن کار را ترک کند و به گناه نیفتد.

---

۱ - کتاب «من لا یحضره الفقیه» جلد ۴ صفحه ۱۹ باب «ما جاء فی النظر الی النساء».

### سؤال بیست و سوم:

آیا می شود با داشتن زن اول که  
مؤمنه باشد و خوب باشد با خانم دیگر  
ازدواج کرد؟ آیا این مسأله توهین به  
مقام زن اول نیست؟

### پاسخ ما:

این سؤال را باید از پیامبر اکرم کرد. ما اگر در صراط مستقیم و  
در راه راست باشیم، همه این مسائل برایمان حل است. مسائلی که  
بحث می کنیم، مربوط به انحراف از صراط مستقیم و اعوجاجهائی



است که در افکار ماها هست. ازدواج متعدّد چه ارتباطی به اهانت به زن اوّل دارد؟! اگر مردی توانست زنهای متعدّدی داشته باشد و عدالت و حقوق آنها را کاملاً رعایت کند چه اهانتی به آنها کرده است؟!

### سؤال بیست و چهارم:

آیا توهین به مراجع تقلید جرم است؟ بعضیها به مرحوم مجلسی و غیره توهین کرده اند.

پاسخ ما:

کسی که نماینده حضرت بقیة الله است، مسلم است که توهین به او جرم است. خدا آنها را اگر قابل هدایتند هدایتشان کند (چون مرحوم مجلسی از بزرگان علمای شیعه است) و اگر قابل هدایت



نیستند، چون اهل نفرین نیستم، خدا عقلشان بدهد.

امام فرموده: به آنها توهین کردن و آنها را رد نمودن به ما توهین کردن و ما را رد نمودن است.

### سؤال بیست و پنجم:

آیا زیارتنامه‌های موجود در حرم  
امام رضا سند معتبر دارد؟

پاسخ ما:

زیارتنامه در حقیقت یک زبان حالی است که ائمه اطهار یا علمای  
دین، برای شخص زائر تعیین کرده‌اند و از نظر اعتبار سند، بهترین  
آنها اگر فرصت کم باشد، زیارت امین الله است و از ناحیه مقدسه  
حضرت بقیة الله الاعظم صادر شده است.



ولی اگر فرصت زیاد باشد، زیارت جامعه کبیره خوانده شود که حضرت بقیّة الله تأیید فرموده‌اند و زیارت وارث هم برای زیارت حضرت سیدالشهداء زیارت خوبی است و زیارت عاشورا را هم می‌توان به قصد استحباب همه روزه خواند، ولی زیارتنامه‌های دیگر را اگر به قصد رجاء بخوانید، اشکالی ندارد.

### سؤال بیست و ششم:

کسی مطرح کرده که شما با مسأله ولایت فقیه مخالف هستید، مقداری در این مورد توضیح دهید.

### پاسخ ما:

من معتقدم. نه تنها من، بلکه هیچ آخوندی، روحانی، از صدر اسلام تا الان، بلکه هیچ عاقلی پیدا نمی شود که مخالف مسأله ولایت فقیه باشد. این را که می گفتند: «مرگ بر ضد ولایت فقیه»، منظورشان علما نبودند و هیچ عالمی ما نداریم که ضد ولایت فقیه باشد. ولایت فقیه



را همه قبول دارند. در سراسر عالم تشیع، یک نفر نداریم که با ولایت فقیه مخالف باشد. و ضدیت با ولایت فقیه در اولین مجلس خبرگان به وسیله یک فرد معمولی مطرح شد و من در آن جلسه بودم که گفت: من با ولایت فقیه مخالفم و وقتی که او سرنگون شد. این مطرح شد که مرگ بر ضد ولایت فقیه. علما هیچ کدام مخالف نبودند. عالم مجتهدی پیدا نمی شود که با ولایت فقیه مخالف باشد، منظور عالم مجتهد است، نه هر عمامه به سری. بلکه یک عاقل هم نمی توانید پیدا کنید که بگوید من با ولایت فقیه مخالفم.

توضیحش این است که آیا در رأس حکومت باید کسی باشد یا نباید باشد؟ نمی شود نباشد، چون هرج و مرج می شود. حالا آیا این فرد فقیه باشد یا غیر فقیه؟ آدم مجتهدی باشد که بتواند احکام اسلام را از لابلای آیات و روایات پیدا کند و روی برنامه های مردم پیاده کند یا یک فرد غیر فقیه باشد؟ فکر نمی کنم کسی بگوید که هر نادانی می تواند ولایت بر مردم را داشته باشد.

یک مسأله که بین علما اختلافی است و ظاهراً من می توانم بگویم که الان حل شده این است که در گذشته، چون فکر نمی کردند حکومت تا زمان ظهور به دست فقیهی بیفتد، لذا در بعضی قسمتهائی که مربوط به حکومت نبود، باز اظهار ولایت می کردند.



یعنی مثلاً اگر یک چیزی گم شده بود و یک سال هم گذشته بود، اینجا چه کسی حق تصرف گمشده را دارد؟ فقیه در اینجا ولایت دارد که از طرف صاحب شیء گمشده آن را تصرف کند. یک موقوفه‌ای متولّی ندارد، چه کسی حق تصرف را دارد؟ فقیه. یک بیچه‌ای پدر و مادرش مرده، چه کسی بر او ولایت دارد؟ فقیه. در این امور همه فقها متفقاً می‌گفتند: فقیه، نایب امام زمان است. چطور ممکن است نایب امام زمان ولایت نداشته باشد؟ و یک عده از علما می‌گویند، در تمام آنچه که امام زمان ولایت دارد، فقیه هم ولایت دارد. «الْبَنِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»<sup>(۱)</sup> پیامبر اولی است به مردم از جانشان.

در خصوص حکومت، من این را معتقدم که باید زیر نظر فقیه باشد و او در تمام مسائل حکومتی باید ولایت داشته باشد، نه اینکه این را الان بگویم آن وقتی که قم بودم و تحصیل می‌کردم و دوازده سال درس خارج آیت الله بروجردی را می‌خواندم، معتقد به ولایت فقیه بودم و من دقیقاً بر سر در این کانون نوشته‌ام که تأسیس کانون، سال ۱۳۴۱ است که سال قبلش آیت الله بروجردی از دنیا رفته‌اند و



سال دیگر می شود سی سال. من بعد از اتمام تحصیل در اینجا آمدم و سی سال قبل به این امر معتقد بودم، یعنی امر ولایت فقیه و در این کانون آن را تبلیغ می کرده ام. آنهایی که این تهمت را به من می زنند، از این اجتماعی که برای پاسخ سؤالات در این مکان جمع می شوند ناراحت اند و این جز تنگ نظری آنها چیزی نیست.

### سؤال بیست وهفتم:

حدود پوشش در اسلام و در زمان  
حج چگونه است؟

پاسخ ما:

اصل حجاب و کیفیت حجاب باید طبق فتوای مرجع تقلید هر  
مقلدی باشد و همه مراجع پوشاندن موی سر و زینت زن را واجب  
می دانند. در اینکه گردی صورت و دستها، پوشاندنش واجب است  
یا نیست، اختلاف است.

اگر مرجع تقلیدش گفت: پوشاندن صورت و دستها واجب



است، یعنی یک سر سوزن از صورت زن نباید باز باشد و زنی که پوشیه می زند، بالطبع بی چادر نیست. حالا وقتی چادر روی بدن افتاد و کاملاً بدن را پوشاند، بدن پوشیده است. می خواهد پیراهن زیر آستین بلند باشد یا نباشد، فرقی نمی کند. یا شلوار پوشیده یا نه، اگر چادر او را می پوشاند فرقی نمی کند، مسأله ای نیست. اصل سخن زن با نامحرم، حرام نیست. یعنی زن می تواند با نامحرم حرف بزند اما اگر نامحرم کسی است که از صدای خانم خوشش می آید «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»<sup>(۱)</sup> طبق آیه شریفه قرآن، جوانانی هستند که مریضند. باید پرهیزشان داد تا انحرافی پیدا نکنند ولی زنها بهتر این است که با نامحرم کمتر صحبت کنند، به اندازه ضرورت صحبت کنند و بعد هم در مورد مُحرم شدن خانمها در حج واجب است که صورتشان را باز بگذارند. اگر در حج گردی صورت را زن پوشاند، احرامش بهم می خورد. حالا اینکه چرا واجب است و بخواهیم آن را قیاس کنیم، نه اینجا قیاس نمی شود. اینجا ممکن است پوشاندن واجب باشد و آنجا نپوشاندن. خیلی چیزها در شهرمان در مورد خودمان واجب است و آنجا حرام است. خیلی چیزها اینجا مستحب است و آنجا

حرام است. مثلاً استشمام بوی عطر در غیر حجّ که مُحرم نیستیم، مستحب است. یعنی مستحب است انسان همیشه عطر بزند. اما در اعمال حج اگر کسی عطر بزند احرامش بهم می خورد.

در اینجا، اگر بوی بدی می آید، باید دماغش را بگیرد. آنجا اگر دماغش را گرفت، احرامش بهم می خورد. مسائل حجّ هیچ ارتباطی با سایر مسائل ندارد و آن را نمی شود با اینها قیاس کرد.



### سؤال بیست و هشتم:

در چه مواردی ردّ مظالم بر ما  
واجب می شود؟

پاسخ ما:

اگر بخواهید بهترین هدیه را برای میّت بفرستید در همان شب  
اول فوتش ردّ مظالم بدهید، تا از گرفتاری نجات پیدا کند و البته این  
کار احتیاطی است واجب نیست. بعد از این مقدمه کوتاه اول باید  
ببینیم که در چه مواردی باید ردّ مظالم داده شود.

ردّ مظالم آن چیزهائی است که پیش شما باقی مانده و شما



صاحب آن را نمی‌شناسید. به طور مثال پولی پیدا کرده‌اید و از مکانش هم اطلاع ندارید که بتوانید از این راه صاحبش را پیدا کنید. البته این جنس یا پول که یافته شده باید مدّت یک سال پیش شما باشد و تفحص کنید تا صاحبش را پیدا کنید و اگر صاحبش هم فوت شده بود، باید به ورثه‌اش بدهید. ولی اگر به هر دلیلی صاحبش را نشناختید و پیدا نکردید در این مواقع باید ردّ مظالم بدهید و به گردن شما است و اگر این شخص هم از دنیا برود، دین به گردنش باقی مانده، اگر ردّ مظالم نداده باشد و ردّ مظالم به افراد مستحقّ می‌رسد و این کار را هر مجتهدی می‌تواند انجام دهد و لازم نیست که حتماً مرجع تقلیدتان باشد و مجتهد هم به این معنا که او را ولّی اموالی که صاحب ندارند کرده‌اند و او می‌تواند در این اموال تصرف کند و به افراد مستحقّ جامعه، بدهد. و در ضمن می‌شود شخصی از طرف مجتهد وکیل باشد یعنی او را به عنوان شخص عادل تأیید کرده و در امور حسبیه اجازه تصرف داده است و البته این نوع از اموال را باید به افراد غیر سیّد داد.



### سؤال بیست و نهم:

نظر اسلام درباره قمه زدن و  
خراشیدن صورت چیست؟

پاسخ ما:

درباره قمه زدن و خراشیدن صورت، از ملاّ آقای دربندی سؤال کردند، او مردی بزرگ و عالمی گرانقدر بود. ایشان یک جواب عالمانه‌ای دادند و فرمودند: بروید از حضرت زینب در دروازه کوفه سؤال کنید. چرا که در دروازه کوفه حضرت زینب چنان سر



مبارکشان را بر چوب محمل زدند، که از آن خون جاری شد.

این جواب جای تأمل دارد. یعنی به طور اجمال اگر آن حال و شور حضرت زینب را پیدا کردید که از روی عشق و معرفت و محبت باشد و از دلتان سر منشأ گرفته باشد، اشکال ندارد. چرا که محبت به امام معصوم و شکوفا کردن آن جای اشکال نیست.

حالا چه قمه زدن باشد. چه خراشیدن صورت باشد. اگر از روی عشق و علاقه باشد، اشکالی نیست. البته ریا هم نباشد که آن موقع حرام می شود. آن هم از دو جهت، یکی از جهت مجروح کردن و دیگری از جهت خود عمل ریا. ولی اگر غیر از این باشد، هیچ مانعی ندارد. چرا که این کار عشق است و کسی هم نمی تواند جلوی او را بگیرد و خودش هم نمی تواند خودش را کنترل کند.

### سؤال سی ام:

آیا می شود دعاها را به قصد  
استحباب خواند؟

### پاسخ ما:

دعاهائی که در مفاتیح الجنان هست، به قصد رجاء اگر خوانده شود اشکالی ندارد. ولی به قصد استحباب اشکال دارد. چرا که ما نمی دانیم که مثلاً دعای کمیل مستحب است یا خیر. زیرا معنی مستحب این است که بگوئیم خدا این کار را دوست دارد و دستور فرموده است. ولی اگر مرجع تقلید گفته باشد که مستحب است یا اینکه خود انسان به درجه اجتهاد رسیده باشد و از آیات و روایات



استحبابش را استنباط کرده باشد، به قصد مستحب می توان خواند و ضمناً تقلید از مرده ابتدائاً جایز نیست و لذا نمی توان از اینکه آقای حاج شیخ عباس قمی (رحمه الله علیه) فرموده مستحب است، تقلید کرد و کسی که می خواهد سیر الی الله کند، باید بکوشد، همان طوری که خاندان عصمت و طهارت فرموده اند انجام دهد، اگر روایت از ائمه است و سندش معتبر است، اشکال ندارد و خدا هم دوست دارد و مستحب است.

عبدالله بن سنان خدمت امام جعفر صادق می آید. آن حضرت به او دعای غریق را تعلیم می دهد که «یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک» و او دعا را به این صورت می خواند که «یا مقلب القلوب والابصار ثبت قلبی علی دینک» حضرت می فرمایند که خداوند مقلب قلوب والابصار است ولی بگو چنانکه من می گویم این کلمه را چرا اضافه کردی؟ و این اشکال دارد.

اینها را فرموده اند که ما یاد بگیریم همان طوری که فرموده اند، باید انجام شود و برای کسی که می خواهد به سرعت به طرف خدا حرکت کند، نباید از صراط مستقیم انحراف پیدا کند.

ولی برای کسی که هر کاری دلش بخواهد انجام می دهد. فرقی



نمی‌کند جوان بوده، همین کارها را می‌کرده و حالا هم که به سن پیری رسیده، همان کار را انجام می‌دهد و هیچ فرقی هم نکرده. حتی یک قدم جلوتر نیامده، این شخص قبرش همین جا است و تولّدش همین جا است و زندگیش همین جا است. این شخص به درّه افتادن ندارد، چرا که تکانی نخورده. اما برای کسی که می‌خواهد به طرف خدا حرکت کند. نیم میلی مترش هم حساب دارد. شما اگر پشت فرمان ماشین باشید و با سرعت حرکت کنید. اگر نیم میلیمتر دستتان را به طرف راست یا چپ بگردانید و جبران نکنید به درّه سقوط می‌کنید.

لذا صراط مستقیم از مو باریکتر و از شمشیر هم تیزتر است. چرا که انسان در مرحله صراط مستقیم باید بنده باشد و خودرأی و خودخواه نباشد.

### سؤال سی و یکم:

چرا زنهایی که از شوهرانشان اطاعت نمی‌کنند را ناشزه می‌گویند؟

### پاسخ ما:

ناشزه، یعنی به غیر از آنچه که تعهد کرده عمل کند. زن وظیفه‌ای در قبال مرد دارد و مرد هم وظیفه‌ای در قبال زن دارد. مرد وظیفه دارد مهر زن را هر چقدر باشد بدهد. تهیۀ مسکن، خوراک، پوشاک زن، به عهدهٔ مرد گذاشته شده است، البتّه به قدر شئوناتش. زن هم در مقابل مرد، وظیفه دارد که هر وقت شوهر از او درخواست عمل زناشویی کرد، کوتاهی نکند. در هر زمان این حق را شوهر دارد.



و اینکه می‌گویند: زن بدون اجازه شوهر بیرون نرود. شاید به خاطر همین باشد که در زمانی که زن نیست، شاید مرد به او احتیاج داشته باشد. در ضمن (زنی که بدون رضایت مرد از خانه بیرون رود هر سنگی به پایش می‌خورد او را لعنت می‌کند و برای او گناه ثبت می‌شود.) پس ناشزه یعنی زنی که در مقابل وظیفه خود کوتاهی کند و در این مورد اطاعت شوهر را نکند. در اینجا خدا هم راهنمایی کرده. در سوره نساء می‌فرماید که اوّل موعظه کن. در مرحله دوم اگر گوش نداد، محلّ خوابت را جدا کن و در مرحله سوم اگر باز گوش نداد، تنبیه کن. تا جائی که ممکن از طلاق جلوگیری کن. چرا که مبعوض‌ترین حلالها طلاق است.

## سؤال سی و دوم:

ثقل اکبر و ثقل اصغر کیست؟

پاسخ ما:

ثقل اکبر، قرآن است و ثقل اصغر، هم اهل بیت عصمت و طهارت هستند. اگر قرآن را از اهل بیت جدا کنید، آنها مثل ما می شوند و تمام امتیاز آنها بر ما این است که آنها علوم قرآن را دارا هستند و قرآن ناطق اند.

علوم قرآن یعنی پاره ای از علم پروردگار که برای هدایت بشر آمده و در قرآن است. امکان دارد سؤال برایتان پیش بیاید که قرآن ارزشش بیشتر است یا ائمه اطهار ( ) ؟ اگر فقط ظاهر قرآن را



ببینید همین کاغذ و مرکب است، بله ائمه اطهار ارزششان بیشتر است. ولی علوم قرآن و باطن و حقیقت آن که پاره‌ای از علم پروردگار است و در قرآن شریف است و اگر به معنای واقعی آن توجه کنید، قرآن اهمیتش بیشتر است و بیشترین فضیلت ائمه اطهار به این است که آنها بخشی از علوم پروردگار را دارا هستند.

لذا قرآن را ثقل اکبر و روایات و کلمات اهل بیت عصمت و طهارت را ثقل اصغر می‌نامند.

## سؤال سی و سوم:

در حال حاضر کشورهای خارجی که شامل کشورهای اسلامی هم می شود، محیطی نامناسب دارند. انسان در این محیطها دچار گناهای می شود از قبیل رشوه یا خرید و فروش جنس قاچاق و امثال اینها. آیا جایز است انسان به این کشورها مسافرت کند یا نه؟



### پاسخ ما:

یک مسلمان همه جا باید الگو و قوی باشد. در کشورهای خارج اینطور نیست که انسان مجبور باشد حتماً گناه کند. اگر به دنبال گناهان نرود، مبتلا نمی‌شود و این در هر کجا همین طور است.

در تاریخ اندونزی دیدیم، مسلمانهای درستکار از هندوستان و آن طرفها برای تجارت به آنجا می‌رفتند و چون آنها بسیار آدمهای خوب و اخلاقی و درستکاری بودند مملکت اندونزی همه مسلمان شدند. که الان صد و پنجاه میلیون جمعیت دارد و الان شاید بزرگترین مملکت اسلامی در روی کره زمین از نظر جمعیت باشد. یک مسلمان باید در هر کجای عالم که هست به وظائفش عمل کند. من یک وقت به هندوستان رفته بودم، در یک شهری که فقط صد و پنجاه نفر مسلمان در این شهر بود. در حالی که سه میلیون جمعیت داشت، یک مسلمان شیعه کنار خیابان چون مسجدی نبود، مشغول نماز شده بود و جمعیت هم نگاهش می‌کردند و او به این وسیله از اسلام ترویج می‌کرد. یا فرض کنید اگر در آنجا رفتید و گفتید رشوه در دین ما حرام است و ندادید چطور می‌شود؟ البته یک وقت است انسان ضعیف است استقامت ندارد، تحت تأثیر محیطش واقع می‌شود. خوب چنین آدمی از خانه‌اش هم بیرون نرود در خیابان هم که می‌رود ممکن است تحت تأثیر محیط خیابانی واقع شود. این فرد



خودش را بسازد بعد از منزل خارج یا خارج از مملکت برود. بخصوص اگر برای تفریح می رود که می تواند نرود. اما بعضیها برای تجارت می روند یا کاری دارند. بعضیها مریض اند که می روند ولی اگر واقعاً برایش میسر نبود گناه هم حساب نمی شود. گناه وقتی است که انسان بتواند یک کاری را انجام دهد و انجام ندهد. یا بتواند انجام ندهد انجام بدهد. والا اگر انسان مجبور شود و وارد خیابانی شده ده تا زن بی حجاب در مقابلش قرار گرفته اند، چشمش می افتد. این را نمی شود گناه گفت. بنابراین انسان در هر کجای عالم باشد، می تواند دینش را حفظ کند. فقط یک مقداری سخت تر و سست تر و مشکل تر و آسانتر خواهد بود.



### سؤال سی و چهارم:

دلیل آمین نگفتن پس از اتمام  
سوره حمد و دست بسته نماز  
نخواندن و فضیلت گفتن «الحمد لله»  
پس از سوره حمد در نماز، که شیعه  
انجام می دهد چیست؟

پاسخ ما:

نماز از عبادات است. عبادت توقیفی است. یعنی استاندارد شده  
از جانب پروردگار است. توقیف یعنی محدود شدن، یعنی در نماز



یک کلمه را نمی توانید اضافه یا کم کنید. هر چه گفته اند و پیامبر اکرم و اهل بیت عمل نموده اند همان را باید انجام دهیم. مثلاً شما در نماز واجبتان دهها مرتبه سورۀ «قل هو الله» بخوانید، کار بیشتری کرده اید ولی نمازتان درست نیست. یا نصف سورۀ بقره را بخوانید. نمازتان درست نیست. پس عبادات توقیفی است. حتی شخصی خدمت امام صادق می آید، حضرت می فرمایند بگو: «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک» او می گوید: «یا مقلب القلوب والابصار ثبت قلبی علی دینک» حضرت می فرمایند: خدا «مقلب القلوب والابصار» هست ولی ابصار را نگو. من هر چه می گویم، تو بگو. اگر می خواهی بنده خدا باشی.

علاوه بر این به ما اجازه نداده اند. یعنی ائمه اطهار اجازه نفرموده اند که در نماز آمین بگوئیم و به ما اجازه داده اند، پس از اتمام حمد بگوئیم: «الحمد لله رب العالمین». ولی سنی ها پس از سورۀ حمد دسته جمعی می گویند: «آمین». آنها فکر کرده اند که دعا می خوانند ولی غافل از آنکه قرآن خوانده اند و خدای تعالی به بندگان اجازه داده و به آنها دستور داده که راه راست را از خدای تعالی بخواهند لذا باید بگویند: «الحمد لله رب العالمین» و خدا را به خاطر این لطف شکر کنند. حالا که سخن به اینجا رسید یک مطلبی را عرض کنم که هم



باید متأسف بود و هم باید خوشحال شد.

در مسجد الحرام، سکوت عجیبی موقع نماز برقرار است. بعضی کارهای سنّی‌ها بهتر از ما است و بعضی کارهای غلطی دارند. شیطان در نزد اهل سنّت در مسجد الحرام، اصلاً پیدا نمی‌شود. چون کارش را نسبت به آنها کرده، چون نتیجه کارش حاصل شده. صدها هزار نفر توی مسجد الحرام برای نماز ایستاده‌اند و فقط گاهی صدای سرفه‌ای شنیده می‌شود. بعکس نمازهای جماعت ما که همه صداها هست. یکی بلند می‌خواند، یکی آهسته می‌خواند. یکی بلند می‌گوید: «یا الله»، خوب رسیدی به رکوع برو و اگر نرسیدی حواس مردم را پرت نکن. در نمازهای واجب، فقط حمد و سوره آن هم در نماز صبح و نماز مغرب و عشا واجب است، بلند خوانده شود. آن هم نه در نماز جماعت. در نماز جماعت، اگر بنا است حمد و سوره نماز واجب را بخوانید که بعضی جاها باید بخوانید، باید آهسته بخوانید. مثلاً نماز عشا را اقتدا کردید، ولی در رکعت دوّم به امام جماعت اقتدا کرده‌اید، رکعت دوّم او رکعت اوّل شما و رکعت سوّم او رکعت دوّم شما است و باید حمد و سوره را بخوانید، اینجا واجب است آهسته بخوانید. در مساجد ما ببینید؛ چقدر مخالف احکام اسلام عمل می‌شود. در فاتحه‌خوانیها مخالف اسلام عمل می‌شود.



یکی دارد قرآن می خواند در حقیقت خدا دارد با مردم حرف می زند. در همان حال جزوه می دهند و هر کس نخواند صاحب مرده بدش می آید. کسی نیست به او بگوید قاری دارد قرآن می خواند و باید گوش داد «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ»<sup>(۱)</sup> چائی و قهوه هم باید خورد، سیگار هم می کشند. فواتح ما یک مجلس تفریحی شده و صاحب مرده هم باید این خرجها را بکند.

در مسجد الحرام صدای احدی بلند نمی شود. شاید گاهی به پانصد هزار نفر جمعیت اجتماع آنها می رسد «الله اکبر» نماز که گفته شد، صدائی بلند نمی شود و کسی هم به آنها نمی گوید، چرا حرف نمی زنید. فقط وقتی حمد امام جماعت تمام می شود، همه دسته جمعی می گویند آمین و او بقیه نماز را می خواند. مستحب است ما «الحمد لله رب العالمین» بگوئیم و اگر «آمین» گفتیم نمازمان باطل است. اینجا یک مسأله علمی هست. دقت کنید تا بدانید حق با شیعه است یا نه، همه تان در این جهت مجتهد باشید. آیا وقتی سوره حمد را در اینجا می خوانیم به عنوان قرآن می خوانیم یا به عنوان کلام خودمان می خوانیم؟ قطعاً به عنوان قرآن می خوانیم. فرق قرآن خواندن و



اینکه انسان به خدا چیزی بگوید این طور است که مثلاً شما «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»<sup>(۱)</sup> را در قنوت به عنوان دعا می خوانید و حال اینکه آیه قرآن است. ولی به عنوان قرآن نمی خوانید. امّا «قل هو الله احد» را به عنوان قرآن می خوانید و گرنه شما به چه کسی می گوئید تو بگو خدا یکی است؟ پس به عنوان قرآن می خوانید.

نامه ای از دوستان برای شما آمده، نوشته سلام علیکم قربانت گردم، او دارد قربان شما می شود ولی از زبان شما این کلام خارج می گردد و خیلی هم خوشحال می شوید که عجب محبتی به شما دارد. درست است شما دارید می خوانید، ولی او به شما اظهار محبت کرده. پس سوره حمد به عنوان قرآن خواندن است و اگر در سوره حمد دقت شود، یک برنامه زندگی دائمی دقیقی برای انسان تعیین کرده. یعنی می گوید حمد پروردگار و ثنای پروردگار را بکن تکیه به خدا بکن و بندگی خدا را بکن و از خدا بخواه که تو را به راه راست هدایت کند. اینجا باید بگوئیم «الحمد لله» که خدا به ما محبت کرده، راهنمایی کرده. پس «الحمد لله رب العالمین» گفتن درست است و احتیاج به روایت و آیات قرآنی ندارد. همین که ما به قصد قرآنی، مجبوریم



بخوانیم مثل این است که دوستان نامه‌ای نوشته و راهنمائیتان کرده که مثلاً چه جنسی را بخريد و چه کار بکنيد، اينجا مي‌گوئيد: «الحمد لله رب العالمين» خدا را شکر که دوست ما برای ما نامه نوشت و مطالبی را گفته که استفاده کردیم.

اما اگر به قصد قرآنی نخواندیم که نمی‌شود به قصد قرآنی نخواند، می‌شود نامه دیگری را به قصد خودتان بخوانید؟! مگر مقاله می‌خواهید بخوانید؟ تا «ایاک نعبد و ایاک نستعین» که آمین ندارد بعد می‌رسد به «اهدنا الصراط المستقیم» آنها که آمین می‌گویند. روی جنبه ظاهری او است توجه به اینکه قرآن است و خدا دارد برای اینها تکلیف معین می‌کند نمی‌خوانند. فرق عمق فکر ائمه اطهار ( ) با ائمه اهل سنت در همین جا خوب معلوم می‌شود. آنها می‌گویند چون اینجا دعا می‌کنید و می‌گوئید «اهدنا الصراط المستقیم» پس بگوئید «آمین». ما هم بعد از دعا این را می‌گوئیم زیرا دعا کردن آمین دارد، نه قرآن خواندن. الان باید بتوانید با هر سنی بحث کنید. من از یک سنی پرسیدم: آیا سوره حمد را به قصد دعا می‌خوانید یا به قصد قرآن؟ گفت: به قصد قرآن. گفتم: پس آمین چه معنا دارد، او در جوابش ماند.

سوره حمد کلام شما است یا کلام خدا؟ اگر بگوئید کلام خدا



است، آمین معنا ندارد. اگر بگوئید کلام امام جماعت است، پس آمین دارد. این دزدی است که کلام خدا را به اسم خودش ثبت کند.

اما راجع به دست بسته نماز خواندن، که در کتاب «شبهای مکه» این مطلب را گفته‌ام. نماز از عبادات توقیفی است و تمام حرکات نماز هم باید تحت کنترل از جانب خدا باشد. در تاریخ نداریم که پیامبر اکرم دست بسته نماز خوانده باشد. یا ابابکر دست بسته نماز خوانده باشد. مدتی از سن عمر هم می‌گذشت و دست بسته نماز نمی‌خواند. اینها در تاریخ هست، اگر بود گفته می‌شد. پیامبر اعلام کرد: «صَلُّوا کَمَا رَأَيْتُمُونِی اَصَلِّی» همین طور که می‌بینید من نماز می‌خوانم. شما هم نماز بخوانید و این را برای همه نقل کنید و برای ما نقل کرده‌اند. وقتی که اسرای ایرانی را به مدینه بردند، ایرانیها دست به سینه تعظیم کرده بودند هر جمعیتی یک نوع تعظیم دارند. هندیها به نوعی و چینی‌ها هم به نوعی تعظیم دارند. عمر پرسید: اینها چرا این طور کرده‌اند؟ گفتند: برای تعظیم در مقابل شما این کار را کرده‌اند. ایشان روی سلیقه خودشان گفتند، چون ما هر تعظیمی که هست، باید در نماز برای خدا انجام دهیم، پس این کار را در نماز بکنیم و یقیناً اگر هندیها را می‌دید تعظیم آنها را در نماز می‌آورد. ولی از هند اسیر نیاورده بودند.



اسلام خودش مستقل است. نه اینکه بخواهد از هر قومی یک چیزی یاد بگیرد، لذا استقلالش ایجاب می‌کند که بگوید همان کاری را که من می‌گویم بکنید. استقلال اسلام باید حفظ شود. اسلام در رأس است و مثل ما مردم نیست که هر روزی به یک صورتی در بیاید. من از عالم بزرگ سنّی پرسیدم: دست‌بسته نماز خواندن از کجا شروع شد او گفت: از قول ابوهریره نقل شده که دیدم یک روزی پیامبر اکرم دستش را روی دست گذاشت و نماز خواند. گفتم: حتماً پشت دستشان می‌خاریده دست گذاشته بودند بخاراند چون اگر همیشه دست روی دست می‌گذاشتند و نماز می‌خواندند تنها ابوهریره نمی‌دید و بلکه دیگران هم می‌دیدند و در شرائط نماز نقلش می‌کردند.



### سؤال سی و پنجم:

چرا در اصول دین نمی توان تقلید کرد؟

پاسخ ما:

چون اصول دین مربوط به اعتقادات است. اعتقاد عقد قلب است. الان مثلاً شما اعتقاد دارید، روز است آیا می شود تقلیدی بگوئید روز است؟ خیر باید انسان خودش لمس کند و اعتقاد پیدا کند، انسان چیزی را که می خواهد اعتقاد پیدا کند بگوید فلانی می گوید من هم قبول دارم غلط است. البته اگر از گفته او انسان یقین پیدا کند، بد نیست. این هم اعتقاد می شود. اما خودش یقین ندارد.

فلانی گفته مسأله این طور است، شما الان شک سه و چهار را در نماز بنا به چه می گذارید؟ بنابر چهار می گذارید و نماز را سلام می دهید و بعد هم یک رکعت نماز احتیاط می خوانید. اینجا تقلید کرده اید. می گویند چرا این کارها را می کنی؟ می گوئی من اینها را نمی دانم. مرجع تقلیدم گفته است. چون او گفته و من هم باید از او تقلید کنم، پس کاری را که او گفته می کنم. اما نمی توانید بگوئید من خدا را می شناسم و احساس کردم به خاطر اینکه فلانی می گوید، اما خودم شک دارم. این عقد قلب نیست.

در اصول اعتقادات همه افراد، هر کس که مکلف می شود باید اعتقاد به وجود خدا داشته باشد (همان طور که ما الان اعتقاد به اینکه روز است داریم) اعتقاد به وجود پیغمبران داشته باشد باید اعتقاد به معاد داشته باشد. اصول اعتقادات تقلیدی نیست من بگویم چون مرجع تقلیدم گفته خدا هست من هم می گویم خدائی هست، خودم نمی دانم، این غلط است. بنابراین اعتقاد به وجود خدا و پیغمبر و امامت و معاد، اینها مسائلی است که مربوط به عقد قلب است و تقلید کردن با اعتقاد منافات دارد. لذا گفته اند در اصول اعتقادات نباید تقلید بکنید.



### سؤال سی و ششم:

تغییر احکام الله در زمان رسول  
الله دو متعه‌ای که حلال بود حرام  
کردن هر دو را بعد از رحلت آن  
حضرت و حلال بودن موسیقی و  
شطرنج در این زمان چگونه است؟

پاسخ ما:

با کمال معذرت می‌خواهم بگویم این دو مورد با هم خیلی فرق  
دارد. اگر چه من طرفدار حرام بودن و حلال بودن موسیقی و شطرنج  
نیستم. اگر آن مرد بعد از زمان فوت پیامبر گفت: دو تا متعه بود که

حلال بود در زمان پیامبر، «وَأَنَا أَحَرِّمُهُمَا» من حرامشان می‌کنم. خیلی بد بود و اشتباه کرد. ولو اینکه از این حرفش خیلی استقبال شده، حتی شیعه هم استقبال کرده. دومی که متعه را حرام کرد با این وجود بود که می‌دانست پیامبر حلالش کرده. اولاً او در زمان پیامبر اکرم بود و مسأله ازدواج موقت و متعه در قرآن، صریحاً آمده و روایات ما به طور وفور حق بودن این مسأله را که جزو احکام اسلام است، بیان کرده. و اگر کسی آمد گفت، همان را که پیامبر حلالش کرده حرام می‌کنم. مبارزه با پیامبر اکرم و نسخ احکام پیامبر را کرده است و امّا مسأله موسیقی و شطرنج، هیچ وقت یک مرجع تقلیدی، مطلق موسیقی را معلوم نیست، جایز بدانند. البته مسأله موسیقی در گذشته مطرح بوده. در روایات ما غنا و لهو مطرح است و به اصطلاح موسیقی‌هایی که در مجالس لهو و لعب استعمال می‌شد را گفته‌اند حرام است و این را همه مراجع فتوا داده‌اند و حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) هم فتوا داده‌اند.

هر صدائی که در امواج هوا می‌افتد، روی نئی از موسیقی است. موسیقی‌ها مختلف است. بعضی موسیقی‌ها در زمان پیامبر اکرم بود. مثل چیزهایی که در جنگ برای تشجیع مردم می‌زدند مثلاً «هَدی» و غنا حتی بوده و جایز هم بوده و بلکه استحباب هم داشته. یک موسیقی‌هایی هست که مناسب مجالس لهو و لعب نیست. این



موارد را مراجع فعلی مطلقاً حلال می دانند. یعنی غیر از مرحوم امام دیگران هم حلال می دانند و من فتوایشان را دیده ام. آیت الله خوئی هم حلال می دانند.

و موسیقی هائی که مخصوص مجالس لهُوَ است. همه حرام می دانند. حالا یک نفر ممکن است، وسعت نظر بیشتری داشته باشد و یک عده دقیق تر و یا محتاط تر و دایره را تنگ تر کرده باشند. اگر یک مرجعی بر خلاف روایات و قرآن گفت: موسیقی مطلقاً حلال است و بلکه واجب است. این مثل دوّمی است که گفته من آن دو متعه را حلال می کنم حالا شطرنج چرا حرام است و چرا حرام بود؟ چون وسیله قمار بود و در زمان ائمّه هم اسمش برده شده و حرام هم هست و حرام هم بوده، چون وسیله قمار است. حالا اگر همین وسیله آمده باشد و تغییر قیافه داده باشد، حالا من اظهار نظر نمی کنم و نمی خواهم فتوا دهم، اما اگر برای مرجع تقلیدی ثابت شد که این وسیله قمار نیست، بلکه این شطرنج وسیله ورزش است و در ردیف ورزش قرارش می دهند و مربوط به مسابقه است و مسابقات ورزشی مطلقاً مستحب است. حالا نمی خواهم بگویم شطرنج مستحب است، چون یک سابقه حرمتی داشته، اما اگر واقعاً وسیله ورزش شد جایز است. حالا اگر از نظر شما این وسیله ورزشی نیست و باز وسیله قمار است حرام است. چون شما در این مسأله



مجتهدید چون این از موضوعات است و احتیاجی به فتوای مرجع ندارد. مرجع تقلید می‌گوید بول نجس است شما می‌بینید اینجا تر است تشخیص با شما است که این بول است تا نجس باشد، یا آب است تا پاک باشد. مرجع تقلید می‌گوید قمار حرام است. شما اگر شطرنج را قمار می‌دانید، حرام است و اگر وسیله ورزش می‌دانید حلال است. اگر یک مرجع تقلیدی آمد گفت این حلال است، او برای شما موضوع تعیین کرده، خواسته قدری کمکتان کند، مثل ماهی «اوزون برون» اگر فلس ندارد، حرام است. ولو صد تا مرجع بگوید، حلال است. چون فتوایش این است که ماهی فلس دار حلال است. آن مرجع تقلید این را گفته شما برو در سردخانه و دقت کن، اگر دیدی فلس دارد حلال است و اگر مرجع تقلید بگوید حرام است، می‌گوئیم خودت گفتی هر چه فلس دارد حلال است. چون در رساله گفته‌ای ماهی فلس دار حلال است. اگر صد تا مرجع تقلید بگویند این حلال است و من ببینم این فلس ندارد می‌گویم خودت گفته‌ای این حرام است. شماها این طوری باشید. مرجع تقلید گفته ادرار نجس است و صد تا مرجع تقلید بگویند این پاک است و شما هم دیده‌اید بچه در اینجا بول کرده می‌دانید بول است می‌گوئید این نجس است. شطرنج هم از همین قبیل است، اگر واقعاً تشخیص می‌دهید که این قمار است، همان لحظه‌ای که نشسته‌اید قماربازی



می‌کنید و مرجع تقلید هم گفته حلال است، برای شما حرام است. اگر اساساً این جزء آلات ورزشی شده، مخصوصاً در روزگار ما، (مثلاً عرض می‌کنم و من اظهار نظر در هیچ جهتش نمی‌توانم بکنم) و از آن استفاده قمار نمی‌شود یا خیلی کم می‌شود حلال است و اگر از آن استفاده ورزشی کم می‌شود یا نمی‌شود از وسائل قمار است و حرام است بدون حرف. حالا صد تا مرجع تقلید خلاف نظر شما را بدهند فایده‌ای برای شما ندارد.

### سؤال سی و هفتم:

اگر یک فرد مسلمان و اسماً شیعه، به خاطر مصیباتی که به او رسیده به ائمه اطهار و خدای تعالی چندین مرتبه جسارت کند آیا مرتد می شود یا خیر؟ اگر چنانکه چندین بار به او تذکر داده شود و او توجه نکند چه؟

پاسخ ما:

بله اگر کسی به خدا و ائمه اطهار جسارت کند و فحش بدهد،



اگر عنوانش در خارج جسارت و توهین و فحش باشد، یعنی عرفاً آن را جسارت و توهین بدانند، این فرد مرتد و کافر و نجس است و مثل مرده باید با او رفتار کرد، زنش بدون طلاق می‌تواند جدا شود. بچه‌هایش می‌توانند آنچه دارد به عنوان ارث تقسیم کنند و از جامعه اسلامی بیرونش کنند و اعدامش نمایند.

### سؤال سی و هشتم:

در حدیثی که از امیرالمؤمنین نقل شده هر کس سه جمعه پشت سر هم بدون عذر موجه در نماز جمعه، حاضر نشود کافر است. این را توضیح دهید.

### پاسخ ما:

نماز جمعه از واجبات مسلم اسلام است. کسی که نماز جمعه را واجب نداند کافر است. تارک نماز جمعه اگر یک روز هم باشد، معصیت کرده. اگر سه هفته پشت سر هم نرفت، معلوم است بی اعتنا به قوانین مسلم اسلام است و جزء منافقین است. حالا نگوئید،



بنابراین همه علماء و مراجع این طورند. نماز جمعه شرائطی دارد. اگر شرائطش بوجود بیاید. بر همه مسلمانها واجب است به نماز جمعه بروند. آنچه واجب است از لحاظ شرائط که همه مسلمین باید به نماز جمعه بروند و یک نفر هم نباید در خانه بنشیند فرقی هم نمی کند مجتهد و مرجع و عالم و دیگران. مثل نماز صبح است که آیا می شود گفت چون ایشان مرجع تقلید است نماز صبح را نخواند، یا چون ایشان دیشب خیلی برای سید الشهداء به سر و سینه زده نماز صبحش را نخواند، همان طور که نماز صبح را نمی شود ترک کرد. نماز جمعه را در جماعت نمی شود ترک کرد. چون نماز جمعه را نمی شود فرادی خواند. آیه شریفه قرآن در کمال صراحت می فرماید: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ»<sup>(۱)</sup> در این آیه دو دستور داده است. یکی اینکه برای ذکر خدا که همان نماز جمعه باشد سعی کنید آن را اقامه نمائید و دیگر آنکه خرید و فروش و کارهای دنیایتان را ترک کنید. در این آیه هم امر داریم و هم نهی از ضدّش. پس اگر این طور بود تمام چند میلیون مردم باید برای نماز جمعه بروند. غیر خانمها یا کسانی که عذر موجه شرعی دارند مثلاً پایش

شکسته و در بیمارستان افتاده و غیره.

شرائط نماز جمعه چیست؟ آن شرطی که شاید امروز ما را برای نماز جمعه سست کرده و برخی بزرگان نماز جمعه نمی‌روند و بعضی علما و مراجع نمی‌روند، این است که شرط وجوب نماز جمعه، وجود امام معصوم یا کسی که از ناحیه امام معصوم تعیین شده باشد است. یعنی خود امام معصوم جلو بایستد، یا فردی که امام معصوم گفته ایشان عادل است و برود جلو بایستد و امامت کنند. چون در زمان غیبت نه امام معصوم در ظاهر هست و نه هم نایب خاص امام معصوم هست. چند قول در بین علما و مراجع درباره نماز جمعه هست. یک عده می‌گویند حرام است که البته در علمای فعلی ظاهراً یک چنین کسی نداریم ولی در گذشته علمائی بودند که می‌گفتند: چون امام معصوم نیست، نماز جمعه خواندن حرام است که البته قائلین به حرمت نماز جمعه خیلی کم هستند و من دلائل آنها را هم تحقیق کرده‌ام، دلائلشان تقریباً علمی است. یک عده هم می‌گویند نماز جمعه را بخوانید نماز ظهرتان را هم بخوانید. معنایش این است که نماز جمعه خواندنش اشکالی ندارد، ولی جای نماز ظهر را نمی‌گیرد و یک کار مستحب فرعی است. یک عده هم می‌گویند: جای نماز ظهر را می‌گیرد و مستحب است خواستی



بخوان و خواستی هم نخوان. اکثر علمای زمان ما این را می‌گویند. علت اینکه بعضی به نماز جمعه نمی‌روند همین است. یک عده می‌گویند واجب است یعنی مثل وجوب زمان امام همین الان هم هست که عملاً این عده کنار زده شده‌اند و الا اگر بنا شود همه به نماز جمعه بروند اول باید مصلاّیش را درست کنند.

نظری که الان در مورد نماز جمعه بین علما هست این است که نماز جمعه کار نماز ظهر را می‌کند و مستحب است. روایتی که در سؤال اشاره شده، مربوط به زمان حضور امام زمان و یا نائب خاصش است که اگر کسی نرود، قطعاً منافق و فاسق است و اگر روی بی‌اعتنائی نرود و بگوید من نماز جمعه را قبول ندارم کافر هم هست.

در بعضی جاها آقایان این روایت را برای همین زمان نقل می‌کنند و متوجّه تالی فاسد مسأله هم نیستند. که اگر این طور است آیا این همه بزرگان و علمائی که نماز جمعه نمی‌روند کافرند، چون نماز جمعه فقط برای کارمند و کسبه وارد نشده، بلکه برای همه است. نظر الان آقایان مراجع این است که جای نماز ظهر را هم می‌گیرد و البته چون جنبه سیاسی هم دارد هر چه اجتماعشان بیشتر باشد بهتر است تا به دشمن نشان دهیم ما به نماز و عبادت و میتینگهای اسلامی و



دینیمان اہمیت می دهیم و ہمین اندازہ بیشتر نباید گفت و طبعاً  
برخی علما مانند فرمانده اند، آنها فرمانش را می دهند. یک فرمانده  
لشگر خودش نمی آید جلو و خبردار بایستد. بلکه کنار می ایستد و  
فرمان می دهد و سربازان خبردار می ایستند و فرمان می برند.



### سؤال سی و نهم:

با توجه به اینکه در خانواده‌ها  
گاهی فرزندان توسط پدر و مادر یا  
معلم مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند  
آیا موجب دادن دیه نیست؟

پاسخ ما:

کتک زدن وسیله تربیت نیست. روی غضب، انسان کتک می‌زند  
و نمی‌شود گفت به قصد تربیت است، کتک زدن بیشتر بچه را جری



می‌کند. آنچه ممکن است بچه را محدود کند و تحت فرمان برای تربیت وادار نماید ترساندن بچه است. گاهی حتی کتک زدن ترس بچه را می‌ریزد و می‌گوید آخرش این است. ولی اگر بگوید کاری می‌کنم که ناراحت شوی می‌ترسد و از کار بد دست می‌کشد. می‌گویند: شخصی در دهی بود الاغش را دزدیدند به مردم گفت: اگر الاغم را ندهید می‌روم در شهر کاری انجام می‌دهم. مردم ترسیدند فکر کردند شخصیتی است و آوردند الاغش را دادند و بعد گفتند خوب اگر نمی‌دادیم چه کار می‌کردی؟ گفت: می‌رفتم الاغ دیگری را می‌خریدم. گاهی ترساندن و ابّهت طرف بچه را بیشتر تحت فرمان می‌کشد و کتک زدن درست نیست و تربیت با کتک زدن درست نمی‌شود. از هر پدر و مادری که بچه را کتک می‌زنند، بپرسید آقا قصد تربیت داشتید می‌گویند نه عصبانی بودیم. یعنی بدون استثناء هیچ پدر و مادری به نیت تربیت بچه‌اش را نمی‌زند. بلکه به نیت این است که خودش را راحت کند و عقده‌اش را خالی کند این هم صحیح نیست که من ناراحتی خودم را رفع کنم و بچه را بزنم و بعد هم تربیت نشود. مثلاً پولی از جایی برداشته و شما یک سیلی زدید خوب چیزی نمی‌شود، بچه می‌گوید می‌ارزد تو یک سیلی دیگری بزن و ما کار دیگری بکنیم. ولی اگر انسان طرف را بنشانند حتی اگر



بچه کوچکی باشد به او بگوید که به این دلیل و این دلیل اگر دو مرتبه  
این کار را انجام بدهی خیلی بد است. اگر پدر و مادری بچه را طوری  
بزنند که جای زدن کبود شود یا نقص عضو بشود باید دیه بدهند و  
دیه را باید با نظر حاکم شرع بدهند.

### سؤال چهارم:

اگر ده میلیون پول در بانک بگذاریم و هر ماه مبلغی فرع گرفته شود این پول حلال است؟ البتّه با توجّه به تبلیغاتی که در رادیو تلویزیون می‌شود و یا برعکس پولی که ما از بانک می‌گیریم به عنوان وام، بانک در موقع بازگشت وام مقداری از ما می‌گیرد، مسأله به چه صورت است؟

## پاسخ ما:

اگر این طور که من می‌گویم باشد حلال است و گرنه اشکال دارد. اگر به عنوان مضاربه باشد. یعنی شما پول می‌دهید و بانک کار می‌کند و منافعش را بین شما و خودش تقسیم می‌کند. یعنی پول از شما و کار از او یا بعکس یعنی پول از او و کار از شما و تقسیم منافع بین دو نفر به مقدار حق هر طرف، اشکالی ندارد و این عمل را شرکت مضاربه می‌گویند و حلال و طیب است. اگر غیر از این باشد باید بررسی شود. فعلاً آقایان بانکداران می‌گویند: ما پول می‌دهیم که طرف چیزی بخرد و از آن استفاده کند و منافعش را روی حساب خودمان حدس زده‌ایم که این مقدار است و به آنها می‌گوئیم تو این مقدار باید از این پول در بیاوری و به ما بدهی و او هم قبول می‌کند در این صورت اشکالی ندارد. یا مثلاً شما به بانک پولی می‌دهید. بانک با آن پول کار می‌کند روی حساب خودش می‌بیند نصفی از منافی که باید به شما بدهد این مقدار است و به شما می‌دهد این هم اشکالی ندارد. اما اگر رفتید پولتان را در آنجا گذاشتید که زیاد شود، طبعاً اشکال دارد. همان فرع و ربا است.

جوایز بانک هم اگر اصلش اشکال نداشته باشد بی‌اشکال است. هر چه بدهند برای تشویق افراد برای باز کردن حساب و شرکت در



مضاربه است و اشکالی ندارد. ضرر نمی کند چون حسابش را می کند و دارد کار می کند و این منافع را به شما می دهد. پس از آن طرف هیچ اشکالی ندارد. از این طرف اگر روز اول شرط بکند که من ضرر شما را قبول ندارم این هم می شود یعنی در مضاربه من پول به شما می دهم که کار کنید و می دانم بی بندوباری می کنید و پول را خراب می کنید. می گویم من ضررت را قبول ندارم. منافع را فقط قبول دارم. این هم اشکالی ندارد.



### سؤال چهل و یکم:

بلیط بخت آزمائی چه وجهی  
داشت؟

پاسخ ما:

از آن جهت که بخت آزمائی بود و اوائل به این اسم بود. قطعاً حرام بود، اینکه انسان بختش را آزمایش کند، حرام است و از باب قمار حرام است. در قمار هم انسان بختش را آزمایش می کند و وقتی که پول دیگران را برد بدون اینکه راضی باشند، جمع می کند. اما اگر عنوان بعدی که دادند (یعنی اعانه ملّی) تا شاید مسلمانها به طرفش بیایند، باشد. که باز هم موفق نشدند. چون به هر حال علما و بزرگان

با اصل کار و رژیم مخالف بودند. مثل موسیقی که در آن زمان هر چه بود، حرام بود. زیرا دشمن ارائه می کرد.

روزی شیطان به حضرت ابراهیم گفت: بگو «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفت: نمی گویم چون «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» از جانب تو که دشمن هستی، ضرر دارد و من الان نمی گویم. من خودم پیامبر توحیدم.

آنها دشمن بودند و لذا علما می گفتند؛ اعانه ملّی هم قبول نیست والا اگر با اعانه ملّی برای مستمندان کمک بگیرند مثلاً الان صندوقی تشکیل بدهیم برای کمک به مستمندان و بیمارستانها و کمک به ملّت و جوائزی در نظر بگیریم برای تشویق مردم و از همین پولها جوائز تهیّه شود اشکالی ندارد (مورد اتّفاق است). من در این مورد در همان زمان با علما بحث کردم. همه گفتند حلال است. اما چون این فرد (یعنی شاه و رژیم) اهلش نیست، همه پولها را می خورد و جز همان جایزه چیزی برای مردم نمی ماند اشکال دارد.



### سؤال چهل و دوم:

مبلغی که به عنوان رهن داده  
می شود و برای هر ماه به عنوان مبلغی  
از اجاره محسوب می شود، چه  
حسابی دارد؟

پاسخ ما:

به همین صورت که فرموده اید حرام است. برای اینکه آن مبلغ  
مثلاً پانصد هزار تومانش ده هزار تومان فرعش است و اینجا حساب  
می کنند منتها به عنوان اجاره می گیرد. اما اگر شما پانصد هزار تومان



به قرض الحسنه به کسی دادید و ایشان هم خانه‌اش را که بیست هزار تومان اجاره ماهیانه‌اش است به ده هزار تومان به شما اجاره داد. آن هم به خاطر محبتی که به او کرده‌اید، هیچ اشکالی ندارد. اگر کسی به صورتی که در اول گفته شد، اجاره کند پولی که می‌دهد ربا است. یا آنکه پول را به عنوان رهن منزل بدهد و منزل را رهن بگیرد با اذن تصرف اشکالی ندارد.



### سؤال چهل و سوم:

ربا چیست؟ لطفاً مقداری در  
اطراف آن توضیح دهید.

پاسخ ما:

ربا که در قرآن تحریم شده و خدای تعالی می فرماید: «کسی که  
می خواهد ربا بخورد اعلام جنگ با من بکند» این است که چیزی که مکیل  
است یا موزون است. یعنی با کیل داد و ستد می شود، پیمانۀ دارد یا



چیزی که با وزن کشیده می شود، انسان این جنس را در مقابل همان جنس با اضافه ای بدهد. مثلاً شما یک پیمانه برنج بدهید و همین برنج را با مقداری اضافه بگیرید، آن اضافه اش ربا است. یا موزون باشد. شما یک کیلو برنج می دهید، همان برنج را یک کیلو و صد گرم اضافه می گیرید، این هم ربا است. هر چیزی که مکیل یا موزون باشد، یعنی پیمانه ای باشد یا موزون باشد، ربا ممکن است در آن واقع شود. شما پول طلا و نقره را مثلاً یک سکه آزادی می دهید و یک سکه آزادی می گیرید با مقداری اضافه. اضافه اش ربا است بنابراین شرط این است که اولاً باید آنها از یک جنس باشند شما اگر یک پیمانه گندم دادید و یک پیمانه جو گرفتید اینجا ربا نیست، باید همجنس باشند و اضافه بگیرید، دوّم اینکه مکیل و موزون باشند. سوّم اینکه طرف دهنده اضافه را شرط بکند. یعنی شما که می دهید بگوئید که آقا با این شرط به تو پول می دهم که این قدر به من اضافه بدهی. اما اگر شما هیچ نظری ندارید و به او قرض الحسنه می دهید، ولی خود او یک چیزی روی آن گذاشته و داده این ربا نیست. شما یک پیمانه به او گندم دادید. یک پیمانه و یک مشت هم اضافه به شما خودش گندم داد، این ربا نیست. پس ربا اصلش این است که این موضوع را داشته باشد.



حالا آیا در پول هم ربا می شود یا نه، اگر پول، اسکناس باشد به حساب پشتوانه اش که طلا و نقره ای که در خزانه است، می باشد و به حساب او داده شده که این پول قبضش باشد. طبعاً وقتی شما صد هزار تومان دادید و صد و بیست هزار تومان گرفتید، مثل این است که مقداری طلا گرفته اید و بعد همان را با اضافه ای داده اید و این اسکناس قبض این طلاهایی که در خزانه است، باشد، به عنوان قبض باشد. این که اختلاف هست، مال همین جریان است. اگر به عنوان قبض باشد ربا است. شما صد هزار تومان دادید و صد و ده هزار تومان گرفته اید، این حرام است و اگر اسکناسها، خودشان چیزی باشند، خودشان شخصیت دارند و ما به پشتوانه شان کار نداریم. اگر پشتوانه هم نداشت، ما برایش ارزش قائل بودیم. اگر این نحوه شد احتمال دارد که بگوئیم اینجا چون نه مکمل و نه موزون است، نه وزن است و نه کیلی است و هیچ کدام نیست، اینجا ربا نیست. البته در عین حال مربوط به فتوای مرجع تقلید است. زیرا من در اینجا جنبه علمی را توضیح دادم. من ربا را شرح دادم. نه آنکه فتوای مراجع تقلید را عرض کرده باشم.

## سؤال چهل و چهارم:

چطور انسان می تواند در دینش  
فقیه شود؟

پاسخ ما:

فقیه شدن در دین دو راه دارد. یکی همین تحصیلات علوم دینی است. یکی هم این است که انسان تزکیه نفس کند و به کمالات برسد و در دین، فقیه یعنی فهیم شود.

فقه به معنای فهم است. وقتی که می گویند بفهمید که برای چه نماز می خوانید، یا روزه می گیرید، یعنی فقیه شوید. والا کسی که



فقیه است و فهم دارد، می داند که برای چه نماز می خواند و روزه می گیرد و فهم و فقه این است که انسان بداند هر قدمی که در دین بر می دارد برای چیست.

انسان در عقایدش هم باید همین طور باشد از اشخاص که سؤال می کنید می گویند: گفته اند که خدا این طور است امام زمان ( ) آن طور است. تا کی باید این طور باشیم. گفته اند که مثلاً فلان چیز فلان طور است. اینها به درد نمی خورد. خود انسان باید نسبت به این مسائل فهم داشته باشد و فقیه باشد.

و بالاخره انسان باید همه مسائل دینی اش را عمیقاً بفهمد و با عقل و خرد آنها را بسنجد و نسبت به آنها فقیه باشد.

### سؤال چهل و پنجم:

ختنه در اسلام واجب است یا  
سنت است؟ اگر سنت پیامبر واجب  
است آیا تمام سنتهای پیامبر واجب  
می شود؟ آیا انجام ندادن سنتهای  
پیامبر گناه است؟

### پاسخ ما:

ختنه واجب است بر پدر و مادر که وقتی بچه به حد بلوغ نرسیده  
انجام دهند و وقتی به بلوغ رسید، به خودش واجب می شود.  
ما یک فریضه ای داریم. یک سنتی داریم. البته این طوری که



تقسیم کرده‌اند. فریضه آن است که از جانب پروردگار مستقیماً به پیامبر دستور داده شده و او هم به ما رسانده. سنت در روایات هم به واجب و هم به مستحب تقسیم شده است.

سنت آن است که پیامبر اکرم دستور فرموده‌اند و در روایات و احادیث قدسی، مستقیماً از جانب خدای تعالی گفته نشده، ولو اینکه هر چه پیامبر اکرم می‌فرماید از جانب خدا است. ولی مستقیماً از جانب خدا به ما نرسیده و پیامبر اکرم از قول خودشان فرموده‌اند. بنابراین «سنت» هم شامل مستحب و هم شامل واجب می‌شود. فریضه البته واجب است و لذا آن دو رکعت نمازهای چهار رکعتی، دو رکعت اول و دومش واجب است. ولی می‌گویند دو رکعت اول فریضه و دو رکعت دوم واجب و سنت است. سنن پیامبر چون از جانب خدا است، بعضی واجب و بعضی مستحب است. همین ختنه کردن سنت است. در قرآن صریحاً گفته نشده و واجب هم هست و خدای تعالی واجب کرده.

در ضمن در مسیحیت هم ختنه واجب است و در کتاب انجیل مخصوصاً دستور داده شده، ولی آنها عمل نمی‌کنند.

### سؤال چهل و ششم:

آیا فیلمهای تلویزیون و برنامه‌های  
آن لطمه‌ای به روحیات انسان نمی‌زند  
و انسان را از یاد خدای تعالی غافل  
نمی‌سازد؟

### پاسخ ما:

تا انسان چه انسانی باشد. یک انسانی هست که حتی پای  
برنامه‌های کودک می‌نشیند و محو آن می‌شود و یا فیلمهای دیگر را  
می‌بیند و صد درصد به آنها قلبش، فکرش متمرکز می‌شود. چنین



کسی طبعاً از خداوند غافل می‌گردد. چون این برنامه‌ها را برای تو نگذاشته‌اند برای بچه‌ها گذاشته‌اند که شاید از لابلاش یک چیزی بفهمند. تو آدم به این بزرگی می‌نشینی پای برنامهٔ کودک و می‌خندی معلوم است که غافل می‌شوی. یا الان برنامهٔ تلویزیون فیلمی دارد و انسان نمازش را نمی‌خواند و می‌گوید باشد و بعد از فیلم نماز قضا شده. اینها غفلت است و انسان حتی اگر با رفیقی می‌نشیند و گرم صحبت می‌شود و از عبادات و از خدا دور می‌شود غفلت است. این در یک بُعد است مربوط به فیلمهای تلویزیون تنها نیست. هر چیزی که انسان را خیلی محو خودش بکند و ارتباطی هم با خدا نداشته باشد، انسان را از خدا غافل می‌کند. در این بُعد روحیات انسان هم صدمه می‌خورد. اما گاهی برنامه‌های رادیو یا تلویزیون انسان را به خدا نزدیک می‌کند. شبهای قدر سخنرانیهای خوب، راهنمائیهای که در برخی برنامه‌های رادیو و تلویزیون هست. واقعش این است که بعضی‌هایش انسان را متوجه خدا می‌کند. پس مطلقاً نمی‌شود گفت برنامه‌های رادیو و تلویزیون انسان را از خدا دور می‌کند یا نزدیک می‌کند. بعضی‌هایش انسان را از خدا دور می‌کند، چون این برنامه را برای تو نگذاشته‌اند. برخی برنامه‌ها برای بچه‌های کوچکِ کوچک است که اوّل برنامه‌ها است. بعد هم برنامه برای بچه‌های متوسط



است که باز برای شما نیست. صبر کن اخبار که شروع شد بین در دنیا چه می‌گذرد. صبر کن الان یک فیلمی از مردی پارسا گذاشته و تعلیم پارسائی و تقوا می‌دهد، اینها مال شما است. در جائی میهمان بودم از ساعت دو بعد از ظهر تا آخر شب میزبانان پای تلویزیون بود او عجیب عادت کرده بود. این گونه افراد خیلی غافل می‌شوند. اما بعضی وقتها انسان برنامه‌های خوب را انتخاب می‌کند، اشکالی ندارد. بعضی فیلمهای تفریحی نیز، برای انسان استراحت و تفریح است به آنها هم احتیاج دارد و اکثراً هم آموزنده است. اما کسی که تنظیم می‌کند، ممکن است اشتباه کند و بی‌سلیقه باشد و گرنه هدف رادیو تلویزیون این است که دانشگاه باشد و مربی مردم باشد و تعلیمات صحیح به مردم بدهد.



### سؤال چهل و هفتم:

در مورد مسأله رادیو و تلویزیون  
آیا فیلمها و آهنگهایی که پخش  
می شود، مورد تأیید اسلام می باشد و  
دیدن زنان نامحرم در این رسانه  
اشکالی ندارد؟

پاسخ ما:

می دانید چرا این سؤال را زیاد می کنیم؟ برای اینکه در زمان  
طاغوت و رژیم شاهی به دو علت از رادیو و تلویزیون و  
موسیقی هایش دوری می کردیم. یکی به علت معصیتش که در



روایات آمده. دوّم به علّت تنفّرمان از رژیم. من یادم هست از قیافه تلویزیون بدم می آمد. کسی که در خانه اش تلویزیون داشت، ما به خانه اش نمی رفتیم. نه به خاطر چیزی، بلکه به این علّت که این تلویزیون مروج این دستگاه است. یعنی می شود گفت شاید بیش از پنجاه درصد از تنفّر مسلمانها و تبلیغات روحانیون بر ضدّ رادیو و تلویزیون به خاطر دشمنی با رژیم بود. نه به خاطر اینکه این وسیله به درد نمی خورد و حقّ هم بود. یعنی در آن موقع ما نمی توانستیم بگوئیم رژیم و دستگاه فاسد است ولی می توانستیم بگوئیم هر چه مربوط به آن است فاسد است.

یک بار در همین جا از ما سؤال شد، در مورد آتش زدن سینما رکس آبادان و ما خواستیم دو پهلوی جواب بدهیم. گفتیم البته برنامه های سینما بد است، ولی نمی شود گفت هر چیزی که برنامه اش بد است، خودش هم بد است. مثلاً اگر در ظرفی زهر ریختند آوردند به ما دادند که بخوریم، معنا ندارد که ما ظرف را بشکنیم. جوانی با شهادت بلند شد گفت: اگر ظرف زهری را ما عقب زدیم و به زور آوردند و ما را خواباندند و به حلق ما ریختند ما با خود می گوئیم این ظرف را بشکنیم که دیگر زهر را نیاورند به ما بدهند. واقعش این طور است که بعضی وقتها ظرفی را زهر می کنند و انسان



از ظرفش هم بدش می آید و دشمن هم این ظرف را زهر می کند که هر وقت چشم انسان به ظرف می خورد بدش می آید. اما الان رادیو و تلویزیون دوست است و از خود است و اسلامی است. ممکن است در این ظرف یک وقتی آشغالی افتاده باشد ولی دیگر آن تنفر نیست. پس بنابراین پنجاه درصد یا هفتاد، هشتاد درصد از آن تنفر بعد از انقلاب کاهش یافته. این درصد را باید دید در برنامه ها چگونه است. من فکر می کنم هر چه در بعد از انقلاب از موسیقی و برنامه های رادیو و تلویزیون بوده، به فتوای مقام معظم رهبری جایز بوده که پخش می کردند. چون ایشان می توانستند بگویند نکنید ولی نمی گفتند. اگر ما بگوئیم اینها جایز نبوده و در عین حال ایشان نگفتند باید بگوئیم ایشان نهی از منکر نکردند. چون از ایشان می پذیرفتند، پس فتوای ایشان این بوده و الان هم همین طور است. فکر نمی کنم الان هم مسئولین بدانند کاری گناه است و بتوانند جلویش را بگیرند و نگیرند. پس نظرشان این است که اینها گناه نیست.

یک مسائلی مربوط به مرجع تقلید است و یک مسائلی مربوط به اجتماع است. به هر حال اگر انسان به انقلاب ایمان دارد. به رهبر انقلاب ایمان دارد و می خواهد پیروی از این انقلاب بکند. این مسائل جایز است و اگر کسی خیلی دقیق است. باید به مرجع



تقلیدش مراجعه کند که الان این موسیقی درست است یا درست نیست و گوش بدهد یا ندهد. به هر حال می تواند احتیاط کند. واجب هم نیست که موسیقی رادیو تلویزیون را گوش بدهد، مستحب هم نیست، خوب انسان گوش نمی دهد و این مسائل مربوط به مرجع تقلید است. الان اگر من هم بگویم حرام است. شماها نمی توانید از من تقلید کنید. بگویم حلال است هم نمی توانید از من تقلید کنید. اما مسأله زنان نامحرم در تلویزیون، زنان خارجی که مسلمان نیستند، حرام نیست که در تلویزیون دیده شود. البته بدون قصد شهوت. حالا یک خانمی را بی حجاب در تلویزیون آورده و انسان بخواهد دوربین روی او باشد و به قصد شهوت نگاه کند حرام است. زنهای غیر مسلمان اشکالی ندارد. مخصوصاً که نمی شناسیم و در مورد زنهای مسلمان غیر از وجه و کفین اشکال دارد و مورد اتفاق هم هست و گاه موهایشان دیده می شود که باید جلوگیری شود و من خودم مکرر تذکر داده ام.



### سؤال چهل و هشتم:

اگر حقّ الناس در گردن ما باشد و  
فراموش شده باشد تکلیف چیست؟

پاسخ ما:

اگر مقدارش فراموش شده، باید تا مقداری که یقین می‌کند، دیگر  
حقّی به گردنش نیست، به طرفی که فراموش نشده بدهد. اگر شخص  
فراموش شده، باید انسان ردّ مظالم بدهد. یعنی می‌داند یک هزار  
تومانی به مردم بدهکار است، ولی نمی‌داند به چه کسی باید پول را

بدهد. این را می دهد به عنوان ردّ مظالم. یعنی می برد به یک مجتهد می دهد آن مجتهد یا وکیل مجتهد (فرقی نمی کند) باید به فقرائی که می شناسد بدهد. اگر نه حقّ را می داند و نه شخص را می داند، آن قدر ردّ مظالم می دهد تا یقین کند که همه را داده است یعنی تا جائی که انسان خودش را از حقّالنّاس راحت و خارج بداند.



### سؤال چهل و نهم:

لطفاً در مورد تربیت کودک توضیح  
بفرمائید که بدانیم چه کنیم که صفات  
رذیله در او بوجود نیاید و صفات  
حسنه تا جائی که امکان دارد در او پیدا  
شود و وظیفه خود را به وجه احسن  
انجام بدهیم.

### پاسخ ما:

بچه از لحظه‌ای که متولد می‌شود و بعضی می‌گویند حتی از عالم  
رَحِم، حالت گیرندگی دارد. عکس العمل ندارد. سری تکان نمی‌دهد  
تا شما بدانید یک چیزی فهمیده. اما حالت ضبط صوت را دارد.  
ضبط صوت اینجا کار می‌کند، کسی که به کار ضبط صوت وارد نباشد



کنارش می نشیند و حرفهای مختلفی می زند و فکر نمی کند که او همه را ضبط می کند.

بچه از لحظه ای که متولد می شود، در همان روز و لحظه اول ضبط صوتش باز است. به همین دلیل اسلام و خالق کودک می دانسته که او چیست دستور فرموده که همان ساعت اول اذان و اقامه در گوشش بگویند. چون اذان و اقامه خلاصه ای از اعتقادات و اعمال و اخلاقیات است. اگر کسی بخواهد اذان و اقامه را شرح دهد، هم عقاید را بیان کرده، هم اعمال صالحه را بیان کرده، هم اخلاق را بیان کرده است. برای بچه ای که تازه متولد شده در مذاهب دیگر مطلب گفتنی ندارند که در گوشش بگویند، این مال اسلام است. البته مسیحیها بچه را در سنی می برند، غسل تعمید می دهند که این شست و شو را به هر بچه ای که متولد می شود می دهند این شستشو اثر سمعی و بصری ندارد. اما در اسلام اذان و اقامه می گویند و فکر هم نکنید حالا باید یک آخوندی پیدا شود، در وقتی که فرصتی پیدا شود و آن آقائی که مورد نظر ما است حتماً پیدا شود و اذان و اقامه در گوش بچه بگوید، نه، دستور این است که همان روز اول اذان در گوش راستش و اقامه در گوش چپش بگویند.

پدر و مادر باید متوجه باشند که هر کاری جلوی این بچه در



همان روز اوّل و دوّم تا هر وقت، انجام می دهند، او بیشتر از دیگران آنها را ضبط می کند. چون تمام توجهش به ضبط است. بچه یک ساله و دو ساله حواسش به این چیز و آن چیز و خوردنیها پرت است. ولی بچه ای که دو روزه است حواسش به چیزی پرت نیست و همه چیز را دارد ضبط می کند. این همه چیز را جمع می کند، یک دفعه باز می کند، شما در کجای عالم می توانید پیدا کنید یک نفر دو سال در مملکتی که زبان دیگری داشته باشند و دو سال بماند و فقط گوش بدهد، گاهی هم چرت بزند و گاهی خوابش ببرد و گوش دادن به عنوان یاد گرفتن، صد درصد نباشد. یعنی خودش عقلش نمی رسد. ولی در ظرف دو سال زبان یاد بگیرد. بچه دو ساله که خوب حرف می زند، از همین مدّتی که گوش داده یاد گرفته است.

پس یکی اینکه پدر و مادر باید متوجّه این معنا باشند که غالباً متوجّه نیستند. بچه توی گهواره خوابیده ده روزه است، پدر و مادر می نشینند و حرفهای بد می زنند، غیبت می کنند، بدآموزی می کنند، همه اینها در او تأثیر می کند. لذا در دستورات اسلام این است که در مقابل بچه خردسال بعضی اعمالی که در مقابل آدم بزرگ انجام نمی دهید، در مقابل او هم انجام ندهید. موضوع دوّم که باید رعایت شود این است که محیط پرورش فرزند را سالم نگه دارید. چون ما



در عالم ذر، در عالم ارواح خوب ساخته و تربیت شده‌ایم در این دنیا که می‌آئیم خراب می‌شویم، محیط خرابمان می‌کند. محیط را سالم نگه دارید. یعنی هر کاری که می‌کنید بگوئید اگر خدا بخواهد، اسم خدا را زیاد ببرید. کارها را متکی به خدا کنید. خدا را در هر جریانی در نظر بگیرید به خاطر اینکه بچه بفهمد، خدائی در کار هست. یک مهندسی برای من نامه نوشته که در کتابی آورده‌ام. می‌گوید: من با فلان مهندس هر دو در یک دبستان و دبیرستان و دانشگاه با هم بودیم. هر چه من یاد گرفته بودم، او هم یاد گرفته بود. رشته و مدرکمان یکی است. اما او یک سرسوزن به فکر خدا و آخرت نیست. ولی من تا اسم خدا را می‌برم بدنم می‌لرزد. ایشان علت را پرسیده بود. بعد از مطالبی که به او تذکر دادیم حتماً خانه او با خانه تو فرقی دارد، چون همه جا با هم بودند. گفت: چرا فرق پدر و مادر من این است که اینها هر کاری که می‌کنند اسم خدا را می‌برند از پدر من وقتی می‌پرسند ظهر به خانه می‌آئی یا نه؟ می‌گوید: اگر خدا بخواهد. ولی پدر او این مسائل را اصلاً وارد نیست و تذکر خدا و دین در زندگیشان نیست.

در جواب او گفتم: علت مهم همین است. بچه نمی‌فهمد خدا کیست و چیست؟ ولی مثلاً وقتی پسر دو ساله‌ام می‌پرسد، شما پول



از کجا می آورید من باید بگویم خدا می دهد. نه اینکه بگوید باباجان درس خواندم، دانشگاه رفتم دولت مرا استخدام کرده حقوق دولتی می گیرم... اگر اینها را گفתי بچه هم در همین خط می افتد، از همین راه می رود. ولی اگر گفתי خدا می دهد حواسش یک جای دیگر جمع می شود. اینها مهم است. مسائلی است که او را خداشناس می کند و با خدا مانوس می کند و اگر متوجه این جهات نبودی بچه ها آن طوری بار می آیند که اصلاً به یاد خدا نمی افتند.

سوّم محیط مدرسه و دانشگاه و رفقا را باید انسان مواظب باشد که اینها سالم باشند. در وقتی هم که می خواهید فرزندان را تربیت کنید، روی اسلوب خودش باید باشد. یکی می خواهد فرزندش را تربیت کند با کتک تربیت می کند یکی با نوازش. اما اینها ضابطه و قاعده ای دارد. یکی با ترساندن و یکی با آتش داغ به پشت دست بچه گذاشتن تربیت می کند، نه، آن طوری که اصول تربیت اسلامی هست آن طور تربیت کنید، فرزند خواهی نخواهی خوب تربیت می شود. اگر پسر دو ساله شما پرسید: پول از کجا می آورید؟ شما می خواهید تربیتش کنید، می گوئید من رفتم مدرسه، تو هم هفت ساله شدی می روی، بعد دانشگاه رفتم دکتر شدم بین دکترها چقدر پول از مردم می گیرند، چه خوش تیپ و خوش قیافه اند. بچه ها را



می آورند پشت تلویزیون و رادیو، یک نفر نمی گوید من می خواهم بروم روحانی بشوم، همه می گویند می خواهم بروم دکتر بشوم. این تربیت پدرانشان است. پدر و مادرشان گفته دکتر پول در می آورد و این بچه است، بچه از همان بچگی پول دوست است. دنیا دوست است. البته این پدر و مادر است که او را پول دوستش می کنند، لذا وقتی از بچه می پرسند: می خواهی چه کاره بشوی؟ می گوید: می خواهم دکتر بشوم. به بچه دیگر می گویند چه کاره می خواهی بشوی از لباس افسر راهنمایی که کلاه سفید دارد، خوشش می آید. می گوید می خواهم افسر بشوم. چون لباسش قشنگ است. این تربیتهائی است که شما خط می دهید این خطها را مواظب باشید. اگر پسران از شما پرسید: پول از کجا می آوری؟ بگو خدا به من داد. کی به شما خدا پول داد؟ من نصف شب بیدار می شوم. سر به سجده می گذارم از خدا پول می خواهم. درست است از حقوق اداره می گیری. ولی خدا می دهد. «نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ»<sup>(۱)</sup>.

ما به شما و فرزندانان روزی می دهیم. حذف وسیله را بکن. این واسطه بین را از بین ببر، نگو اداره می دهد. نگو من چه مقدار ویزیت



از مردم می‌گیرم. گاهی واقعاً به همین عنوان به بچه می‌گویند تا بچه به خیال خودشان درسخوان شود. ولی درسخوان نمی‌شود و بلکه پول‌پرست و دنیاپرست می‌شود، از راه دیگر می‌شود، درسخوانش کرد. یعنی حتی همین رادیو و تلویزیون اگر بخواهد مثل تربیتهای پدر و مادرهای نادان. بچه را تربیت کند، در خانه‌تان آن را نیاورید. ولو زمان جمهوری اسلامی باشد چون اگر بنا شود تلویزیون به بچه خط ناصحیح تعلیم دهد، لااقل وقتی بچه دارد نگاه می‌کند قطعش کنم. برنامه‌های کودک مملکت اسلامی باید حساب شود که همه‌اش خدا و دین و انسانیت و اخلاق در آنها گفته شود نه اینکه این بچه با فلان شیطنت کاری را کرد، می‌خواهند شجاعت را به بچه تعلیم دهند. ولی بهتر این است به خاطر اتکای به پروردگار شجاع شده باشد، همه‌اش به خاطر حقه‌بازی و شیطنت نباشد. البته بعضی جنبه‌های انسانیش خوب است ولی به هر حال در تربیت بچه دقت کنید.



### سؤال پنجاهم:

چگونه با پروردگار انس بگیریم؟

پاسخ ما:

انس با پروردگار از دو راه بوجود می آید. یکی بوسیله تزکیه نفس که وقتی انسان خودش را از رذائل اخلاقی و صفات حیوانی و شیطانی نجات داد و تهذیب نفس کرد، طبعاً روحش با صفات حسنه الهی وحدت پیدا می کند و مؤانست برقرار می شود.

دوم با دعا و خواندن ادعیه مأثوره و مناجات، بخصوص مناجات



خمسۀ عشر و هر چه انسان بتواند با خدای تعالی بیشتر با زبان  
خودش حرف بزند و مناجات کند خیلی ساده، انشش بیشتر می شود  
و به عنوان آنکه خدا با او حرف بزند، قرآن بخواند تا کم کم انس با  
خدا برایش بوجود بیاید.

### سؤال پنجاه و یکم:

لطفاً شرحی از آیات اوّل سورۀ  
مریم و تذکّرات اخلاقی آن را بیان  
کنید.

### پاسخ ما:

در قضیۀ حضرت یحیی و حضرت مریم و حضرت عیسی که  
خیلی شبیه به هم هست و در هر دو اظهار قدرت کردن پروردگار را  
بیان می فرماید، که دو قضیۀ غیر عادی صورت گرفته.



در قضیه حضرت یحیی، حضرت زکریا با پروردگار این چنین صحبت می فرماید: «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا».<sup>(۱)</sup>

خیلی به آهستگی و بدون داد و فریاد خدا را ندا کرد، یک نکته اخلاقی در این خصوص اوّل مطرح می نمایم. اگر کسی بیاید در گوش شما خیلی بلند حرف بزند، می گوئید چه خبر است؟ من کنار تو هستم، همین طور خدا از رگ گردن به ما نزدیکتر است و بهترین سخن گفتن با خدا این است که انسان در دلش با خدا حرف بزند. اگر خواستی حاجتی از خدا بخواهی همین در دلت بگو بهتر است. کلمه «خفی» صدای آهسته را می گویند. «ندا» صدای بلند را می گویند پس صدای شما هر چند خفی باشد باز برای پروردگار ندا و بلند است.

«قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا»<sup>(۲)</sup>  
خدایا استخوانهای من سست شده موهای سرم سفید شده، من بدبخت نیستم وقتی که با تو ارتباط دارم.

بله انسان وقتی با خدا ارتباط دارد هیچ بدبختی ندارد، هیچ شقاوتی ندارد.

۱ - سوره مریم آیه ۳.

۲ - سوره مریم آیه ۴.

در ادامه بحث حضرت زکریا می‌گوید: من نگرانی دارم اینهائی که بعد از خودم، دور و بر من هستند، نمی‌توانند کارهای مرا عهده‌دار باشند، من پیغمبرم. باید برنامه نبوتم را کسی باشد تا ادامه بدهد. پیغمبر خلیفه‌ای می‌خواهد که خودش او را تربیت کرده باشد و مثل خودش باشد. اینهائی که دور و بر من هستند، به درد این کار نمی‌خورند. زن من هم که نازا است. پس به من با کرم، ولی و خلیفه مناسبی عنایت کن که هم وارث آل یعقوب و وارث من باشد. «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» <sup>(۱)</sup> زکریا چه می‌خواهد، عرض می‌کند خدا یک فرزند به ما بده که ما بتوانیم خوب تربیتش کنیم. چون انسان بچه‌اش را بهتر می‌تواند تربیت کند، البته اگر تربیت‌بردار باشد. چون شب و روز با هم هستند و فرزند قابل هم از عمل و هم از کلام انسان پند می‌گیرند و انسان نیز می‌تواند وقتی که فرزندان اعمال بدی کردند، دعوایشان کند و هم قاطعیت بیشتری با آنها داشته باشد. پس پدر بهتر می‌تواند فرزندش تربیت کند، تا کسی که شبانه روز یک دفعه با او برخورد می‌کند. لذا معنای آیه این است که پیر شده‌ام و زخم هم نازا است و

۱ - سورة مریم آیه ۵ و ۶.



این یکی از معجزات است که یک پیرمرد و یک زن نازا صاحب فرزندی بشوند، یکی از چیزهایی که در طبیعت نمی‌شود. حالا یک سال دو سال زن در اوّل ازدواج حامله نشود. بالاخره ممکن است دیرتر حامله شود. اما وقتی که هر دو پیر شده‌اند، حتّی بعضیها می‌گویند زن حضرت زکریّا یائسه بوده و از دوران بچّه‌داریش گذشته بوده و در عین حال می‌گوید تو خدائی، یک کسی که ولیّ من باشد، به من عنایت کن.

«يَرْثِي وَيَرِثُ مِنَ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا»<sup>(۱)</sup> که هم از من امانت نبوّت را ارث ببرد و هم از آل یعقوب. یعنی یک بچّه خوبی باشد، گاهی انسان چند تا بچّه دارد، اما هیچ کدام به درد کار انسان نمی‌خورد. خوب این دعا را کرد و فوراً دعایش مستجاب شد. «يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى»<sup>(۲)</sup> ما بشارت می‌دهیم تو را به یک پسری که اسمش یحیی است و قبلاً اسم یحیی نبوده. این اوّلین اسم است که برایش می‌گذاریم. حضرت زکریّا با اینکه خودش دعا کرده و قدرت پروردگار را می‌داند می‌گوید: «أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ

۱ - سورة مریم آیه ۶.

۲ - سورة مریم آیه ۷.

مِنْ الْكِبَرِ عِتْيًا»<sup>(۱)</sup> چطوری ممکن است من بچه داشته باشم. زنم عاقر است و من در بزرگی به حدّ بالا رسیده‌ام، خداوند فرمود راست است همین طور است «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا»<sup>(۲)</sup> برای خدا این کار آسان است و تو را هم خدا این طور خلق کرده و تو خودت چیزی نبودی.

خدای تعالی حضرت یحیی را به حضرت زکریّا عنایت می‌کند و حضرت یحیی از همان طفولیت پیغمبر بوده که می‌فرماید: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»<sup>(۳)</sup> ما به او حکمت دادیم. حکمت را که اگر خدای تعالی مطلق به یکی بدهد شناخت همه حقایق را داده و یحیی وقتی که حکمت را دریافت کرد بچه بود.

اما در مورد حضرت عیسی هم خدای تعالی همین طور می‌فرماید: در آنجا مادر و پدر در سنین بالا بودند و مادر عاقر بود، ولی در اینجا حضرت عیسی پدر نداشت. یک دختر بدون شوهر در مسجد مشغول عبادت است. از مسجد بیرون آمده گوشه‌ای شستشو بکند و برگردد. دید مردی جلویش ایستاده.

۱ - سوره مریم آیه ۸

۲ - سوره مریم آیه ۹

۳ - سوره مریم آیه ۱۲



مریم گفت: من پناه می‌برم به خدا که اگر تو با تقوی هستی، «أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا».<sup>(۱)</sup>

قال «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا».<sup>(۲)</sup>

گفت: من فرستاده خدا هستم. آمده‌ام که یک پسر پاک و تزکیه شده‌ای از طرف خدا به تو عنایت می‌کنم، زکی به معنای اینکه یک فرزند پاک نه آنکه تنها ختنه شده یا جفت جدا شده و ناف بریده شده، تنها اینها نیست. زکی یعنی تزکیه شده. مراحل کمال را طی کرده و به مقام بندگی رسیده. خدای تعالی می‌فرماید که حضرت عیسی گفت: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ إِنِّي أَلْقَيْتُ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا»<sup>(۳)</sup> یعنی من بنده خدایم و بالاتر از مرحله بندگی خدا این است که مبعوث به رسالت بشود و مردم را دستگیری بکند و هدایت مردم را به عهده بگیرد و سپس فرمود: و مرا خدا پر برکت قرار داده، پایم را هر کجا که بگذارم برکت می‌ریزد البته نه در ظاهر و آنچه در عالم ملک است که آنها ارزشی ندارد.

۱ - سوره مریم آیه ۱۸.

۲ - سوره مریم آیه ۱۹.

۳ - سوره مریم آیه ۳۱.



«وَأَوْصِنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا وَبِرَّ الْوَالِدَتَيْنِ وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» (۱)

در مورد حضرت یحیی در آیات قرآن فرموده: «وَبِرَّ الْوَالِدَيْنِ» (۲)

یعنی توصیه نیکی به پدر و مادر. ولی در اینجا می فرماید: «وَبِرَّ الْوَالِدَتَيْنِ وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» (۳) و این از رموز زکی بودن است. یعنی وقتی انسان تزکیه نفس کرد، بر مادر و پدر حتماً نیکی می کند و جبار نمی شود، هیچ کس را به هیچ کاری مجبور نمی کند، اگر زمینه سازی کردید که شخص مجبور به کاری برای شما شود، بدون رضایت قلبی برای شما کاری بکند، در اینجا شما جبارید، مثل حجاج بن یوسف ثقفی که رئیس جباران است. کوشش کنید کوچکترین کاری که طرفتان رضایت ندارد برای شما انجام ندهد، برای کار خدا باید شلاق هم زد که این کار را بکنند ولی برای شما نکنند، که اگر کسی را مجبور کنید کاری برای شما بکند شما می شوید شقی و این روی روح شما اثر می گذارد و حضرت یحیی هم همین طور بوده که از جباران شقی نبود و این خیلی ارزش دارد. انشاء الله که شما هم این گونه باشید.

۱ - سوره مریم آیه ۳۱ و ۳۲.

۲ - سوره مریم آیه ۱۴.

۳ - سوره مریم آیه ۳۲.



«وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» <sup>(۱)</sup> سلامتی بر من، روزی که متولد شدم و روزی که بمیرم و روزی که در قیامت مبعوث می شوم، باید سالم باشم، به آدم سالم کاری ندارند، دل سالم یک سر سوزن نقص ندارد. دارای کمال، سالم، «إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» <sup>(۲)</sup> به آدم سالم کاری ندارند نه حساب دارد نه کتاب، نه معطلی و نه مؤاخذه می شود. از قبر بلند می شود و به طرف بهشت می رود و راه را برای او باز کرده اند و معطل هم نمی شود.

برای استقامت، امتحانهای شدیدی خواهید داشت. اگر از امتحان شدید و بیرون نیائید، امکان دارد مردود شوید. می دانید حضرت مریم چقدر اهمیت دارد، الان سه میلیارد جمعیت به او احترام می گذارند. حضرت مریم بعد از حضرت زهرا و حضرت زینب و خانمهای اهل بیت هست. او اوّل هست، خیلی مهمّ است بر اثر استقامتی که کرد. او همه جا صبر کرد، ولی مثل حضرت زهرا نتوانست صبر کند، وقتی که بچه آمد توی بغلش گفت: خدایا من چه کار کنم؟ آری، خیلی مشکل است شما نمی توانید تصوّرش را بکنید

۱ - سورة مریم آیه ۳۳.

۲ - سورة شعراء آیه ۸۹.

گفت: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا»<sup>(۱)</sup> که ای کاش من مرده بودم و اصلاً مریمی در این دنیا نبود. «وَكُنْتُ نَسِيًا مَّنْسِيًا»<sup>(۲)</sup>

وقتی که دید باید وضع حمل بکند، فوق العاده ناراحت شد. در آن حال خداوند به کمکش آمد، حتی بچه هم به کمکش آمد. بچه تا متولد شد گفت که مادر غصه نخور، آیه این است که می فرماید که «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا»<sup>(۳)</sup> صدا زد از زیر پایش غصه نخور حزن نداشته باش، دیگر تمام شد، زیر پایت سریر افتاده و این درخت خرما را تکانی بده، برایت از درخت خشک، خرمای تازه می افتد، بخور و از این چشمه نیز که زیر پایت ظاهر شده از این هم بخور و چشمی روشن کن. سپس بچه را توی بغل گرفت و بچه به او گفت: اگر کسی تو را دید به او بگو «إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا»<sup>(۴)</sup> من روزه صمت گرفته ام و امروز با کسی حرف نمی زنم و به من وابگذار، حضرت مریم هم این کار را کرد. چون هر چه حضرت مریم می گفت به ضررش بود، اصلاً پذیرفته نمی شد. یعنی

۱ - سوره مریم آیه ۲۳.

۲ - سوره مریم آیه ۲۳.

۳ - سوره مریم آیه ۲۴.

۴ - سوره مریم آیه ۲۶.



انسان گاهی بهتر است حرف نزند، چون نمی تواند از خودش دفاع بکند، به هیچ وجه راه دفاع ندارد و حضرت مریم هم همین طور بود که خدای تعالی قرار داد و اشاره کرد به حضرت عیسی، بچه ای که همین الان متولد شده، شروع به صحبت نمود.

پس از مجموع جریان پند می گیریم که اگر کارها دست خدا باشد، بالاخره خدای تعالی آنها را به نفع ما تمام می کند.

## سؤال پنجاه و دوم:

لطفاً کتب آسمانی را به ترتیب بیان کنید.

## پاسخ ما:

کتب آسمانی که فعلاً هست، اول تورات بعد انجیل و بعد قرآن را می توانیم به ترتیب عرض کنیم. زبور داود هم هست و کتابهای زیادی هست که ترتیبش را نمی شود نقل کرد، مگر به ترتیب خود انبیاء و زیاد هم در دسترس نیست. اگر زرتشت پیغمبر باشد، کتاب



«اوستا» هم از کتابهایی است که الان هست.

اما تمام این کتابها تحریف شده است و یقیناً اینها کتاب آسمانی واقعی نیستند. جز قرآن که در دسترس هست و تحریف هم نشده است.

### سؤال پنجاه و سوم:

اولین زبانی را که خداوند با  
حضرت آدم صحبت کرد چه زبانی  
بود؟

### پاسخ ما:

خود خدای تعالی لسان و زبانی ندارد. زبانش پیغمبر اکرم و ائمه اطهار ( ) هستند زیرا آنها لسان الله اند و آنها هم که زبانشان عربی است. پس ممکن است با حضرت آدم خدای تعالی عربی حرف زده باشد و نیز امکان دارد که با القاء به قلب حضرت آدم با او سخن گفته باشد.



### سؤال پنجاه و چهارم:

آیا جزوه و یا کتابی در دسترس می باشد که تمامی اسامی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را نوشته باشد که ما بتوانیم بعضی از اسامی پیغمبران را برای نام فرزندان خود انتخاب کنیم و یا جهت اطلاع عمومی اسامی را بدانیم؟

### پاسخ ما:

خیر اسامی تمام صد و بیست و چهار هزار پیغمبر در کتابها نیست و بعضی از اینها اصلاً فراموش شده اند و اگر حتی در کتاب بخواهند صد و بیست و چهار هزار اسم را بیاورند، خیلی کتاب

قطوری می شود. در کتاب «ناسخ التواریخ» اسامی بعضی از آنها ذکر شده است و برای اسم گذاری روی فرزندان اسامی ائمه خودمان بهترین اسامی است، از اینها انتخاب کنید، اگر اسم بیچه را ادریس یا مثلاً ذوالکفل و امثال اینها بگذارید. در عین آنکه بهتر از اسامی مثل پروانه و میلاد و بهمن است. ولی باز بهتر این است که اسامی خاندان عصمت را به روی فرزندان بگذارید.



### سؤال پنجاه و پنجم:

چرا هر ملّتی پیامبری به زبان  
خودشان دارند. ولی ما فارسی‌زبانان  
نداریم؟

### پاسخ ما:

شما بشریّت را مثل دانش آموزی که به دبستان می‌رود، تصوّر  
کنید یک مدّتی در دوران درسهای ابتدائی بوده است که پیغمبران  
گذشته آن کلاسها را اداره کرده‌اند. مثلاً اگر به شش کلاس تقسیم  
بشود. حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت

موسی و حضرت عیسی و پیغمبر آخر الزمان بوده‌اند. اینها همه به زبانهای خودشان در آن زمانها پیغمبر داشته‌اند. علتش هم این بوده که آن زمان چاپ و کتاب و ترجمه و سواد و این مسائل نبوده است. زمان حضرت موسی که پیغمبر اولوالعزم بوده است و تمام کره زمین باید از او پیروی می‌کرده‌اند. آنجا حضرت موسی توضیح المسائل نداشته. اگر هم داشت یک تورات که الواحی روی سنگ یا روی هر چیز حک شده بود و فقط دست حضرت موسی بود.

بنابراین خدا برای هدایت مردم در هر روستا و شهر و محلی از همان مردم آن ده و شهر و محل یک نفر صالح را انتخاب می‌کرده و احکام حضرت موسی را به او می‌داده، تا او مردم را هدایت کند. دیگر لازم نبود مثلاً توضیح المسائل را بردارد و برای تبلیغ به آن ده برود و او پیغمبر همان ده می‌شد. حتی اگر کسی در جایی بود که خودش تنها بود (آن وقتها افرادی بودند که تنها زندگی می‌کرده‌اند) به خود آن شخص وحی می‌شده است. یعنی احکامی را که حضرت موسی آورده، همان احکام را خدای تعالی به او القاء می‌کرده است و لذا طبعاً این طور واقع می‌شد که هر پیغمبری به زبان اهل همان محل مبعوث می‌شود و به طور طبیعی مثلاً از اینجا نمی‌رفتند به جای دیگر تا فردی را برای تبلیغ بیاورند و طبعاً لهجه محلی هم رعایت می‌شده



است ولی وقتی بشریت به این مقام و مرحله رسید که هم کتاب و هم نوشته داشته باشد و هم بتواند مطالب را نگهداری کند، دیگر ارسال رسل و پیغمبر فرستادن تقریباً عبث و بی فایده می شود، مخصوصاً با بودن امام. لذا خدای تعالی پیغمبر اکرم را فرستاد و همه احکام را که تا روز قیامت مردم به آن نیازمند بودند به او داد و اسمش را خاتم الانبیاء گذاشت و بعد هم مردم می توانستند به زبانهای مختلف مطالب این پیغمبر را ترجمه کنند (چون مسأله حل شده بود و فرهنگ بالا آمده بود) و برای یکدیگر بیان کنند. الان درصد غیر عرب مسلمان خیلی بیشتر و بالاتر از عربها هستند. شاید ما صد میلیون عرب داشته باشیم که زبانشان عربی است ولی بیشتر از یک میلیارد غیر عرب هستند. تنها صد و پنجاه میلیون در اندونزی مسلمان هستند. ایران و پاکستان و ممالک بسیار بزرگ و پر جمعیت چطور مسلمان شده اند و چگونه معارفشان را دریافت می کنند؟ با همین ترجمه ها و پیشرفت فرهنگ اسلامی.

اگر در زمان حضرت موسی بود، وسیله کتاب و ترجمه نبود و وسیله رشد فرهنگی نبود، طبعاً آنها محروم بودند. حتی انجیل را حواریین حضرت عیسی نتوانستند نگهداری بکنند که از بین رفت و انجیل دیگری نوشتند. چهار نفر انجیل نوشتند. «متی» و «یوحنا» و

«لوقا» و «مرقس» اینها نوشتند و دیگران هم نوشته بودند. می‌خواهم عرض کنم که از زمان پیغمبر اکرم «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»<sup>(۱)</sup> قلم روی کار آمد و نوشتن و کتاب روی کار آمد و بوسیله کتاب این حقایق پخش شد. دیگر لازم نبود پیغمبر دیگری بیاید تا چه برسد به اینکه به برای هر زبان و ملّتی پیغمبری نازل شود.



### سؤال پنجاه و ششم:

آیا حضرت مریم هم حجاب داشت؟ چگونه حجابی داشت؟  
حجاب در اصل از کی واجب شد؟

### پاسخ ما:

قاعدتاً باید حضرت مریم هم حجاب و پرهیزی از مرد نامحرم داشته باشد. در روایات ما چیزی به نظر نمی‌رسد که راجع به حجاب حضرت مریم گفته شده باشد و در کتاب انجیل هم نداریم و بلکه بعکس عکسهائی که از حضرت مریم می‌کشند، خیلی



بی حجاب می کشند و در اسلام حجاب بوسیله چند آیه از آیات قرآن دستور داده شده و به چیزی که می توانیم تکیه کنیم، این است که حجاب از زمانی که آیات حجاب نازل شد در اسلام تأسیس شده است.



### سؤال پنجاه و هفتم:

محبت الهی به حضرت موسی  
چگونه بوده است؟ و نسبت به  
بندگانیش تا چه حدی است؟

پاسخ ما:

خدای تعالی می فرماید: «وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى»<sup>(۱)</sup> ای موسی ما  
یک مرتبه دیگر به تو منت گذاشتیم که تو به صورت ظاهر یادت  
نیست و آن این است که چه طور از مادر متولد شده ای و چطور  
خدای تعالی تو را حفظ کرد. چطور ما را هم در رحم مادر مواظبت  
می کند. همان طور که خداوند حضرت موسی را در جعبه حفظش  
کرد، جعبه در روی آب بود. در جعبه ممکن بود چند ساعتی نفس  
بکشد و مدت ماندن در جعبه محدود بود. اما شکم مادر جای نفس

۱ - سورة طه آیه ۳۷.



کشیدن نیست همه آب و آلودگی و رطوبت است آنجا شما را خدا حفظ کرد.

حضرت موسی وقتی که از مادر متولد شد، خدای تعالی به مادر موسی وحی کرد (بعضیها فکر می کنند وحی فقط مال انبیاء است این طور نیست) «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ»<sup>(۱)</sup> ما وحی کردیم به مادرت آنچه را که وحی شد.

خدای تعالی با همه حرف می زند. فکر نکنید که خداوند فقط با انبیاء و مادر موسی سخن گفته است. نه شما دل بدهید همین بس است. مثلاً پهلوی یک کسی نشسته اید او هر چه صحبت می کند. شما دل نمی دهید دیگر او با شما حرف نمی زند. شما حواستان پرت است. خداوند بندگان را خلق نکرده که با آنها قهر باشد و با آنها حرف نزنند. دائماً خدا با شما حرف می زند. حتی خداوند با حیوانات هم حرف می زند. چه برسد که انسان اشرف مخلوقات است. شما فرض کنید یک مشت گندم را با یک مشت دانه ای که از چوب درست کرده باشند و صد درصد شبیه به گندم باشد را جلوی مرغ بگذارند، خداوند به مرغ می گوید این گندم را نخور از چوب است.



ولی این گندم را بخور، او هم تندتند می خورد. ببینید لحظه به لحظه خدا دارد با مرغ حرف می زند. او از کجا می فهمد با این مغز کوچکش همان طور دارد نوک می زند خدا به او می گوید: این را بخور و آن را نخور، این را بخور، آن را نخور.

این مطلب را گفتم برای اینکه همه کارهای حیوانات روی وحی است. همان گونه که به زنبور عسل وحی فرموده است. حضرت موسی به فرعون می گوید که «رَبَّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»<sup>(۱)</sup> خدای ما آن کسی است که به هر چیزی نیازمندیهای خلقت را می دهد و بعد هدایتش می کند. حیوانی نیاز به دندان و لب دارد حیوان دیگری چشم و گوش می خواهد. ولی مثلاً خفاش چشم نمی خواهد، چشمش کار نمی کند. گوشش کار می کند. عجیب این است که یکی از چیزهایی که دانشمندان درک نکرده اند این است که خفاش از امواج و صداها برگشتی به گوشش از کجا می فهمد که یک شیء خوردنی است یا نه؟! مثلاً سنگ است که غیر قابل خوردن است یا شیء دیگری است.

اما ما این را بوسیله آیات قرآن درک کرده ایم و آن این است که



خدا به او می‌گوید، این خوردنی است آن را بخور و این خوردنی نیست آن را نخور.

این را باید دانشمندان سالها زحمت بکشند و ما با راهنمایی قرآن آن را فهمیده‌ایم و چقدر بشر باید پست باشد که خداوند به پیغمبرش می‌فرماید. ولی ما نمی‌فهمیم امام می‌فرماید که انسان از پرده حجابها بیرون بیاید حجابهایی که الان دور و بر ما را گرفته، ما را از خدا دور می‌کند. شما فکر می‌کنید که این حیواناتی که هستند مریض می‌شوند، یا نمی‌شوند، میکروب وارد بدن اینها هم می‌شود. چه کسی به آنها می‌گوید برو فلان دارو را بخور خوب می‌شوی؟ خدا دائماً با او صحبت می‌کند. ولی با تو انسان که می‌گوید: «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي»<sup>(۱)</sup> من تو را برای خودم ساختم حرف نمی‌زند، اما گوسفند و حیوانات را که برای تو ساخته است حرف می‌زند، آن وقت با توئی که برای خودش ساخته با تو صحبت نمی‌کند! ولی با حیواناتی که برای تو ساخته فقط صحبت می‌کند! اینها را چرا ما نمی‌فهمیم؟ دیگر شما در فهمت را گذاشته‌ای بیا تزکیه نفس کن، ببینی می‌فهمی یا نه. به خدا قسم انسان به جایی می‌رسد که دائماً پروردگار با او حرف



می زند و او هم می فهمد. همان طور که لا اقل با مرغ حرف می زند که این را بخور آن را نخور، خداوند دائماً با انسان حرف می زند و انسان که بنده خدا شد خیلی ارزش دارد. خداوند به همه افراد بشر وحی می کند. منتها وقتی انسان نمی فهمد، پشت حجاب که اسمش را الهام می گذارند، قرار می گیرد. آن قدر ما نفهمیم که فرق بین صدای خدا و صدای شیطان را نمی گذاریم. چقدر آدم باید بیچاره باشد که فرق بین صدای پدرش و صدای رفتگر توی کوچه را نگذارد. اگر این چنین شد، خیلی از پدرش دور است.

خبیث ترین موجودات عالم هستی، شیطان است و شریف ترین موجودات عالم هستی خدا است. هنوز خیلی مانده ما فرق بین شریف ترین و بدترین موجودات را بفهمیم. وقتی که بنده خدا شدیم، متوجه می شویم. ولی بدتر از این که گاهی ما از صدا و وسوسه های شیطان بیشتر خوشمان می آید.

دل دهید و الهام خدا را بفهمید تا دریچه های حکمت، به قلبتان باز شود. اگر می خواهید برای کسی صحبت کنید، خدا به جای شما صحبت می کند و مایه آبروی شما می شود. مثلاً برای کسی دارید صحبت می کنید بعد فکر می کنید که من این مطالب را از کجا گفتم؟ من که این را نمی دانستم. تو نگفتی خدا گفت. خداوند برای هدایت

بنده اش زبان تو را استخدام کرد. لذا به پیامبرش می فرماید: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ»<sup>(۱)</sup> ۵۶.

تو هدایت نمی کنی «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»<sup>(۲)</sup> ولی خدا هدایت می کند. وقتی خداوند ب سوره قصص آیه ۵۶. ه مادر موسی وحی کرد که وقتی بچه ات متولد شد بگذارش در تابوت (جعبه) «فَإِذَا خَفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ»<sup>(۳)</sup> و اگر بر جانش ترسیدی بیندازش در دریا (ما کدامیکمان این کار را می کنیم) بچه را بیندازد در دریا. آخر اگر این جعبه سوراخ داشته باشد، داخلش آب می رود و اگر هم سوراخ نداشته باشد، بچه خفه می شود و بعد موج این جعبه را حرکت می دهد و به کنار دریا می برد چه کسی می گیردش؟ دشمن من او را می گیرد. چرا خدای تعالی حضرت موسی را در دست دشمن قرار داد؟ این همه بچه را می کشد به خاطر اینکه موسی متولد نشود. ولی او را می گیرد! خداوند چه کار کرده است؟

به خدا قسم اینها برای عبرت و آگاهی است. خدای تعالی محبت این بچه را در دل دشمن می اندازد. فرعون و آسیه او را بزرگ

۱ - سوره قصص آیه

۲ -

۳ - سوره قصص آیه ۷.



می‌کنند. حضرت موسی می‌خواهد شیر بخورد... خواهر موسی می‌گوید: آیا کسی را بیاورم که او را تکفل کند. خدا می‌فرماید: ما تو را به مادرت برگردانیم.

دوستان عزیز! بیایید با خدا بسازیم بیایید با خدا دوست شویم. اگر با خدا دوست نباشیم ضرر می‌کنیم. در تمام عالم دشمنی شدیدتر از فرعون به موسی نبوده است. اما همین دشمن رفته دنبال دایه تا او ناراحت نشود.

اگر یک مقدار استقامت داشته باشید و در راه راست قرار بگیرید خدا با همه شماها همین رفتار را می‌کند. بگوئید خدایا ما از همین الان دست به دست تو می‌دهیم و مژید تو می‌شویم.

خداوند به حضرت موسی می‌فرماید که با او (فرعون) تند رفتار نکن با او با ملایمت رفتار کن. این سفارش خداوند است. چون خداوند فرعون را دوست داشت و نمی‌خواست او جهنمی شود. از او نمی‌خواهد قطع امید کند می‌خواهد او هم متذکر شود شاید از خدا بترسد.

وقتی فرعون در دریا افتاد و می‌خواست غرق شود، به حضرت موسی گفت: مرا ببخش. حضرت موسی گفت: نه. در روایت دارد که اگر فرعون می‌گفت: خدایا مرا ببخش، خداوند او را می‌بخشید. خدا



آن قدر مهربان است. خدا را باید دوست داشت.

چرا خداوند حضرت موسی را به مادرش برگرداند؟ برای اینکه چشمش روشن شود و محزون نگردد این محبت خدا است. اگر خواستید کسی را به خودتان جلب کنید محبت خودتان را به او بگوئید و بر عکس اگر کسی را خواستید به طرفتان نیاید، ولش کنید اظهار محبت به او نکنید.

خدای تعالی می خواهد حضرت موسی را به خودش جلب کند می فرماید: باز یک کار دیگر انجام دادی ما یک محبت دیگر به تو می کنیم. تو یک نفر را کشتی. حضرت موسی نمی خواست بکشد سیلی، محکم بود او هم زمینه داشته برای مردن. او مُرد بالاخره تو کشتی و ما نجات دادیم.

اگر کسی مظلوم کشته شود، اگر هم کافر باشد، خدای تعالی روح او را آزاد می گذارد تا او طرف را پیدا می کند و انتقامش را از قاتل خود بگیرد «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا»<sup>(۱)</sup> و یک معنایش این است که خود روح ولی بدنش می شود و بر کسی که او را کشته تسلط پیدا می کند و از او انتقام می گیرد. مثلاً گاهی یک نفر انسانی را



می کشد و در چاه می اندازد. می گوید هیچ کس نمی فهمد. بعد متوجه می شود که همه می دانند. گاهی آن قدر این روح فعال می شود که می رود در بدن قاتل و طرف را مجبور می کند که برود و بگوید من این شخص را کشته ام و بدنش را هم فلان جا گذاشته ام در عین حال خدا حضرت موسی را نجات داده است.

خداوند می فرماید: ما تو را از غم نجات دادیم و امتحانت کردیم (خیلی مختصر قضیه را خداوند برای موسی نقل می کند) بعد حضرت موسی هفت یا هشت سال در مدین در نزد حضرت شعیب می ماند. بعد از این مدت حضرت موسی با یک قدرت بیشتری می گردد. کاملاً ساخته شده بود خدا می فرماید: تو را برای خودم ساختم. حضرت موسی لیاقت داشت. ما هم باید این لیاقت را پیدا کنیم که خدا به ما هم بگوید: من تو را برای خودم ساختم. از خدا بخواهید آن طوری که خودش می خواهد، ما را هم برای خودش بسازد. خدایا با من با فضل خودت معامله کن.

خداوند می فرماید: «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي»<sup>(۱)</sup> همه موجودات را در آسمانها و زمین برای تو خلق کردم. ولی تو را برای خودم خلق



کرده‌ام. شما به فکر خدا باشید. خداوند روی تو صنعت و هنر انجام داده است. روی حیوانات این عمل و هنر را انجام نداده. در این مغز و بدن کوچکت یک روحی قرار داده است که تو گمان می‌کنی که یک جرم کوچکی هستی در مقابل این کهکشانها. ولی عالم اکبر را در تو قرار داده و تو را برای خودش قرار داده است. حالا شما چه کار باید بکنید؟

ای موسی با برادرت هارون بروید (این وظیفه است) اگر احتیاج به کمک است به همدیگر کمک کنید «أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي إِذْهَبَا إِلَيَّ فِرْعَوْنَ»<sup>(۱)</sup> تو به طرف فرعون برو «إِنَّهُ طَغَى» که او طغیان کرده است. انسان وقتی که از حدّ خودش تجاوز کرد، طاغوت می‌شود. طغیانگر می‌شود. انسانها همان قدر که یک گناه و معصیت و عمل زشت انجام دهند، طاغوت می‌شوند. فرعون طغیان کرده و «قُولَا لَهُ» دو تائی که با او حرف می‌زنید، ملایم حرف بزنید.

ما مردم می‌ترسیم با افرادی که طغیانگر هستند حرف بزنیم که مبادا بر ما هم طغیان کنند. خداوند می‌فرماید: ای کسانی که مرحله استقامت را طی کرده‌اید، نترسید من با شما هستم «إِنِّي مَعَكُمْ» شما چه



قدرتی بالاتر از قدرت من می خواهید؟ شما هم به خداوند بگوئید:  
ما هم می ترسیم روزگار طغیان کند و ما را اذیت کند. خدا می فرماید:  
تو وظیفه‌ات را انجام بده «إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى»<sup>(۱)</sup> من با شما هستم  
می شنوم و می بینم.

حضرت موسی و هارون آمدند نزد فرعون و گفتند: «إِنَّا رَسُولُ رَبِّ  
الْعَالَمِينَ أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ»<sup>(۲)</sup> ما کاری به تو نداریم. ما از طرف خدا  
آمده‌ایم. بنی اسرائیل را با ما بفرست بروند. آنها را اذیت نکن. آنها را  
عذاب نکن و نشانه‌ای از طرف خداوند آورده‌ایم و سلام بر کسی که  
پیرو هدایت باشد.

فرعون گفت: «قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى»<sup>(۳)</sup> غیر از من پروردگاری مگر  
هست، چه کسی پروردگار شما است ای موسی و هارون؟

بزرگترین دلیل برای اثبات وجود خدا دلیل شعور حیوانی است.  
مثلاً چه کسی به مرغ گفته که باید بیست روز روی تخم بنشیند. روی  
شعور حیوانی باید خیلی کار کرد. اگر می خواهید به ذات مقدس  
متعال برسید از نظر علمی هیچ راهی ندارد، مگر اینکه بگوئیم خدا به

۱ - سورة طه آیه ۴۶.

۲ - سورة شعراء آیات ۱۶ و ۱۷.

۳ - سورة طه آیه ۴۹.



آن مرغ وحی می کند. در مورد زندگی حیوانات در کتابها نوشته اند، بزرگترین مهندس عالم، کاری که موریانه می کند نمی تواند انجام دهد. مورچه می رود زیر زمین، آب و باران می بارد و زمین پر از آب می شود. چطور می شود که او در آن سوراخ خفه نمی شود و غذایش را هم حفظ می کند؟ اگر خدا نباشد هیچ یک از آنها هیچ کاری نمی توانند بکنند.

حضرت موسی با فرعون قرار گذاشتند که روز جشن که مردم جمع می شوند، بیاید و همه بیایند و مبارزات عملیشان شروع شود. آنها همه آمدند «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّمَا أَنْ تُلْقِيَ وَإِنَّمَا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى»<sup>(۱)</sup> ۶۵.

گفتند: تو اوّل می اندازی یا ما اوّل بیندازیم؟ تو اوّل نشان می دهی یا ما اوّل نشان دهیم؟ آنها ریسمانها را ریختند. به چشم مردم به شکل مارهائی که در حال حرکت هستند نمایان شد، حضرت موسی در دلش یک رعبی ایجاد شد. این ترس نه به خاطر اینکه به خدا اعتماد نداشت. انسان به یک چیزی که خیلی ایمان دارد دوست دارد خوب پیش برود. شما در دلتان به یک چیز خیلی ایمان دارید با همه ایمانی که دارید باز هم در دلتان یک ترسی پیدا می شود که مبادا



موفقیت نباشد. ترس ناخودآگاه است. این ترس از روی ضعف نیست، از روی کثرت محبت است. خداوند می فرماید: ما باز اینجا به او رسیدیم «قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى»<sup>(۱)</sup> تو موفق هستی. نترس. حضرت موسی آنچه را که در دستش بود انداخت که همان عصا بود. یک دفعه از دهائی شد و تمام آنها را بلعید همه سحره به سجده افتادند «قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى»<sup>(۲)</sup> ما ایمان آوردیم به پروردگار هارون و موسی، شما می بینید که خدای تعالی چگونه به حضرت موسی محبت می کند و همه جا به او کمک می نماید. لذا او هم در راه محبت به خدای تعالی آنچنان شیفته است که وقتی می خواهد به میعادگاه برسد، بر دیگران سبقت می گیرد و زودتر به میعادگاه می رسد که خدای تعالی به او می فرماید: چه چیز تو را به عجله واداشت که از قومت زودتر خود را رساندی؟ عرض کرد: آنها پشت سر من می آیند و من عجله کردم، برای آنکه تو را خشنود کنم و چون تو را دوست دارم.

۱ - سورة طه آیه ۶۸.

۲ - سورة طه آیه ۷۰.

### سؤال پنجاه و هشتم:

چرا توبه حضرت آدم دویست  
سال طول کشید؟ گناه حضرت آدم چه  
بود؟

پاسخ ما:

طبق آیات قرآن کریم، خدای تعالی حضرت آدم و حوا را در باغ  
بسیار زیبایی که در همین کره زمین بود، قرار داد و نعمتهای فراوان و



مائده‌های آسمانی و لباسهای دوخته شده برای آنها نازل فرمود. حضرت آدم پیامبر بود و خداوند هم به همین اندازه از او انتظار داشت. نعمتهای زیادی برای او قرار داده بود و فقط خواسته بود که از شجره منیه نخورد. در این بین شیطان بنای وسوسه را گذاشت و گفت: «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّيْلِي»<sup>(۱)</sup> آیا دالتان بکنم بر درختی که اگر از آن بخورید همیشه در بهشت بمانید؟ حضرت آدم قبول نکرد و شیطان این بار کنار حضرت «حوّا» نشست و یکسره او را وسوسه کرد. «حوّا» هم در پنهانی از آن درخت خورد. شاید هم این فکر را کرد من که پیغمبر نیستم مسأله‌ای ندارد که من یک کار مکروهی انجام بدهم. بالاخره پیش حضرت آدم آمد او هم که دید حوّا طوری نشده اینجا زمینه برای وسوسه شیطان بیشتر فراهم شد بنا به نقلی شیطان به صورت ماری درآمد و مجسم شد و قسم خورد «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»<sup>(۲)</sup> و دائم وسوسه کرد که من قسم می‌خورم. من می‌خواهم شما را نصیحت کنم.

حضرت آدم هم که باورش نمی‌شد کسی قسم دروغ بخورد، باور کرد. در ضمن خدا هم نفرموده بود که نخورید، فرموده بود اگر

۱ - سوره طه آیه ۱۲۰.

۲ - سوره اعراف آیه ۲۱.



خوردید لباس و غذایتان را می گیرم، یعنی از بهشت بیرونتان می کنم. حضرت آدم هم که می دانست، بالاخره باید از اینجا بیرون برود، چون خدا او را برای آن بهشت خلق نکرده بود و برای کار در زمین خلق فرموده بود. حضرت آدم از آن درخت خورد.

اما بعد از این عمل به قدری پشیمان شد که حساب نداشت خدای تعالی دیگر هرگز او را پیامبر اولوالعزم نکرد و این ناراحتی تا ابد برای او باقی ماند. حضرت آدم را برای خاطر این کار از بهشت بیرون کردند.

ایشان دویست سال گریه کرد. همین طور راه می رفت و اشکش می ریخت، غذا می خورد اشکش می ریخت، اینجا باید چه غذاهایی بخورد آنجا چه غذاهایی بود، آنجا لباس حریر داشت. اینجا باید با لیف خرما لباسی درست کند که بدنش را مجروح می کرد، در اینجا آفتاب در تابستان خیلی اذیتش می کرد و برف و سرما در زمستان ریشه اش را می کند. اما آنجا یک هوای معتدل خوبی که نه زمستانش موزی بود و نه تابستانش. همین طور گریه می کرد. خدا هم اصلاً به او محل نگذاشت. دویست سال گذشت که مدت کمی هم نبود، تا اینکه باز هم رحمت و لطف پروردگار شامل حالش شد. نگذاشتند بیش از این ناراحتی بکشد. حضرت آدم مرحله توبه را گذراند و خدای



تعالی توبه‌اش را قبول کرد و او را از دنیا برد و روحش با انبیاء و در ردیف انبیاء و بلکه در رأس انبیاء (غیر الوالعزم) قرار گرفت و خدای تعالی فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ»<sup>(۱)</sup> ما آدم را انتخاب کردیم.

حال این سؤال مطرح است که چرا خدا تا دویست سال توبه حضرت آدم را قبول نکرد. مگر گناه او چه بود؟ در اینجا به آن وقتی می‌رسیم که خدا حضرت آدم را خلق کرد و ملائکه را وادار کرد که در برابرش سجده کنند. ملائکه با آن کثرت و زیادی که داشتند، به سجده افتادند و وقتی شیطان سجده نکرد آن طور مطرود خدا شد. حالا حضرت آدم برود و کار مکروه بکند؟ خدای با آن مهربانی و عظمت را اذیت کند. درست است که او گناه نکرده ولی خدا از او انتظار نداشت که حتی ترک اولی یا عمل مکروه بکند. نه اینکه گناه او خیلی بزرگ بود خیر، او شخصیتش خیلی بالا بود. خدای تعالی و انبیاء و ملائکه و رسل توقعشان از او بیشتر بود.

در روایتی هست که «حَسَنَاتُ الْإِبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ» بعضی از کارهای خوبی که آدمهای خوب انجام می‌دهند، برای انسانهایی که به کمال رسیده‌اند، گناه محسوب می‌شود.

۱ - سورة آل عمران آیه ۳۳.



اگر علی بن ابیطالب مثل حتی خوبیهای ما نماز می خواند، او را از مقام امامت خلع می کردند. از هر کسی یک توقّعی دارند. به همین دلیل توبه حضرت آدم دویست سال طول کشید و این با عصمت حضرت آدم منافاتی ندارد.



### سؤال پنجاه و نهم:

چرا با اینکه تقوی وضع مالی و خوشبختی انسان را زیاد می‌کند و فراموشی از یاد خدا وضع زندگی انسان را بد می‌کند، بعضی از کفار در رفاه کامل مادی به سر می‌برند در عین اینکه بعضی از مسلمانها وضع زندگیشان خیلی بد است؟



### پاسخ ما:

بدون تردید در نهایت، هم کافر و هم مسلمان از دنیا می‌روند. شخص کافر ممکن است کارهای خوبی در این دنیا کرده باشد و مسلمان هم گاهی کارهای بدی انجام داده است.

در مورد کفار، خدای تعالی می‌خواهد در همین دنیا ثواب کارهایی که کرده به او بدهد، او را ثروتمند می‌کند، از دنیا متمتعش می‌کند که روز قیامت طلبی نداشته باشد و نگویند خدایا ما به فلان فقیر دستگیری کردیم، فلان بنده را خوشحال کردیم. خدا می‌فرماید تو در دنیا بنده ما را خوشحال کردی، ما هم در دنیا خودت را خوشحال کردیم و تو طلبی از ما نداری. انسان نباید فکر کند که افراد معصیتکار در دنیا در رفاه و آسایشند. رفاه و آسایش دنیا به پول نیست که به درد نمی‌خورد. مثل این می‌ماند که انسان از روی یک پلی عبور کند و وسائل آسایش و راحتیش فقط روی همان پل باشد وقتی به آن طرف پل رسید، همه بدبختیها متوجه‌اش شود این هیچ ارزشی ندارد.

و از آن طرف افراد مسلمان هم ممکن است کارهای بدی کرده باشند و باید به هر حال به خاطر آن کارها عذاب بکشند. خدای تعالی



نمی‌خواهد روز قیامت آنها را گرفتار عذابهای سخت کند. در همین دنیا با آنها تصفیه حساب می‌کند. در این دنیا فقیرشان می‌کند و جزایشان را می‌دهد. چون این دنیا زودگذر است و بعد از آن آنها تا ابد در رفاه و آسایشند.

### سؤال شصتم:

در قرآن مجید نسبت به حضرت آدم معصیتی نسبت داده شده «وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ»<sup>(۱)</sup> و حال آنکه از نظر اعتقاد ما شیعیان انبیاء باید معصوم باشند. آیا معنای این آیه چیست؟

### پاسخ ما:

«عَصَى» به معنی گناه است. آدم پروردگارش را معصیت کرد و اغوا شد و صریح قرآن است که خدای تعالی آدم را از نزدیک شدن به شجره نهی کرد «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»<sup>(۲)</sup> تا چه رسد به خوردنش. ما همه انبیاء را معصوم می‌دانیم و دلیل عقلی داریم که نبی و

۱ - سوره طه آیه ۱۲۱.

۲ - سوره بقره آیه ۳۵ و سوره اعراف آیه ۱۹.



پیامبر نباید گناه کند. اگر گناه کرد، اعتبارش ساقط می شود. یعنی دیگر نمی شود به او اعتماد کرد. کسی که ظلم به نفس خودش می کند، ظلم به دیگران هم می کند. بنابراین انبیاء از نظر عقل و روایات و آیات قرآن، گناه نمی کنند. زیرا وقتی حضرت ابراهیم از خدا خواست که ذریه مرا هم امام و پیامبر و پیشوا برای مردم قرار بده، خدای تعالی فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»<sup>(۱)</sup> عهد من، مسأله نبوت و امامت به ظالمین نمی رسد. چه ظلم به نفس خود بکند و چه ظلم به دیگران بکند.

جواب این را از روایات استفاده می کنیم که البته یک روایتی هم هست که حضرت رضا فرمودند: (در عیون اخبار الرضا) که وقتی حضرت آدم در بهشت بود، هنوز پیغمبر نبود و وقتی پیغمبر شد معصوم بود. این روایت ضعیف است و راوی آن هم ضعیف است و درست هم نیست. پیامبر از روزی که روی کره زمین هست تا آخر، نباید معصیت کند. نه اینکه بگوئیم وقتی معصیت کرد پیامبر نبود و وقتی به پیامبری رسید دیگر معصیت نکرد. ما از کجا بدانیم که از حالا به بعد دیگر معصیت نمی کند. دلیل عقلیمان برای قبل از رسیدن به پیامبری هم به قوت خودش باقی است.

---

۱ - سورة بقره آیه ۱۲۴.



اما تفسیری که از روایات استفاده می شود این است که وقتی خدای تعالی آدم را خلق کرد همه اسماء را به حضرت آدم تعلیم داد. «اسماء» با استفاده از آیات قرآن اسماء و نشانه ها و شناخت افرادی بوده که صاحبان عقل بوده اند. «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ»<sup>(۱)</sup> «هؤلاء» در لسان عرب به جمعی اطلاق می شود که از افراد بشر و عاقل باشند. روایت هم می گوید که وقتی خدای تعالی حضرت آدم را خلق کرد، اسماء و خصوصیات معصومین یعنی چهارده معصوم را به او تعلیم داد، نه اینکه اسمشان را بفرماید که محمد و علی و فاطمه و سائر اسماء ائمه باشد بلکه تمام نشانه ها و صفات پاک و حمیده آنها و به اصطلاح شناخت کامل آنها را به او تعلیم داد. چون اسم تعلیم دادن چیزی نیست که خدای تعالی با آن تشریفات به ملائکه بگوید «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ» و آنها بلد نباشند و شکست بخورند و حضرت آدم بلد باشد و لذا روایت هم می گوید منظور شناخت کامل آنها است. حضرت آدم آنها را خوب شناخت و از چیزهائی که همه انبیاء در لحظه اول خلقتشان باید بدانند، شناخت معصومین است که در روایات زیادی داریم. وقتی حضرت آدم اینها را شناخت و دانست از فرزندانش هستند دید مقام حضرت آدم



مثلاً یک سانتیمتر است و مقام پیامبر اسلام و ائمه اطهار دهها هزار کیلومتر است. خیلی برایش (در دلش) سنگین آمد که فرزندان من آن طور و من این طور؟ در دلش بود و اگر اظهار می کرد از مقام نبوت خلع می شد. خدای تعالی هم در قرآن می فرماید: «وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً»<sup>(۱)</sup> یعنی حضرت آدم با اراده و قوی نبود، وگرنه پیامبر اولوالعزم می شد. این مطلب تا در فکرش آمد خداوند می خواست به او بفهماند چرا ما امام حسین را مثلاً آن قدر مرتفعش کردیم و تو را نسبت به مردم مرتفع کردیم نه نسبت به آنها. خداوند همیشه با امتحان کارهایش را اثبات می کند و ما هم که در این دنیا هستیم در حال امتحان دادیم. «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ»<sup>(۲)</sup> برای اینکه شما بدانید «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»<sup>(۳)</sup> کدام یک از شما عملش بهتر است. امتحان حضرت آدم این بود که در این بهشت هر چه بخواهی هست همه برای تو حلال. ولی به این درخت نزدیک نشو، هیچ هم فلسفه ای نداشت، او هم بنده خدا است و مطیع پروردگار است. گفت: چشم. شیطان هم که قسم خورد «لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»<sup>(۴)</sup> همه را اغوا می کنم.

۱ - سوره طه آیه ۱۱۵.

۲ - سوره ملک آیه ۲.

۳ - سوره ملک آیه ۲.

۴ - سوره حجر آیه ۳۹ و سوره ص آیه ۸۲.

(طبق مضامین آیات و روایات) شیطان نزد حضرت آدم آمد و گفت: می دانی چرا خدا گفته از این درخت نخور، چون اگر بخوری همیشه در این بهشت می مانی و خدا تو را خلق کرده که بفرستی توی آن زمین کویر بی آب و علف، که آن زمین را آباد کنی، درستش کنی. (این مطلب هم روایت دارد) «هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا»<sup>(۱)</sup> خدا از این آب و خاک شما را خلق کرده و از شما طلب می کند که آن را آباد کنید. حضرت آدم هم این مطلب را می دانست و این زمینه فکری را داشته شیطان گفت: «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ»<sup>(۲)</sup> آیا دلالت بکنم به درختی که خاصیتش این است که اگر شما از آن بخورید، همیشه در بهشت مخلد می شوید؟ حضرت آدم قبول نکرد. شیطان رفت پیش حضرت حوّا. ایشان پیغمبر نبود و سرمایه عصمت و معرفت کامل را نسبت به حضرت آدم نداشت. او خورد و تعریف کرد، حضرت آدم هم خورد.

۱ - سورة هود آية ۶۱.

۲ - سورة طه آية ۱۲۰.



### سؤال شصت و یکم:

لطفاً توضیح دهید معنای این آیه  
شریفه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»<sup>(۱)</sup>.  
چیست؟

### پاسخ ما:

(خدای تعالی همه اسماء را به آدم تعلیم داد).

در روایات اختلاف است و شاید همه‌اش هم درست باشد که اسم هر چیزی را به حضرت آدم، خدای تعالی تعلیم داد. اسماء به معنای نشانه‌ها است. خدای تعالی منظور از اسماء این نبوده است که اسم موجودات را به او تعلیم دهد، به جهت اینکه این اهمیتی





ندارد و اگر خدای تعالی اسامی تمام مردم روی کره زمین را هم به حضرت آدم تعلیم دهد، چه ارزشی دارد؟ صدتا حسن و صدتا حسین و ده هزار تا محمد داریم، این چه اهمیتی دارد؟ اسماء به معنای لغوی اش است، یعنی نشانه‌ها و خصوصیات و چیزهائی که آنها را از یکدیگر جدا می‌کند (حتی خواص گیاهان را ممکن است خدای تعالی به او فرموده باشد) از آیات بعد استفاده می‌شود که مهمترین اسمائی که به او تعلیم فرمود، اسماء جمعی از افراد بوده است. چون بعد می‌فرماید که «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ»<sup>(۱)</sup> این کلمه «هؤلاء» بر گیاه اطلاق نمی‌شود. نمی‌توانیم بگوئیم هؤلاء یعنی گیاهان، یا هؤلاء یعنی حیوانات، هؤلاء بر عده‌ای از ذوی‌العقول اطلاق می‌شود، آن هم ذوی‌العقولی که خدای تعالی به حضرت آدم معرفی و شناسانده است، قدر مسلمش همان طوری که روایت دارد چهارده معصوم ( ) اند. اینکه اسماء اینها را تعلیم داده. نگفته اسم یکی محمد و دیگری علی و دیگری جعفر است. تنها این نبوده است. تمام خصوصیات و شناخت اینها و معارفی که مربوط به اینها است و اینکه اینها چه اعمالی انجام می‌دهند و به همین دلیل هم وقتی که با اعتراض ملائکه خدای تعالی روبرو شد که



گفتند: «اتَّجَلُّ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»<sup>(۱)</sup> یعنی وقتی خدا این اسماء را به حضرت آدم تعلیم داد و حضرت آدم به ملائکه آن نشانه‌ها را گفت و حقایق و معارف آنها را بیان کرد، ملائکه گفتند: خدایا تو بهتر می‌دانی ما نمی‌دانستیم ببخشید و علّتش این بود که پیغمبر اسلام دینی می‌آورد که در مدّتی که بشر می‌خواهد زندگی کند، راهنمای بشر است و عقل بشر را رشد می‌دهد و نمی‌گذارد بشر دیوانگی‌هایی را که در دورانهای قبل داشته‌اند و کلی فساد می‌کرده‌اند و خودشان را از بین می‌برده‌اند، آن کارها را نکنند و از جاهلیّت و نادانی نجاتشان داده و بالاخص آخرین فرد این چهارده نفر که اسماءشان را به حضرت آدم تعلیم داده، دنیا را پر از عدل و داد می‌کند. اینها را حضرت آدم در آن وقت دید و شناخت و به ملائکه هم گفت. ملائکه هم قانع شدند و قبول کردند.

## سؤال شصت و دوم:

آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»<sup>(۱)</sup> چشمها خدا را درک نمی‌کند و نمی‌بیند ولی او چشمها را می‌بیند آیه بعد «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»<sup>(۲)</sup> صورتهائی است که روز قیامت نظرکننده هستند و به خدا نگاه می‌کنند.

خوب اگر نمی‌شود خدا را دید

۱ - سورة انعام آیه ۱۰۳.

۲ - سورة قیامت آیه ۲۲ و ۲۳.



چطور می‌گوید به خدا نگاه می‌کنند؟  
این دو آیه با هم منافات دارد.

پاسخ ما:

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» برای ما خدائی ثابت است که نمی‌شود با چشم سر او را دید. مجرد است و جسم نیست. این مسلم است در باب اثبات وجود خدا این بحث شده که خدای تعالی جسم نیست و نه در دنیا و نه در آخرت نمی‌شود او را دید. لذا این آیه به صراحت می‌گوید «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» هر کس که فکر می‌کند خدا را می‌شود دید، غلط است. او را نمی‌شود دید و همان مطلبی را که عقل و فکر و استدلال بیان کرده، همان را آیه قرآن بیان کرده و به ظاهرش می‌شود اکتفا کرد. آیه دوم را باید توضیح داد. یعنی معنایش را بفهمیم توجیه اول این است که ربّ در بعضی جاها غیر از خدا است «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»<sup>(۱)</sup> روز قیامت پروردگارشان شرابی (آشامیدنی) می‌دهد طهور. یعنی آب پاکی از حوض کوثر می‌دهد چه کسی می‌دهد؟ علی بن ابیطالب مردم به او نگاه می‌کنند. به جمال علی بن ابیطالب نگاه می‌کنند و آب می‌خورند «رَبِّ الْأَرْضِ الْأَرْضِ» امام زمین همان ربّ زمین است. ربّ بر غیر خدا هم اطلاق می‌شود. شما فکر نکنید



اطلاق نمی شود. حتی به پدر و مادر هم ربّ می گویند: «رَبِّ اَرْحَمُهُمَا كُنَّا رَبِّانِي صَغِيرًا»<sup>(۱)</sup> خدایا به پدر و مادرم مهربانی کن. همان طور که اینها ربّ من در کوچکی بوده اند. هر کس چیز دیگر را پرورش داد، ربّ او می شود و ربّ از پدر و مادر گرفته تا آن ربّ کلّ که حضرت علی بن ابیطالب است و ربّ الارباب که خدا است. یعنی ربّ ربّها به همه می شود ربّ گفت. مثل ارحم الراحمین (مهربان ترین مهربانها) احسن الخالقین (نیکوترین خالقها) معلوم است خالقهای دیگری هم هستند که خدا نیکوترینشان است و معلوم است مهربانهای هستند که خدا ارحم الراحمین (مهربانترین مهربانان) است. بنابراین، این دو آیه با هم منافات ندارند.

۱ - سورة اسراء آیه ۲۴.



### سؤال شصت و سوم:

آیا این آیه با عصمت پیامبر  
اکرم ( ) منافات ندارد؟ «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ  
فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا  
تَأَخَّرَ» (۱)

پاسخ ما:

معنی آیه مورد سؤال این است: ما فتح کردیم (فتح مکه) برای تو

---

۱ - سورة فتح آیه ۱ و ۲.

فتح آشکارائی، خیلی روشن است که فتح مکه بوسیله خدا بود. بعضی چیزها که خدا کرده است، خیلی روشن است. مثلاً من معتقدم که پیروزی انقلاب و رفتن شاه و آوردن یک مرجع تقلید کار بشر نبوده و کار خدا است. چیزهایی در زندگی اتفاق می افتد که روشن است کار خدا است یعنی عمل، عمل مردم نیست و عمل خدائی است.

پیغمبر اکرم سال قبل از فتح مکه با تمام نیرو حرکت کرد و قرار نبود در آن وقت مکه فتح شود و فتح نکرد که عمر گفت: من هیچ وقت درباره نبوت پیغمبر مثل این دفعه شک نکرده بودم، دفعات دیگر هم شک می کردم اما نه مثل این دفعه، پیغمبر به ما گفت مکه را فتح می کنیم چرا نکرد؟ سال بعد که آمدند خدا کمک کرد، فتح مبین یعنی فتح آشکارائی بود، همه دیدند که خدا دست در کار است. ترجمه آیه بالا (این فتح انجام شد تا خدای تعالی گناهان گذشته و آینده تو را ببخشد) مگر پیغمبر گناه دارد که ببخشد؟ اینجا یک تفسیر لطیفی حضرت رضا برای مأمون دارد که من خیلی قدیم مطالعه کرده ام و خوب یادم هست. حضرت می فرماید: پیغمبر در بین مردم مشرک از نظر آنها گناهکار بود. یعنی مشرکین پیغمبر اکرم را گناهکار می دانستند. به جهت اینکه کسی که با بتها مبارزه



کرده و آنها را قبول ندارد و بر خلاف قوانین بت پرستی دارد کار انجام می دهد. کسی که دخترش را زنده به گور نمی کند. کسی که صدها کارهائی را بر خلاف نظر آنها می کند. لذا آنها پیغمبر را گناهکار می دانستند. پیغمبر همین طور بود. با اینکه یک آدم مطرود گناهکاری از نظر آنها بود و او را بیرون کردند و دین او را هم که نفهمیدند چیست، حالا که این فتح مبین انجام شد و پیغمبر داخل مردم برگشت. اکنون که قوانین پیغمبر اکرم را می بینند، برای آنها ثابت می شود که بتها غلطاند و خداشناسی درست است. قوانین الهی درست است، قوانین جاهلیت درست نیست، این گناهان که از نظر آنها گناه بوده از بین می رود. «عَفْو» به معنای از بین رفتن است و آنچه هم بعداً ممکن است ببینند، تو از نظر آنها گناه می کنی، از بین می رود. یعنی چون آنها مسلمان می شوند و تو را درک می کنند و می فهمند حرفهای تو حق است، آنچه گناه از نظر خود آنها گناه بوده و به تو نسبت می دادند، همه اینها را حل و فصل می کنیم.

مثلاً بین شما و دیگری اختلاف می شود، حق هم با شما است، ولی آن نفر فکر می کند، حق با او است. دعوا می شود و با هم قهر می کنید. یک نفر می آید شما را آشتی می دهد، می نشینید و حرفهای یکدیگر را می فهمید. طرف مقابل می گوید: ببخشید حالا من تو را



پذیرفتم. اینکه می‌گوید پذیرفتم. یعنی هر چه که در گذشته فکر می‌کردم، هیچ حالا دیگر با هم صمیمی هستیم. وقتی همدیگر را درک کردید و خوب فهمیدید که چه می‌گوئید ممکن است طرف مقابل شما به ظاهر بگوید شما را بخشیدم.



## سؤال شصت و چهارم:

حدیث سلسله الذهب را توضیح  
دهید و در مورد توحید توضیح  
بفرمائید.

## پاسخ ما:

خدای تعالی در حدیث قدسی فرموده: «کلمة لا اله الا الله حصنی فمن  
دخل فی حصنی امن من عذابی».

«لا اله الا الله» دژ محکمی است، کسی که وارد این حصار شود، از  
عذاب الهی در امان خواهد ماند. (حدیث سلسله الذهب از حضرت  
علی بن موسی الرضا نقل شده است.<sup>(۱)</sup>)

هر کس در زندگی خود پناهگاههای مختلفی دارد که تمام این

پناهگاهها اگر با نظر استقلالی به آنها نگاه کند، شرک به خدا است و مخالف توحید است. ما می گوئیم الله اسمی است که مستجمع جمیع صفات کمالیه است. وقتی می گوئیم «لا اله الا الله» یعنی می توانیم به جای کلمه «لا اله» بگوئیم: «لا رازق»، «لا رحمن»، «لا رحیم» و تمام نود و نه یا هزار اسم پروردگار را می توانیم به جای آن بنویسیم.

وقتی «الله» را پخش و تقسیم کردیم در همه اسماء، نفی تمام چیزها را می کند مگر خدا.

اگر کسی بگوید که منهای خدا هر یک از مخلوقات رحمن و رئوف و رازق است، شرک است. مگر اینکه بگوئیم اینها را خدا بهشان داده است اصل را خدا بدانیم و اینها را فرع حساب کنیم. در این حدیث قدسی هم همین مطلب مطرح شده است. یعنی این طور باشید که «لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم» هیچ حول و قوه ای جز حول و قوه خدا نیست. هیچ کس نمی تواند هیچ محبتی به شما بکند جز به وسیله و نیروی خدا. این یک معنای توحید است. یعنی همه چیزها را یکی کنید. همه ملجأ و پناهگاهها را یکی کنید. «الْأَبْدِئُ لِلَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»<sup>(۱)</sup> فقط با یاد خدا دل آرام می گیرد و لذا می گویند که توحید



فطری است. یعنی انسان اگر به درونش هم مراجعه کند، همین را تأیید می‌کند که هیچ چیز او را از مهالک نجات نمی‌دهد. یعنی قدرتش را ندارد جز خدا و قدرت خدا، این یک معنای توحید است، پس باید لا اقل توحید عملی و توحید اعتقادی و توحید زبانی را داشته باشید.

اما در مورد توحید یکی از بخشهای توحید، توحید عملی است. توحید به معنی یکی کردن است و توحید شرط دارد چون ممکن است انسان فقط یک خدا را بشناسد و آن فرعون باشد و خدای دیگری را قبول نداشته باشد و یکی دیگر یک خدا را بشناسد و آن اربابش یا رئیس اداره‌اش باشد. پس توحید شرط دارد. که در همان روایت، حضرت علی بن موسی الرضا فرمود: «بشروطها و انا من شروطها» یعنی امام رضا صراط مستقیم است و از داخل این صراط مستقیم باید عبور کرد. شروط توحید، همین چهارده معصوم هستند. یعنی ما باید اعمالمان را صد درصد با اعمال معصومین تطبیق دهیم، تا در صراط مستقیم باشیم. در راه خدا باشیم. اگر یک سر سوزن از اعمال ما با اعمال ائمه اطهار در حد افراط یا تفریط باشد، مؤحد نیستیم و آن حدیث که گفته شد، کسی که مؤحد شد از عذاب ایمن است، مربوط به این شخص نمی‌شود. اگر در عبادت در حد افراط و تفریط

بودید، از صراط مستقیم خارج است. اگر ائمه عبادتی را کرده‌اند تو هم باید همان را بکنی و اگر نه، که اگر مثلاً از اوّل شب تا صبح در رکوع بودی و ائمه این کار را نکرده باشند از صراط مستقیم خارجی و منظور از این مسأله این است که در حالت ظاهری عبادت تو مثل ائمه باشیم والاّ اینکه پیامبر در نمازشان چه حالت توجّهی داشته‌اند و ما نمی‌توانیم آن طور باشیم و شاید آن را هم از ما نخواستہ باشند. ولی در ظاهر پیامبر می‌فرمایند: «صَلُّوا کَمَا رَأَيْتُمُونِي صَلِّي» توجّهات از نظر معرفت، به کمالات هر کسی ارتباط دارد. قرآن هم از شروط توحید است. یعنی توحید را باید از قرآن یاد گرفت. خدای تعالی در قرآن درباره وحدانیّت پروردگار می‌فرماید: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»<sup>(۱)</sup> اگر در بالا و پائین (یعنی هر چه هست) خدایانی می‌بودند غیر از خدا، همه چیز فاسد می‌شد.

یکی دیگر از مراحل توحید که خیلی هم مهمّ است این است که انسان بتواند فکرش را به مقام توحید برساند، یعنی فکرش را با فکر علی بن ابیطالب یکی کند. فکرش را با حقایق و حقّ و حقیقت یکی کند. چون هر فکری که با حقیقت یکی نباشد از توحید دور و



دوگانگی است. در مورد تمام حقایق هم این مسأله صدق می‌کند. مثلاً علم خدا، رافتش و سائر صفاتش را باید با صفات خود یکی کند و همه آنها باید با فکر علی بن ابیطالب یکی باشد.

بعد از این مرحله مقام والای خلوص است که باید به آن رسید. شاید بیست و پنج مرحله باید طی شود تا به آن برسیم که در آنجا فکر انسان با فکر ائمه اطهار یکی می‌شود در دعاها زیاد بگوئید: «اللهم ارنی الاشياء كما هی» خدایا اشیاء را همان طور که هست به من نشان بده که این مرحله بالائی است و حتی کمّالین و اولیاء خدا هم کمتر آنگونه‌اند که حقایق اشیاء را همان طور که هست بشناسند، فکرشان همان طور باشد که همه اشیاء را آن طور که هست بشناسند. این یک توحید کامل است.

امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً» اگر همه پرده‌ها پاره شود در یقین من تغییری بوجود نمی‌آید و انسان باید در همین دنیا در مورد حقایق اشیاء به حقّ الیقین برسد.

بالاترین و مرتفع‌ترین نقطه‌ای که انسان باید به آن برسد توحید است و تمام مراحل تزکیه نفس و کمالات روحی برای همین است و تمام وجود انسان و تمام سلولهای انسان یک خدا داشته باشد، یک



محبوب داشته باشد، یک حقیقت را بشناسند و به یکجاستگی باشد، این شخص به کمال خواهد رسید. بیائید موحد شویم. البته به این آسانیه انسان موحد نمی شود. باید خدا را واحد و صاحب همه چیز دانست و حاکمیت خدا را حفظ کنیم و حاکمیت پروردگار هم در همین است که انسان دست از پا خطا نکند و در صراط مستقیم باشد و محبت خدا آنچنان در قلبش رسوخ کرده باشد که اگر میلیونها تومان پول به او بدهند با آنکه او در کمال نیاز و احتیاج به آن پول است، حاضر نباشد دست از خدا بکشد.

«کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل فی حصنی امن من عذابی» شما اگر وارد این حصار شوید از عذاب الهی که سهل است، بلکه عده ای را هم از عذاب نجات خواهید داد. اگر انسان به حد اخلاص برسد زبانش زبان حکمت می شود و ینابیع حکمت از قلبش به زبانش جاری می گردد.



### سؤال شصت و پنجم:

معنای این روایت که فرموده‌اند:

«بِنَا عِبْدَ اللَّهِ» چیست؟

پاسخ ما:

این روایت را به این عبارت من ندیده‌ام ولی از خاندان عصمت مکرّر به همین مضامین علماء نقل فرموده‌اند و معنی آن این است که سرتاسر عالم هستی چه عبادت تکوینی شود و چه تشریعی همه‌اش به وسیله خاندان عصمت و طهارت است. اگر خورشید و ماه روی یک مدار گردش می‌کنند، بواسطه اینها است. اگر همه اشیاء عالم تسبیح و بندگی خدا را می‌کنند که «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ



الْأَيْسَحِ بِخَمْدِهِ»<sup>(۱)</sup> به وسیله خاندان عصمت است.

اگر ذوی العقول عالم که شامل ملائکه و انسان و جنّ می شود، خدا را می شناسند، بوسیله خاندان عصمت است. اینها معلّم واقعی همه ذوی العقول عالم هستند.

پس ما و ملائکه و اجنّه با علم و معرفتی که از طریق این خاندان یاد گرفته ایم، خدا را عبادت و بندگی می کنیم این است معنی «بِنَا عِبِدَ الله».



### سؤال شصت و ششم:

معنی اینکه انسان قبل از این عالم  
در عالم ذر بوده و بعد باید به این  
جهان بیاید چیست و در خصوص  
حدیث زیر توضیح بفرمائید: «تَنَاقَحُوا  
تَكَثَّرُوا اِنِّیْ اَبَاهِیْ بِكُمُ الْاَمَمِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَلَوْ  
(۱) بِالسَّقَطِ».

پاسخ ما:

ترتیب آمدن دنیا طبق روایات این طوری است که خداوند ارواح



را در عالم ارواح خلق فرموده و بعد عالم ذر را خلق کرده و ارواح در آن عالم به بدن کوچکی که ماکت همین بدن است قرار داده و بعد یک مادر و پدر وقتی ازدواج می‌کنند، نطفهٔ فرزند از مادر و پدر در شکم مادر منعقد می‌شود. در چهار ماهگی که بدنش کامل شد، یکی از ارواح عالم ذر را وارد این بدن می‌کنند. حالا در روایت دارد: «تَنَكَحُوا كَثْرًا اِنَّ اِبَاهِي بِكُمْ الْاَمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ بِالسَّقَطِ» پیغمبر اکرم فرمود: نکاح کنید تا زیاد شوید من روز قیامت به شما مباحات می‌کنم «ولو بالسقط» یعنی ولو به اینکه بچه سقط شده باشد. بنابراین اگر بچه سقط شد نگوئید حساب نمی‌شود.

آیا این با کنترل جمعیت منافات دارد یا نه؟ این دستور به نحو استحباب است و واجب نیست، مستحب است، همه ازدواج کنند. واجب نیست. یعنی اگر مرد و یا زن به حرام نمی‌افتند واجب نیست که ازدواج کنند و علاوه بر اینکه پیامبر اکرم فرموده: ازدواج کنید، بعید نیست که مربوط به صدر اسلام بوده که در آن وقت لازم بوده تعداد مسلمانان زیاد باشد، در این زمان هم اگر مفسده‌ای پیش نیاید اشکالی ندارد که ازدواج نکنند.



### سؤال شصت و هفتم:

«الاسلام يجب ماكان قبله» اگر کسی در ابتدای بلوغ شناخت کاملی از اسلام نداشته و اعمال خود را به طور کامل انجام نداده و پس از مدّتی متوجّه شده.

آیا حالا باید تمام اعمال قبلی را انجام دهد؟ اگر پاسخ مثبت است این حکم با این مسأله که اسلام پاک‌کننده





مسائل قبلی است «الاسلام یجب ماکان قبله» و اینکه دین اسلام آسان است چگونه است؟

پاسخ ما:

گاهی می شود نماز قضائی مانده باید بخواند روزه هایش را بگیرد. این روایت «الاسلام یجب ماکان قبله»<sup>(۱)</sup> می خواهد بگوید اگر کسی مسلمان شد، کارهائی را که در زمان مسلمان نبودنش انجام داده جبران می کند. اسلام پاک کننده کافری است که اعمال کفرآمیزی در زمان قبل از اسلامش روی نادانی انجام داده و اسلام آنها را جبران می کند. والا نمی شود که یک مدّتی کسی فاسق باشد و بعد بیاید و توبه کند و یا شهادتین بگوید همه گناهانش پاک شود و بگوئیم: «الاسلام یجب ماکان قبله» ولی قرآن می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا»<sup>(۲)</sup> اگر کافر شدنشان، چند دفعه تکرار شد، خدای تعالی دیگر ایمان آنها را قبول نمی کند.

۱ - بحار الانوار جلد ۶ صفحه ۲۲.

۲ - سورة نساء آیه ۱۳۷.



### سؤال شصت و هشتم:

بهشت زیر پای مادران است و  
بهشت زیر سایه شمشیرها است این را  
توضیح دهید. آیا این دو با هم مغایرت  
ندارد؟ «الجنة تحت اقدام الامهات» و «الجنة  
تحت ظلال السيوف».

پاسخ ما:

درست است و هر دو حدیث در روایت هست. منظور از «الجنة  
تحت اقدام الامهات»<sup>(۱)</sup> یعنی بهشت زیر پای مادران است. مطلب این

---

۱ - مستدرک جلد ۱۵ صفحه ۱۸۰ از قطب راوندی، «عن النبی انه قال: الجنة

طور باید عنوان شود که ای مسلمان آیا بهشت را می خواهی یا خیر؟ اگر بهشت را می خواهی به مادرت خدمت کن. حتّی کف پایش را تمیز کن و ببوس و تا این حدّ احترام کن. پس یک راه بدست آوردن بهشت، احترام به مادر است. این معنایش چیزی بیشتر از این نیست. من گاهی به بعضی از جوانها می گویم خوش بحال شما که مادر دارید چون بهترین عبادتها خدمت به مادر است و بهترین عبادتها بعد از خدمت به مادر خدمت به پدر است. این جمله بهشت زیر پای مادر است خیلی تعبیر لطیفی است. یعنی می خواهی به بهشت بروی سرت را بگذار روی زمین و مادر پایش را روی صورتت بگذارد تا این حدّ در مقابل او تواضع کن. می خواهی به بهشت بروی کفش مادرت را در بیاور تمیز کن و بگذار جلویشت. می خواهی به بهشت بروی «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَلَا تَنْهَزُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»<sup>(۱)</sup> یعنی به مادر و پدر أف نگو و آنها را نرنجان و با سخن خوب با آنها حرف بزنی. این جمله را دقّت کنید. خیلی خدای تعالی لطیف بیان کرده است. «أف» نگو. به او نگو «أف» تو چقدر حرف می زنی! مادرت پیر شده کسی را هم ندارد دلش تنگ است و آفتاب لب بام است و مشرف به مرگ

تحت اقدام الامّهات».

۱ - سورة اسراء آیه ۲۳.



است. دلش تنگ است، جوان رعنائی دارد، از کار برگشته زندگی خوبی خدا به او داده از صدقه سر همین مادر، مادر تکیه کرده، می‌گوید: پسر من بیا اینجا می‌خواهم با تو صحبت کنم. نگو «اُف» مادر حالا من خسته‌ام از اداره آمده‌ام و نمی‌توانم حرفت را گوش دهم. به همسرت نگو حال که مادرم می‌خواهد برود خانه دیگران کلفتی کند بیاید خانه خودمان کار کند. نگو مادرم من تو را به عنوان یک کارگر در خانه‌ام آورده‌ام. مادر و پدری که از کفار بودند پیغمبر اکرم ( ) دستور می‌فرمود که به آنها محبت کنید. در این آیه نمی‌فرماید که اگر مادر مسلمان باشد یا کافر، به او محبت کنید. می‌فرماید که اگر یکی از آنها یا هر دوی آنها به حدّ پیری رسیدند «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍ» دو زانو بنشین جلوی آنها و بگو پدر جان هر چه می‌خواهی بگو، مادر جان هر چه می‌خواهی بگوئی بگو و حرف‌هایت را بزن. بگذار آن قدر بگوید تا سبک شود. «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍ وَلَا تَنْهَرْهُمَا» اینها را از خودت نرنجان و دور نکن «وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» حرف می‌سور یعنی خیلی ملایم با آنها بزن.

روایت دارد اگر فرزندی به پدر و مادرش تند صحبت کند، اهل جهنم است. باید خیلی با ملایمت و با ادب نسبت به پدر و مادرش سخن بگوید و رفتار نماید، البته اول مادر. چون مادر حقش زیادتر است. در انعقاد نطفه با پدر شریک است و بعد هر چه فرزند دارد مال



مادر است. یعنی ماه در شکم تحملش کرده و بعد هم دو سال شیرش داده و بعد هم یک حرف و دو حرف بر زبانم بیدار نشست و گفتن آموخت، خفتن آموخت تا آخر آن اشعار که گفتن آموخت، رفتن آموخت بنابراین منظور از «الجنة تحت اقدام الامهات» بهشت زیر پای مادران است این است که اگر بهشت را می‌خواهی احترامش کن. اما «الجنة تحت ظلال السيوف»<sup>(۱)</sup> بهشت زیر سایه شمشیرها است. یعنی اگر دشمنان به شما هجوم آوردند، اگر شما دست روی دست گذاشتی و از خودت دفاع نکردی و کشته شدی به جهنم می‌روی و خدا مؤاخذه‌ات می‌کند که چرا از خودت دفاع نکردی و به پا نخواستی؟ باید شمشیر بکشید همان طور که در جنگها روش پیغمبر اکرم بوده و همان طور که روش همه خوبان دنیا بوده است. حتی روش عقلاء دنیا هست. اگر یک دزدی نصف شب هجوم بیاورد، شما هر چه قدرت داشته باشی از خودت دفاع می‌کنی، دفاع کن و تن به ظلم نده. زیرا روایت دارد ظالم همان مقداری که در روز قیامت مؤاخذه می‌شود گاهی مظلوم هم همان مقدار مؤاخذه می‌شود از امام می‌پرسند: مظلوم چرا؟ می‌فرماید: به خاطر اینکه این ظالم را



مظلوم درست کرده وقتی که هر چه به شما گفتند درست یا نادرست، گفتید: بله درست است. چشم قربان. دائماً چشم قربان گفتید این بت را درست کردید و حالا مسلط بر شما شده است. حال که مسلط شده ظلم می‌کند. شما خودتان این ظالم را درست کرده‌اید و لذا در ظلم او شریکید. به هر حال این حرفها را زمان طاغوت زیاد و خیلی تند می‌گفتیم و فردایش هم ما را به ساواک می‌بردند که چرا تو این حرفها را زدی. ولی حالا باید کمتر این حرفها را زد و انشاءالله امیدواریم که در هیچ اداره‌ای در هیچ تشکیلاتی و در هیچ حکومتی ظلمی وجود نداشته باشد تا انسان بگوید که چرا ظلم می‌کنند. پس معنای «الجنة تحت ظلال السيوف» و «الجنة تحت اقدام الامتهات» درست است.

### سؤال شصت و نهم:

از امام صادق نقل شده که  
فرمود: «لاتنال شفاعتنا من كان مستخف  
بالصلوة» مستخف نماز چه کسی است  
به عبارت دیگر استخفاف نماز به چه  
چیز است؟

پاسخ ما:

این روایت هم با مقدماتی نقل شده است و هم مستقلاً نقل شده  
است. مستقلاً همین طوری است که ایشان نوشته‌اند امام صادق



به حضرت موسی بن جعفر فرمود: پسر من شفاعت ما به کسی که نماز را خفیف و سبک بشمارد نمی‌رسد. <sup>(۱)</sup>

در روایتی که با مقدّماتی نقل شده است این طور آمده که «ابی بصیر» می‌گوید: بعد از رحلت امام صادق بر «امّ حمیده» همسر آن حضرت وارد شدم تا به او تسلیت وفات امام صادق را عرض کنم او گریه کرد من هم با او گریه کردم سپس گفت: ای ابی بصیر اگر می‌دیدی حضرت صادق را دم مرگ. چیز عجیبی دیده بودی آن حضرت چشمش را باز کرد و فرمود: تمام اقوام و فامیل مرا جمع کنید (طبعاً آنهایی که از اقوام و نزدیکان ایشان در اطرافشان جمع شدند همه از سادات بودند) وقتی که آنها را حضرت دور خودشان دیدند و ما به آن حضرت گفتیم همه را جمع کرده‌ایم، این جمله را به آنها در حالی که به آنها نگاه می‌کردند فرمودند. این اصل سند حدیث است و روایتش بسیار صحیح و خوب است.

«مستخفّ بالصلوة» در واقع مستخف به خدا است. چون وقتی انسان چیزی را پست می‌شمارد، فقط همان چیز را پست شمرده است، ولی گاهی آن چیزی که پست شمرده وابستگی به چیز دیگری دارد



که این پست شمردن سبب پست شمردن آن می شود. در همین حکومت گاهی می شود انسان یک پاسدار یا پاسبان را به خاطر اینکه این آقا پسر فقیر محمد است و با پدرش هم دعوا داشته است حالا این جوان را پست می شمارند این زیاد اهمیّت ندارد ولی گاهی می شود که به خاطر این شغلش او را پست می داند و می گوید تو نوکر شده ای و از این جهت او را پست می شمارد.

در اینجا کار خیلی بالا می گیرد و معلوم است این شخصی که این حرف را زده است ضدّ انقلاب است و مخالف نظام است و مسأله خیلی بزرگ می شود، به عنوان دیگری تلقّی می گردد.

گاهی ما نماز را در اثر تنبلی و بی حالی اهمیّت نمی دهیم و فعلاً توجّه به اینکه این نماز امر الهی است نداریم و می گوئیم: نماز می خوانیم ولی زیاد ارتباطش را فکر نمی کنیم. اما اگر به ارتباطش فکر کردیم. این نماز رکن دین است، این نماز امر الهی است. این نماز سخن گفتن و ارتباط با پروردگار است و ملاقات با حضرت حقّ است اگر این طور فکر کردیم و باز هم به آن بی احترامی کردیم، اینجا در واقع به خدا بی اعتنائی کرده ایم و در اینجا کار خیلی سخت می شود، چون به تمام اسلام بی اعتنای کرده ایم. نسبت به امر الهی مستخفیم.



قبلاً هم گفته‌ام که خدا را در صف گذاشته‌ایم. وقتی که نوبت خدا می‌شود باز او را آخر صف می‌گذاریم. گاهی برای خود من پیش آمده است که در دفتر کانون نشسته‌ام و اذان می‌گویند ممکن است دل من زیر و رو می‌شود که چه کار کنم تا از دست این چند نفر رفقائی که از راه دور آمده‌اند و تازه رسیده‌اند و بعد از ظهر هم می‌خواهند بروند چه طور فرار کنم و ناراحتم. این طور نماز انسان به آخر وقت می‌افتد. ولی گاهی می‌شود که خوشحال هم هستم که چند نفر از دوستان آمده‌اند و من عذری دارم که نمازم را بعداً بخوانم و بسیار خوشحال هستم و اطالۀ کلام می‌دهم، خودم هم حرف می‌زنم، وقت‌گذرانی می‌کنم، یا اگر اینها هم نباشد سرم را به چیز دیگری گرم می‌کنم. این یک نوع تأخیر انداختن است و آن یک نوع عقب انداختن نماز است.

فرد اوّل مستخفّ به نماز نیست و ناراحت هم هست و خیلی هم اصرار به نماز اوّل وقت دارد ولی فکر می‌کند که خدا گفته است مؤمن را احترام کن و کاری که مربوط به من است را تأخیر بیندازی مسأله‌ای نیست.

مثلاً در صف مغازه‌نوائی، شخص بزرگی نوبتش رسیده است، ولی خودش نوبتش را به کس دیگری می‌دهد. ولی گاهی هست که

شما او را عقب می زنید و نوبتش را به دیگری می دهید، این دو با هم فرق می کند.

آنجا که امام صادق فرموده است: کسی که مستخفّ به نماز باشد، شفاعت ما به او نمی رسد. آن کسی است که واقعاً مستخفّ به نماز با توجّه به ارتباطش با پروردگار و اینکه نماز ملاقات با پروردگار است و اینکه این امر الهی است، باشد. کسی که این قدر خدا و ائمه را پست کند، طبیعی است که به شفاعت آنها نمی رسد. ولی اگر روی تنبلی و بی حالی باشد (که نباید اینها هم باشد) معلوم نیست که خاندان عصمت این شدّت نظر را نسبت به او داشته باشند.

### سؤال هفتادم:

فرق بین علم و فلسفه چیست؟

پاسخ ما:

فلسفه کلمه یونانی است به معنی حبّ الحکمه. ولی فعلاً کلمه فلسفه با حکمت مساوی به کار برده می شود. یعنی در قرآن و در کلمات عربی و در روایات همان کلمه حکمت را گفته اند. در قرآن اصلاً کلمه فلسفه نداریم ولی کلمه حکمت داریم. «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»<sup>(۱)</sup>. فلسفه یک صنعتی است استدلالی مثل ادبیات، یک



بخشش منطق است و یک بخش دیگر به سه قسمت تقسیم می شود. یک قسم الهیات یک قسم فلکیات و یک قسم طبیعیات است. الهیات درباره امور معنوی و شناخت حقایق اشیاء بحث می کند. فلکیات درباره کرات حرف می زند و طبیعیات هم در مورد طبیعت است، هم طب را شامل می شود و هم مثلاً زلزله در اثر چه چیزی واقع می شود و امثال اینها. این دو بحث را فلاسفه جدید به کلی از بین برده اند. فلاسفه قدیم می گفتند این آسمان بنای ضربی زده روی کره زمین است و اگر حتی پیامبر به آسمان بخواهد برود خرق و التیام لازم می آید یعنی یکی باید آسمان را پاره کند و بعد دیگری آن را بدوزد و می گفتند معراج جسمانی درست نیست.

مثلاً می گفتند زمین مرکز تمام منظومه است و تمام منظومه ها و کرات دور زمین می گردد یعنی همان چه که به چشم انسان می آید. طبیعیاتش هم تا حدی همین طور است حکمت بوعلی و حکمت حکیم مؤمن جزء فلسفه بوده که فلان دارو به چه درد می خورد؟ و فلان حرکت مربوط به چیست؟ و زمین چه خاصیتی دارد؟ اعماق زمین در چه وضعی است و بخارات چطور در زمین جمع می شود و یک دفعه بیرون می آید و زلزله بوجود می آید. این مطالب با تحقیقات جدید در خیلی قسمتها بهم خورده. با الهیات فلسفه هم عرفا و صوفیه صد درصد مخالفند. یعنی ملای رومی با صاحب



کتاب «اسفار» مخالف است و محی الدین عربی با فلاسفه مخالف است. یا افرادی از عرفا بودند سهروردی، شیخ محمود شبستری و امثالهم با فلاسفه صد درصد مخالفند. حتی ملاّی رومی می گوید:

**پای استدلالیان چوبین بود**

**پای چوبین سخت بی تمکین بود**

یا عطار می گوید:

**کاف کفرای جان بحق المعرفة**

**خوشرم آید ز فاء فلسفه**

پای چوبین یعنی پای فلاسفه، قدرت و ارزش ندارد و می گویند غزالی چون از عرفا بود و بوعلی سینا از فلاسفه بود، درباره بوعلی سینا گفت: ما هر چه از کمالات انسانی بالا رفتیم و به مقاماتی رسیدیم، این کور هم با عصای علم و فلسفه آمد. می خواست در عظمت بوعلی بگوید که این شخص کور از معنویت است و در اواخر هم مرحوم سیّد احمد کربلائی که از عرفا بوده، با مرحوم کمپانی که از فلاسفه بوده، بحثهای زیادی کرده اند که ما سابقاً به عنوان مکاتبات یادداشت می کردیم و اخیراً چاپ شده است.

علم هم هر چیزی است که انسان صد درصد به آن یقین پیدا کند. توضیح علم و ظنّ و شک و وهم، هم این گونه است. علم صد درصد

است. ظنّ، هفتاد و پنج درصد است. شک پنجاه درصد است. وهم هم بیست و پنج درصد است. درباره هر چیزی علمی هست. درباره خدا علم داریم. درباره پیامبر علم داریم. در بعضی مسائل علم داریم. منجمله علوم مختلفی که هست از قبیل علوم پزشکی و ریاضی و غیره. که در مورد علم گاهی اتفاق افتاده. در روایات اسم آن علم را برده‌اند، مثلاً علم طب را گفته‌اند تعلیم بگیرید یا «تعلّم العربیّة» علم عربی را یاد بگیرید. ولی مثلاً «طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم و مسلمة» طلب علم واجب است بر هر زن مسلمان و مرد مسلمان. یا داریم کسی که دنبال علم برود، خدای تعالی به ملائکه دستور می‌دهد بالهایشان را پهن کنند، زیر پای طالب علم. علمی که واجب است و این همه ثواب دارد، قطعاً باید بگوئیم همان علمی است که پیامبر اکرم خودش بیان فرموده. یک روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد و دید یک نفری نشسته و مردم دورش جمع شدند. حضرت فرمود چه خبر است گفتند: «عَلَّامَه»، شخصی آمده که خیلی عالم است. (الان هم اگر چنین فردی پیدا شود از یک مرجع تقلید بیشتر قبولش داریم.) او از تمام مردم به اشعار زمان جاهلیّت و عرب آشناتر است. دوّم انساب عرب را از همه بهتر می‌داند. اگر می‌گفتی پدرم چه کسی است او پدرها را تا حضرت آدم می‌شمرد. حضرت فرمود: «أَنَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ» علم سه تا است. علمی که از نظر دین و



پیامبر و اسلام ارزشی دارد و من اثبات می‌کنم که همین سه علم ارزش الی الابد دارد. بشر را تا آخر می‌بیند، می‌فهمد که این سه علم است که ارزش دارد: اول: اصول اعتقادات، دوم: علم تزکیه نفس، سوم: علم به احکام اسلام و دین. این سه چیز است که ارزش دارد. چون هر علمی را که شما داشته باشید ولو پرفسور هم که باشید تالب قبر با شما هست، داخل قبر دکتر و مهندس و هر دانشمندی علمش تا همان جا است و دیگر بدر نمی‌خورد. اما این سه علمی که پیامبر فرموده، اینجا بدر می‌خورد. در عالم برزخ بدر می‌خورد. در بهشت بدر می‌خورد و همه جا همراه انسان هست. لذا در معنای این روایت مرحوم شیخ بهائی کتابی به نام «اربعین» دارد و یکی از روایاتی که نقل می‌کند همین روایت است و می‌گوید علم نافع ابدی برای بشر سه تا است «وما سویهن» هر چه غیر از این سه علم باشد «فهو فضل» فضل را برخی به عنوان «زیادی» گفته‌اند که این نیست بلکه به معنای فضیلت است. (۱)

### سؤال هفتاد و یکم:

رسول اکرم در مورد فضائل حضرت علی چه بیاناتی داشتند؟ مطالبی که حضرت علی در آخرین لحظات زندگیشان که به صعصعه عرض کردند، چه مطالبی بود؟

### پاسخ ما:

در کتب شیعه و سنی آمده که روزی برای پیامبر اکرم پرنده‌ای یا یک مرغی را طبخ کرده بودند و خدمت ایشان آوردند رسول اکرم دست مبارکشان را به آسمان دراز کردند و گفتند: پروردگارا محبوبترین کس نزد خودت را برسان تا با من هم غذا شود. خداوند

علی بن ابیطالب را فرستاد. <sup>(۱)</sup> (اینها را که نقل می‌کنم از شیعه و سنی نقل شده است.)

در حدیث دیگر که باز سنی و شیعه نقل کرده‌اند که در جنگ خبیر رسول اکرم فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و پیامبر او را دوست دارند و او هم خدا و پیامبر را دوست دارد.

بعضی از منافقین می‌گفتند که خدا کند پیامبر اشتباه کند. خیلی این حرف فضیلت است، به اصطلاح، کسی که پرچم را فردا به دستش دهند، باید سالم باشد. فردا صبح علی هم نبود رسول اکرم فرمودند: علی کجا است؟ گفتند: چشمشان یک مقدار ناراحتی داشت و درد می‌کرد. رسول اکرم فرمودند: بروید بگوئید بیاید. مقداری از آب دهانشان را به چشم علی بن ابیطالب مالیدند و پرچم را به دست ایشان دادند و جنگ خبیر را فتح کردند. <sup>(۲)</sup> و بزرگترین فضیلت آن است که انسانی محبوبترین فرد در نزد خدا باشد.

آن قدر روایات و آیات در فضیلت علی بن ابیطالب داریم که

۱ - بحارالانوار از ترمذی و غیره این حدیث را در جلد ۳۸ صفحه ۳۵۱ نقل می‌کند.

۲ - بحارالانوار جلد ۲۱ صفحه



یکی از علمای اهل سنت می نویسد: سبب آیه در فضیلت علی بن ابیطالب وجود دارد که در رأس آنها آیات سوره «هل اتی» است «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا فَوْقَهُمْ اللَّهُ»<sup>(۱)</sup> تا اینجا خیلی فضیلت نیست. مهم نیست. شاید غیر علی بن ابیطالب هم این کارها را بکند، یتیم و فقیر و اسیر را غذا بدهد. به خاطر خدا. اما این وعده های الهی «فَوْقَهُمْ هُمُ اللَّهُ» را توجه کنید. وقتی این آیه درباره علی نازل شد، جوان بود. زنده بود. وقتی خداوند او را از بستر نجات داده، در بهشت جای داده چه و چه... ایشان نباید تا آخر عمر گناه کند. اصلاً نباید منحرف شود. خیلی از افراد بودند در زمان پیامبر اکرم حتی پیامبر خیلی ها را به بهشت بشارت داده بودند، مثل طلحه و زبیر، اینها پلیدترین افراد شدند. اما در قرآن دقت کنید. روز قیامت بیاید، این معصومین اهل عذاب نیستند. در بهشت می روند و بهترین جای بهشت مال آنها است. این علامت عصمت است. یعنی تا یک فرد، معصوم نباشد نمی شود چنین حرفی درباره او زد. آیات عجیبی برای علی نازل شده. اهل سنت می گویند سبب آیه تنها در فضیلت یک نفر نازل شده و آن علی بن ابیطالب است.



پیغمبر اکرم می فرماید: «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» علی جان من است. پیامبر اکرم مثل ما تعارفی نبوده اند، آن هم در قرآن بیاید و خداوند تصدیق بکند. ما به هر کسی بگوئیم جانم، با او دشمن هستیم می خواهیم چیزی گفته باشیم، می گوئیم جانم. اینجا پیامبر است. علی ( ) است.

خدا تصدیق می کند که می فرماید: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»<sup>(۱)</sup> جان خودمان را دعوت می کنیم. در دعای ندبه می خوانیم: «لَحْمِكَ مِنْ لَحْمِي وَدَمِكَ مِنْ دَمِي وَسَلْمُكَ سَلْمِي...» ای علی گوشت تو از گوشت من است و خون تو از خون من است و تسلیم و سلم در مقابل تو سلم با من است. جنگ با تو جنگ با من است و ایمان همان طور که در گوشت و پوست و خون من مخلوط شده، در خون و پوست و گوشت تو هم مخلوط شده است. «وَلَوْلَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ لَمْ يَعْرِفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي» اگر تو ای علی نبودی، مؤمنین بعد از من شناخته نمی شدند، چون همه مسلمانند. یک امتحان پیش می آید. «ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ الْآسِيعَةَ يَا الْآثَلَاثَ» همه سستی کردند، مگر سه نفر، سلمان، ابوذر، مقداد، البته غیر از بنی هاشم، اقوام نزدیک آنها از این روایت جدا هستند. مثل امام حسن و امام حسین ( ) و فاطمه زهرا (سلام



الله علیها). بقیه از اصحاب، همه مرتد شدند. به هر حال یک مرحله از ارتداد را پیدا کردند. بالاخره حالات علی را صعصعه چنین نقل می‌کند: وقتی بر علی بن ابیطالب وارد شدم، به صورت علی نگاه کردم فرق علی شکافته شده بود و با یک دستمال زردی سر علی را بسته بودند. من نگاه کردم رنگ پوست علی با آن دستمال هیچ فرقی نداشت. این را شما عزیزان بدانید که ائمه اطهار در این دنیا در کره زمین دو بُعد دارند یک بُعد بشری است. یک بُعد الهی است. آن بُعد الهی شان را با خدا باید مقایسه کرد. ولی آن بُعد بشری را باید با بشر مقایسه کرد. آن بُعد الهی شان که در دعا به ما دستور داده شده بگوئیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِحُكَّامٍ يَقُومُونَ مَقَامَهُ لَوْ كَانَ حَاضِرًا فِي الْمَكَانِ»<sup>(۱)</sup> ما یک اولیائی داریم، یک حکامی داریم، یک بزرگانی داریم که آنها جای خدا بودند اگر قرار بود خدا در جایی مستقر شود «مَنْ عَرَفَكُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ». اما در بُعد بشری در همه مسائل مثل سایر مردم بودند.

بعد صعصعه می‌گوید: من نشستم خدمت آقا و سؤالاتی کردم و گفتم: آقا شما بالاتر هستید یا حضرت آدم؟ آیا شما بالاتر هستید یا نوح و ابراهیم؟ شما بالاتر هستید یا حضرت موسی و عیسی؟

حضرت علی همه را جواب می دهند و اثبات برتری خود را می کنند. ولی مثلاً چون معرفتها فرق می کند، ملائی رومی در مثنوی می گوید: وقتی علی عمرو بن عبدود را به زمین زد، عمرو به صورت علی آب دهان انداخت، ایشان بلند شدند و قدم زدند و اینها را از فضائل علی ( ) می داند. او می گوید: بعد علی آمد روی سینه عمرو بن عبدود نشست و سر او را جدا کرد. بعدها اصحاب از او پرسیدند: چرا در همان اول، این کار را نکردید و او را نکشتید؟ فرمودند: می ترسیدم نفس من برای خاطر اینکه او آب دهان به صورت من انداخته، به او غضب کرده باشد و من به خاطر خدا او را نکشته باشم. عجباً علی و این حرفها؟!

به خدا قسم اگر بعضی از اهل کمال و شیعیان علی را صد سیلی به آنها بزنند، باز برای خدا می توانند کارشان را انجام دهند. آیا علی به خاطر آب دهان انداختن به صورتش تغییر پیدا می کند؟! آن مقام با آن همه بزرگواری را و بالاخره علی را به تاریکی دیده ای، آن شخص ما هستیم که با یک پشت کردن طرف، کنترلمان از دستانمان می رود. برای هوای نفسمان کار می کنیم. علی مظهر پروردگار است.

خود علی می فرماید: شخصی به من فحش داد. گفتم: منظورش یک نفر دیگر ممکن است باشد. علی که نفس امّاره



بالسوء ندارد. شما فکر نکنید علی به مانند ما نفس اماره بالسوء دارد! او بنده خدا است. هر چه به او می گوید انجام می دهد و اگر چه با زحمت توأم باشد!

اولیاء خدا نفس اماره بالسوء ندارند. تا چه برسد به علی ( ) !  
حتی آیه شریفه «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»<sup>(۱)</sup> این مال حضرت یوسف نیست. حضرت یوسف نفس اماره بالسوء نداشته این مال زلیخا است. زلیخا نفس اماره بالسوء دارد. حضرت یوسف نفس مطمئنّه و راضیه و مرضیه دارد. «فَاذْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي»<sup>(۲)</sup> در آن مرحله است. ملای رومی، علی را نمی شناسد.

ما علی را خدا نمی دانیم. از خدا هم جدا نمی دانیم. من با عده ای از علی الهی ها در شام و سوریه برخورد داشته ام. به آنها گفتم شما زیاد درباره علی نمی گوئید. یک چیزی کم دارید و کم می گوئید. گفتند: چگونه؟ گفتم: هر چه تو می گوئی من قبول دارم. منتهی می گویم به اذن پروردگار. کسی او را خلق کرده که تو او را ندیده ای. او گفت: احسنت. گفتم: علی یدالله است. وجه الله است. تمام کارهایش برای خدا است. «از علی آموز اخلاص عمل».

۱ - سورة يوسف آیه ۵۳.

۲ - سورة فجر آیات ۲۹ و ۳۰.

امروز عده‌ای آمدند، به عیادت علی ( ) . شب آخری است که شاید علی در بین مردم به صورت ظاهر باشد، فرزندانش اطرافش نشسته‌اند به فرزندانش سفارشات دارد. «اللّٰه الله فی الجیران اللّٰه فی الصلوة» راجع به همسایگان و به نماز مردم را سفارش می‌کرد «اللّٰه الله فی ذریة نبیکم» ذریه پیامبر را مواظب باشید. مبادا در مقابل چشم شما به آنها ظلم شود. «وانتم تقدرون علی الدفع عنهم»

به آنها آزار و اذیتی برسانند و شما قادر باشید از آنها دفاع کنید و نکنید! این دستورات را به ما می‌گویند که ما کارهایمان را طبق معمول عمل کنیم. طیبی آمد صدا زد به فرزندان علی گفت این شمشیری که به فرق پدرتان وارد شده، مغز سر را مسموم کرده، دیگر امیدی به معالجه نیست. زینب کبری و سایر فرزندان ایشان همه نشسته‌اند. چه حالی پیدا می‌کنند. آقا علی بن ابیطالب با همان حال دارد، موعظه می‌کند. معارف حق را برای صعصعه بیان می‌کند. من بالاتر هستم. به من گفته نشده بود که گندم نخورم اما تمام عمر گندم نخوردم. ولی حضرت آدم در بهشت به او گفتند گندم نخور، ولی خورد. شما بالاتر هستید یا حضرت نوح؟ فرمود: نوح در میان قومش نفرین کرد و ناراحت شد. من این همه اذیت دیدم. ولی نفرین نکردم (واقعاً علی اذیت زیادی کشید خودش می‌فرماید:

«صبرت و فی العین قضی و فی الخلق شجی»



صبر کردم به گونه‌ای که در چشمم خار رفته باشد و در گلویم استخوان فرو رفته باشد. این طور بیست و پنج سال صبر کردم. سه تا جنگ برای علی بوجود آوردند با آن همه عظمت) آقا شما بالاتر هستید یا حضرت ابراهیم؟ می‌فرماید: حضرت ابراهیم عرض کرد: من می‌خواهم دلم آرامش پیدا کند. «يُطَمِّئِن قَلْبِي»<sup>(۱)</sup> امّا من گفتم اگر تمام حجابها گرفته شود بر یقین من افزوده نمی‌شود «لوكشف الغطاء ما ازددت يقيناً» آقا شما بالاتر هستید یا حضرت موسی؟ حضرت فرمودند: حضرت موسی عصا را انداخت ازدها شد و ترسید. ولی من در «ليلة المبيت» جای پیامبر اکرم خوابیدم و نترسیدم شب عجیبی بود که پیامبر اکرم، علی را در جای خود قرار داد. دشمنان با عجله در تاریکی می‌خواستند او را بکشند و به او هجوم آورده بودند. آقا شما بالاتر هستید یا حضرت عیسی؟ فرمود: حضرت عیسی مادرش خادمه مسجد بود. وقتی خواست وضع حمل کند به او گفتند: از مسجد بیرون برو. امّا مادر من در خارج مسجد بود، موقع وضع حمل خداوند او را دعوت می‌کند و به خانه کعبه وارد می‌کند و تولّد من آنجا بود.



### سؤال هفتاد و دوم:

روایت شده است که حضرت علی  
در مسجد کوفه خطبه‌ای خوانده‌اند که  
تمام کلماتش بی نقطه بوده است، آیا  
صحّت دارد یا خیر؟ و اگر صحّت دارد  
خطبه چه نام دارد؟

پاسخ ما:

دو تا خطبه است که از اعجاز علی بن ابیطالب است، که یکی  
به خطبه بی نقطه معروف است و در نهج البلاغه هم نیست. من در

کتابهای مستدرک نهج البلاغه و امام علی دیده‌ام و یک خطبه بی‌الف است که بی‌الف از بی‌نقطه اهمیتش بیشتر است. چون در کلمات عرب «ال» زیادتر از نقطه است. در خطبه بی‌نقطه از حروفی که نقطه ندارد، حضرت علی بن ابیطالب استفاده کرده است. مثل ا، ه، م، د، ر، س، ط،... تقریباً یک ثلث از حروف بی‌نقطه است و از همانها اگر کلماتی درست شد ساده است، البته برای کسی که بنشیند و اینها را با زحمت درست کند، ولی این قضیه در مجلس اتفاق افتاده، چون آنچه در روایت است این است که حضرت علی در مسجد نشسته بودند و یک مرتبه کسی گفت که می‌شود یک سخنرانی بدون نقطه بکنید؟ حضرت هم بلند شدند و یک سخنرانی مفید که در تمام آن خطبه یک دانه نقطه نداشت فرمودند. خیلی مهم است، شما الان یک مرتبه، ده کلمه حرف بزنید و مقید باشید که در آن یک نقطه هم به کار نبرید، نمی‌توانید، تا چه رسد به یک خطبه طولانی حدود دو صفحه. مهمتر از این، خطبه بدون الف است. «ال» در کلمات عرب بسیار زیاد است. اکثر کلمات «ال» دارد. مثل الحمد لله رب العالمین و حضرت بدون «ال» تمام خطبه را خوانده‌اند. اسم خاصی هم ندارند، یکی به خطبه بی‌نقطه و دیگری به خطبه بی‌الف، معروف است.



### سؤال هفتاد و سوم:

ما در کتابها مخصوصاً کتابهای تاریخ داریم که بعد از پیغمبر اکرم ابوبکر به خلافت رسید. پس چطور ما شیعیان می گوئیم که علی بن ابیطالب اول خلیفه است. لطفاً اگر می شود برای بنده توضیح دهید.

پاسخ ما:

کتابهای تاریخ خلافت ظاهری را نوشته اند و البته کتابهای تاریخ اهل سنت این مطلب را نوشته اند که بعد از پیغمبر ابوبکر به خلافت



رسید (این مسأله را شیعه نمی تواند قبول کند و الا شیعه نیست و فرق شیعه و سنی در همین است که شیعیان می گویند، اولین خلیفه پیامبر، علی بن ابیطالب است و اهل سنت می نویسند که اول خلیفه پیغمبر، ابوبکر است) در کتب تاریخی شیعه آنچه که نوشته شده است شاید خلافت ظاهری بوده است، از نظر ظاهر ابوبکر خلیفه شد. مثل یک رئیس جمهوری که به هر وسیله ای چه حقش باشد و یا حقش نباشد، رئیس جمهور یا شاه می شود. یا ریاستی را می گیرد. گاهی ممکن است این ریاست را با زور و فشار و ظلم بگیرد و گاهی ممکن است روی حقش و عدالت بدست آورد.

چیزی که شیعه می گوید این است که حق خلافت، مطلقاً متعلق به علی و یازده فرزندش می باشد و دلائلشان را هم اقامه می کنند و دلائل هم خیلی متقن است. به طوری متقن است که بعضی از اهل سنت هم این دلائل را قبول دارند. ممکن است بگوئید چطور می شود کسی سنی باشد و قبول داشته باشد که خلیفه بلا فصل علی بن ابیطالب است؟

من خودم برخورد کرده ام که آنها می گویند؛ درست است که علی بن ابیطالب در علم دین و معارف از همه مقدم بود و خلیفه پیغمبر اکرم بود و امام هم هست و ما هم او را قبول داریم، ولی در مسأله



سیاست علی بن ابیطالب زیاد وارد نبود و دین هم از سیاست جدا است. لذا در سیاستمداری و حکومت، ابی بکر و عمر و عثمان مقدم بودند، ولی در معنویات و دین علی بن ابیطالب از همه برتر هستند، اگر کسی مدرک بخواند کتاب نهج البلاغه که سنی ها خیلی آن را شرح داده اند، می باشد. یکی از شارحین نهج البلاغه ابن ابی الحدید است که سنی است. دیگری شیخ خیاط است که شرح مختصری بر نهج البلاغه دارد و در مقدمه نهج البلاغه اش می گوید که «علی افضل الصحابه بلا استثناء و اشجعهم مراء» علی بهترین صحابه است، بدون استثناء و شجاع ترین آنها و با تقواترین آنها است، بدون شک. اما اگر سیاستش هم مثل علمش می بود، خلیفه بلا فصل پیغمبر بود. سیاستش آن طور جالب نبود (به گفته آنها).

روزی حضرت امیر با یکی از اصحاب پیامبر شوخی کرد، او گفت که آقا اگر شما این شوخی ها را نمی کردید و این حرفها را نمی زدید، خلافت را از دستتان نمی گرفتند. باید یک آدم بداخلاق غلیظ القلبی باشد، تا بتواند بر این مردم بی عاطفه غلیظ القلب حکومت کند بسیار باید صورت درهم کشیده ای داشته باشد و به اصطلاح قاطعیت قاتلانه و کشنده داشته باشد. دل رحم بودن و اظهار محبت کردن و دست به سر بچه یتیم کشیدن منافات با میر غضبی که



مردم احتیاج دارند، دارد. چون مردم یک عده میرغضب می خواهند تا گوش به حرفش بدهند. آن هم در صدر اسلام که مردم همه خونخوار بودند و بچه های خودشان را با دست خودشان زیر خاک می کردند. لذا آن سیاست را علی بن ابیطالب اظهار نمی کرد و اسلام هم اینچنین اجازه ای نمی داد و خود پیامبر هم این طور نبودند. بلکه «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»<sup>(۱)</sup> و مهربان بودند.

بنابراین خلافت، حقّ علی بن ابیطالب است به خاطر داشتن تمام علوم قرآن و به خاطر عصمت و به خاطر اینکه پیامبر او را از جانب خدا به خلافت تعیین کرده است. این سه موضوع دلیل بر خلافت علی بن ابیطالب است که هیچ کدام را آنها نداشتند و این هم تهمت به علی بن ابیطالب است که می گویند تو سیاست نداشتی. سیاست اسلامی همان است که علی بن ابیطالب داشته است و دلائلش مفصل است.

---

۱ - سورة انبیاء آیه ۱۰۷.



### سؤال هفتاد و چهارم:

آیا حضرت علی با حضرت  
جبرئیل ارتباط داشت؟

پاسخ ما:

بله حضرت جبرئیل از خدمتگزاران حضرت علی بن  
ابی طالب بود و جبرئیل افتخار شاگردی حضرت علی بن  
ابی طالب را می کرد و روایتی داریم که جبرئیل خودش برای  
پیغمبر اکرم نقل کرده است که یا رسول الله وقتی خدای تعالی من  
را خلق کرد از من پرسید که تو که هستی و من کیستم؟ گفتم: تو، تو  
هستی و من، من هستم. من نمی دانم تو که هستی. حضرت علی آمد  
و گفت بگو: «انت ربّ الجلیل وانا عبدک جبرائیل» تو ربّ جلیل و با عظمت

هستی و من بنده تو جبرئیل هستم. از این روایت می‌خواهد استفاده شود که علی به ملائکه تعلیم خداشناسی داده‌اند. «لَوْلَا مَا عَرَفَ اللَّهُ» اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‌شد. «لَوْلَا مَا عُبِدَ اللَّهُ» اگر ما نبودیم خدا بندگی نمی‌شد. ارتباط بین حضرت علی و جبرئیل به این صورت است. ارتباط شاگرد و استاد، ارتباط نوکر و آقا و ارتباط بنده و مولا.

شاید منظور ایشان این بوده است که آیا وحی هم بر حضرت امیرالمؤمنین توسط جبرئیل نازل می‌شده است یا خیر؟

وحی دو قسم است: یکی مربوط به شریعت و احکام و معارف و اخلاقیات دین مقدس اسلام که این را جبرئیل از جانب خدا جز بر پیغمبر اکرم بر کس دیگری نازل نکرده است و لذا وقتی که پیغمبر از دار دنیا رفت، این قسمت از وحی قطع شد «انقطع الوحی» اگر در روایت داریم که پس از پیغمبر اکرم وحی قطع شد، منظور این بخش از وحی است و علتش این است که پیامبر اسلام خاتم الانبیاء است و اگر یک حکم غیر از احکامی که بر پیامبر نازل شده است بر علی بن ابیطالب نازل می‌شد، علی بن ابیطالب خاتم الانبیاء می‌شد و یا اینکه علی بن ابیطالب هم پیغمبر بود چون پیغمبر امتیازش بر سایرین این است که او واسطه بین خدا و خلق (در



احکام شریعت) است و حضرت علی اگر یک حکم غیر از آنچه که بر پیغمبر نازل شده است، می آورد و بیان می فرمود، پیغمبر اکرم خاتم الانبیاء نبود و ممکن بود حضرت علی خاتم الانبیاء بشود.

بنابراین وحی به این صورت قطع شد. اما وحی به صورت دیگر لازم نیست که کسی پیغمبر باشد، تا بر او وحی شود. مادر موسی پیغمبر نبود؟ ولی به او وحی شد که می فرماید: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ»<sup>(۱)</sup> مادر موسی با اینکه پیغمبر نبود، ولی بر او وحی می شد. زبور عسل با اینکه پیغمبر نیست، ولی بر او وحی می شود «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ»<sup>(۲)</sup>.

شیطان به اولیائش وحی می کند و در آیات قرآن هست که «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ»<sup>(۳)</sup> شیاطین به اولیاء و دوستانشان وحی می کنند.

۱ - سورة قصص آیه ۷.

۲ - سورة نحل آیه ۶۸.

۳ - سورة انعام آیه ۱۲۱.

### سؤال هفتاد و پنجم:

فضیلت علی بن ابیطالب بر  
تمام صحابه رسول خدا را بیان  
فرمائید؟

### پاسخ ما:

به خدا قسم اگر هیچ دلیلی بر افضلیت علی بر انبیاء و اولیاء  
نباشد، همین که خدای تعالی می فرماید که نام من نام او هم باشد  
همین کافی است و اسم علی که از اسماء اعظم پروردگار است و  
معنایش خیلی بالا و برتر است، بر او گذشته شده است.



روایت است که سیصد آیه بر فضیلت علی نازل شده که اهل سنت نقل کرده و قبول دارند. ولی درباره ابی بکر یک آیه نازل شده که آن را هم بر سر در مسجد مدینه با خط درشت و با افتخار زده‌اند. «ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْهُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيْدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» (۱).

که در آن غار آنچنان دندانهای ابی بکر می لرزید، به خدا قسم یقیناً اگر یکی از شیعیان در کنار پیغمبر اکرم بود نه حزنی داشت و نه ترسی، حتی اگر در خدمت یکی از امامزاده‌ها هم بودیم آرامش داشتیم، تا چه رسد به رسول اکرم ( ).

من زمانی در مکه بودم و با یکی از علما در باب فضیلت علی ( ) بر ابی بکر بحث می کردیم. من گفتم که با بیان این آیه از سورة قرآن این قدر این پیرمرد را ضعیف النفس و ترسو معرفی نکنید و نگوئید او در غار در کنار پیامبر اکرم ترسید و به خود لرزید.

ولی در شجاعت علی همین بس که «ليلة المبيت» در بستر پیغمبر اکرم با آن همه خطراتی که بود خوابید و به خود نلرزید.

## سؤال هفتاد و ششم:

معنای این آیه شریفه «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ»<sup>(۱)</sup> چیست؟

## پاسخ ما:

در ظاهر آیه منظور از «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ» این است که یکی از پیروان واقعی و حقیقی حضرت نوح در توحید و خداپرستی حضرت ابراهیم خلیل بود. ولی روایتی که از باطن آیه شریفه خبر می‌دهد می‌گوید که حضرت ابراهیم وقتی ملکوت آسمانها را دید چشمش به خورشید تابانی که تمام عالم هستی را منور کرده بود

۱ - سورة صافات آیه ۸۳.



افتاد. گفت: خدایا این نور چه کسی است؟ خداوند فرمود این نور علی بن ابیطالب است که او بر همه امام است.

(بیائید مجذوب علی و امام زمان (روحی فداه) و خاندان عصمت و طهارت شوید) این کراتی که دور خورشید به جهت نظم طبیعت می‌گردند و مجذوب خورشیدند، خورشید آنها را می‌کشد و به آنها نظم می‌دهد و آنها را به راه راست طبیعت راهنمایی می‌کند، شما هم اگر یک ذره تمایل نشان دهید علی و امام زمان (ارواحنا فداه) شما را می‌کشند و به مقصد در راه راست می‌رسانند.

علی فرمود که شیعیان ما نمی‌توانند غیر از خوبی، کمالات، سلامتی روح و موفقیت چیز دیگری داشته باشند، به جهت اینکه مجذوب علی بن ابیطالب هستند. هر کس مجذوب علی

نباشد این را بدانید که مجذوب شیطان می‌شود. حضرت ابراهیم گفت: اینها کیانند که مجذوب این نور هستند و مانند ستاره دور این

خورشید می‌چرخند. خدای تعالی فرمود که اینها شیعیان علی هستند عرض کرد که خدایا مرا از شیعیان علی قرار بده، همین

تقاضا همین خواهش او را در صراط مستقیم انداخت زیرا علی صراط مستقیم است. وقتی کسی مجذوب علی شد در صراط

مستقیم است.

خدای تعالی می فرماید: «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا»<sup>(۱)</sup> خورشید در حرکت است، برای اینکه استقرارش را حفظ کند. علی دارد به طرف کمالات حرکت می کند. اگر تو مجذوب علی شدی به آنجا می رسی که علی رسید. یکی از آنها این است که فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغُطَاءُ مَا زِدَّتْ يَقِينًا». علی به مقامی از یقین رسید که اگر تمام پرده ها و حجابهای ظلمانی هر چه هست همه برداشته شود، فرقی برای او نمی کند. تو هم باید این طور باشی.



### سؤال هفتاد و هفتم:

امیرالمؤمنین علی یدالله، اذن  
الله، وجه الله، لسان الله و نفس الله  
است. توضیح بفرمائید؟

پاسخ ما:

خدای تعالی و خاندان عصمت و طهارت صفات و القابی را  
برای حضرت علی فرموده اند که قابل تأمل و تعمق است و درک  
آن شرح صدری می خواهد که بتوان معانیش را فهمید. در قرآن  
شریف خدای تعالی فرموده: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ».<sup>(۱)</sup>

---

۱ - سوره فتح آیه ۱۰.



که در تفاسیر شیعه و سنی است، منظور از یدالله علی بن ابیطالب است.

صراط مستقیم علی است. لسان الله علی است. عین الله امیرالمؤمنین علی است. اذن الله علی است. جنب الله علی است. وجه الله علی است و بالاخره نفس الله علی است. راجع به هر یک از این القاب می توان ساعتها بحث کرد و باز هم ناتمام می ماند.

کتاب وصف تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

قرآن کریم مبالغه نمی کند هر چه واقعیّت است می فرماید. در جائی از قرآن است که خدای تعالی می فرماید: اگر تمام دریاها مرگب شود و بخواهند کلمات خدا را بنویسند آب دریا تمام می شود ولی کلمات پروردگار تمام نخواهد شد.

در جای دیگر قرآن است که می فرماید: اگر هفت دریا ضمیمه کنند باز نمی توانند کلمات الهی را وصف کنند چرا که کلمات خدا تمام نمی شود.

ائمه اطهار فرموده اند که «ما کلمات الله هستیم».



فضائل علی برای ما قابل هضم نیست. چرا که مزاجهای ما خیلی ضعیف است. امام فرموده‌اند که «نحن کلمات الله» چطور می‌توانیم همین جمله را هضم کنیم. مگر علی چه خصوصیات و امتیازاتی دارند که این قدر فضائل درباره‌اش نقل شده است. علی مگر کیست که درباره‌اش فرموده‌اند: یدالله است، مسلماً تعارف نکرده‌اند.

«علی یدالله است».

وقتی ما شخصی را خیلی دوست داریم می‌گوئیم او دست من است یا فلانی چشم من است. در حالی که ما غالباً دروغ می‌گوئیم و تعارف می‌کنیم آیا خدا هم این طور است.

در سوره فتح خدای تعالی می‌فرماید: کسانی که زیر درخت با تو بیعت کردند، اینها جز این نیست که با خدا بیعت کردند و اهل بیت می‌فرمایند که یدالله علی است و بیعت هم زمینه‌اش ولایت علی است. این آیه «يُدَاللهُ فَوْقَ آيْدِيهِمْ»<sup>(۱)</sup> باید ببینیم که چه معنا دارد آیا همان اندازه که ما تعارف می‌کنیم که فلانی دست من است آیا همین اندازه معنا دارد؟



قدرت پروردگار بی نهایت است. ولی آنچه که مربوط به خلق است و می توان اظهار کرد این بخش از قدرت در وجود علی است. یعنی اگر که خدا بخواهد اظهار قدرتی کند، بوسیله علی می کند همان طوری که شما اگر بخواهید اظهار قدرت کنید بوسیله دستتان قدرت نمائی می کنید. چرا که دست مظهر قدرت انسان است.

این مطلب را سنّی ها هم تأیید کرده اند و در کتابهایشان به چشم می خورد. چرا که هر قدرتی را خدا بخواهد اظهار کند بوسیله علی اظهار می کند و این مطلب را همه تأیید کرده اند.

«علی اذن الله است».

یعنی علی گوش خدا است به طوری که هر چه خدا بخواهد از بندگانش بشنود بوسیله علی می شنود. اگر شما حاجتی دارید حتماً باید به علی متوسّل شوید تا حاجتان برآورده شود و راه دیگری ندارد. به طور مثال: اگر انسان گوشش را گرفت شما هر چه که با او حرف بزنید بی فایده است. اگر حضرت علی از کسی بیزار بود هر چه که با خدا مناجات کند بی فایده است. البته همان طوری که اذن الله است به همان اندازه تحت فرمان خدا است و بنده پروردگار است.



«علی وجه الله است».

همان طوری که ما در دعای ندبه می گوئیم: «این وجه الله الّذی الیه  
یتوجّه الاولیاء».<sup>(۱)</sup>

وجه خدا که اولیاء خدا به او متوجّه می شوند، کسی نیست جز  
علی و فرزندان او.

اولیاء خدا وقتی بخواهند متوجّه خدا بشوند از طریق این  
بزرگواران متوجّه می شوند. به طور کلی وجه الله یعنی صورت خدا،  
کلاً همه صفات باطنی در صورت، ظاهر می شود مخصوصاً افرادی  
که در این باره اطلاعاتی دارند. به طور مثال اگر شما عصبانی شوید  
این عصبانیت یک حالت روحی است، ولی در چهره شما اثر  
می گذارد و یا حتی وقتی که خوشحال و یا خرسند هستید، این  
حالت هم در صورت شما ظاهر می شود. تمام صفات درونی انسان  
را قیافه شناس ها و یا حتی افراد معمولی از صورت می شناسند.

تمام مطلب در این چند جمله خلاصه می شود که اگر بخواهید  
خدا را بشناسید و ببینید، علی را باید ببینید، البته با هر چشمی، نه.  
چرا که بعضی از افراد هستند که چشم ندارند، ولی آنهایی که چشم

۱ - مفاتیح الجنان دعای ندبه.



دارند، وقتی که علی را مشاهده می‌کنند، گوئی خدا را مشاهده کرده‌اند. «و من عرفکم فقد عرف الله»<sup>(۱)</sup> هر که شما را شناخت خدا را شناخته است.

«علی لسان الله است».

خدای تعالی هر مطلبی را بخواهد بیان کند از طریق زبانش بیان می‌کند زبانش کیست؟ رسول اکرم و علی بن ابیطالب و چهارده معصوم اینها لسان الله هستند.

هر کس ادعا کند که یک کلمه از احکام دین و معارف حقّه را از غیر طریق اهل بیت دریافت کرده، بداند که راه را اشتباه رفته است. چه در اعتقادات، یا معارف اسلامی و یا اینکه در مسائل اخلاقی باشد. حتّی یک کلمه، غیر از کلام امامان معصوم باشد، انحراف پیدا کرده است و در این باب روایات زیادی نقل شده است. چرا که معصومین هر چه که می‌فرمایند از خدا است. خدا مطلب را بیان می‌کند. منتهی از زبانش و زبانش کیست؟ رسول اکرم و علی بن ابیطالب اینها لسان الله هستند.

«علی نفس الله است».



در قرآن کریم خدای تعالی می فرماید: ای پیغمبر به این مردم بگو شاهد من یکی خدا است و دیگری کسی است که علم کتاب نزد او است «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»<sup>(۱)</sup>.

اهل سنت و شیعه از رسول اکرم نقل کرده اند که منظور از این آیه شریفه علی است.

پیغمبر اکرم می فرمایند: منظور از «أَنْفُسَنَا»<sup>(۲)</sup> که در آیه مباحله است، علی است چرا که ما هر دو از یک درختیم که این مضمون را در دعای ندبه هم می خوانیم.

پس نتیجه می گیریم که نفس پیغمبر، یعنی خود پیغمبر علی است. هر جا که علی است گوئی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و هر جا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است گوئی که علی است.

در تفسیر برهان در تفسیر همین آیه «وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ»<sup>(۳)</sup> که خدا شما را از نفس خودش می ترساند. تعبیر به نفس خدا از علی کرده اند.

۱ - سورة رعد آیه ۴۳.

۲ - سورة آل عمران آیه ۶۱.

۳ - سورة آل عمران آیه ۲۸ و ۳۰.

### سؤال هفتاد و هشتم:

حدیثی به این مضمون است که اگر پیامبر نبود خدای تعالی افلاک را خلق نمی کرد و اگر علی نبود پیامبر را خلق نمی کرد و اگر فاطمه زهرا نبود علی و پیامبر را خلق نمی کرد. آیا در اینجا حضرت علی و فاطمه علت وجود پیامبرند یا از باب عظمت علی و فاطمه است؟

## پاسخ ما:

اگر کاری ناقص انجام شود، مثل این است که انجام نشده است. اگر ماشینی را کامل درست نکنید، بدرد نمی خورد و جز زحمت چیز دیگری نیست. اگر خدا تنها پیامبر را می فرستاد و دین خدا را کسی نبود در حدّ پیامبری ادامه دهد، البته در حدّ خلافت و سلطنت بود. ولی در حدّی که پیامبر ادامه می داد کسی نبود ادامه دهد ناقص و بی فائده بود. فرضاً اگر پیامبر اکرم می آمد قرآن را به مردم می داد، تمام مطالب که در قرآن بیان نشده، تا مردم بتوانند از آنها استفاده کنند. مثلاً رکعات نماز را می خواهید از قرآن پیدا کنید، نمی توانید. معارف و احکام که به عنوان راه و روش اتخاذ کرده ایم صراحتم در قرآن بیان نشده. روزه را شما در ماه رمضان بگیرید، چه بخورید و از چه امساک کنید در قرآن نیامده. پیامبر هم فرصت بیان تمام مطالب را در زمان خودش نداشت و بیشتر از ۲۳ سال در بین مردم نبود. صد و چند غزوه و جنگ داشته و با مردم تماس زیادی برای بیان احکام نداشته اند. نمی توانسته تمام احکام را برای مردم بگوید. طبعاً باید همه حقایق را به یک نفر بگوید که بعد از وفات خودش او برای مردم بازگو کند و بعد از وفات دوّمی، سوّمی برای مردم بگوید. اگر این نبود، یعنی اگر علی نبود، دین ناقص بود قرآن بی فایده می شد.

ممکن بود مردم برای مدّتی کوتاه به دین توجّه کنند و پای این عَلم سینه بزنند و بعد تمام شود. از این کارها خیلی شده، از یکصد و بیست و چهار هزار آپیامبر آثاری نمانده است. حتّی از حضرت عیسی و موسی هم آثاری باقی نیست. اگر علی نبود لزومی نداشت پیامبر تشریف بیاورند و دین از بین می‌رفت. حالا فاطمه زهرا اگر نبود چطور؟

فاطمه زهرا مادر یازده امام است. اگر چنین بطن پاکی و مادر پاکی نبود، هیچ یک از این یازده امام نبودند و باز دین ناقص می‌ماند. بالاخص حضرت بقیّةالله که در آخرالزمان می‌آید و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند و هدف الهی را پیاده می‌کند. چون تا به حال آن هدف الهی از نزول قرآن و دین مقدّس اسلام پیاده نشده. وقتی او بیاید دین صد درصد پیاده می‌شود. معنی اینکه اگر علی و فاطمه نبودند، پیامبر در این دنیا نمی‌آمدند، معلوم می‌شود. منظور از اینکه خلق نمی‌شدند این است که در این بدن در کره زمین وارد نمی‌شدند، اینکه این علّت برای او باشد و او علّت برای این باشد نیست. خود فاطمه زهرا راضی نیستند که گفته شود حضرت رسول اکرم و حضرت علی ( ) به طفیل وجود فاطمه زهرا در دنیا آمده‌اند. فاطمه زهرا به قدری در مقابل پدر و امیرالمؤمنین ( ) احترام



قائل بود، همان گونه که ما در مقابل پیامبر و علی بن ابیطالب باید احترام قائل باشیم. چون به هر حال پیغمبر اکرم، پیغمبر آن حضرت هم بوده و علی بن ابیطالب امام ایشان هم بوده است.

### سؤال هفتاد و نهم:

آیا طلحه و زبیر می دانستند حقّ با  
علی ( ) است؟ چه صفت رذیله‌ای  
باعث انکار حقّ علی شد؟

### پاسخ ما:

همان صفت رذیله‌ای که همه جبارین و ظالمین و ستمگران وقتی  
در مقابل اهل حقّ قرار می گیرند دارند آنها هم داشتند پرونده اینها  
خیلی روشن است آنها طالب دنیا بودند. صفتی که انسان را در مقابل  
خدا و پیامبر و علی قرار می دهد، طمع و محبّت و حرص دنیا و



ریاست دنیا است. آنها طالب ریاست بودند ولی آن قدر ریاستی گیر آنها نمی آمد که خلیفه پیامبر شوند اما می خواستند وزیر دست راست و چپ شوند. آمدند نزد حضرت علی بن ابیطالب و پیشنهاداتی دادند. دیدند با این علی نمی شود زندگی کرد. حضرت علی شمع را خاموش کرد و فرمود: شمع از بیت المال و به اصطلاح ما، مال دولت است. بودجه ای که در اداره دارائی مملکت است مال یکایک مردم است. یک ریال این پول مال پنجاه و پنج میلیون جمعیت ایران است اگر کارمندی کوتاهی کند مسئول پنجاه و پنج میلیون جمعیت است. حضرت امیر رئیس دولت است ولی می گوید: آمده ام حق آنها را بدهم نه آنکه حقشان را ضایع کنم و این شمع را خاموش می کنم چون حرف ما راجع به مردم و تأمین رفاه مردم نیست. ماشینهایی که مال دولت است و نوشته «استفاده اختصاصی ممنوع» یعنی اگر استفاده شخصی از این ماشین بکنی باید جواب پنجاه و پنج میلیون را بدهی. دیدند علی خیلی دقیق است. حضرت علی دو سه مورد از این برنامه ها را به مردم نشان داد، چون خیلی ها نمی فهمیدند علی یعنی چه؟ عقیل برادر حضرت علی است و آمده نزد ایشان. در حدیث دارد که از گرسنگی رنگ بچه های عقیل پریده بود. مردی است نابینا و می گوید مختصری



بیشتر از بیت المال به من بده. حضرت آهن را توی آتش گذاشته و نزدیک دستش آورد. عقیل گفت: آیا می خواهی برادرت را با آتش بسوزانی؟ حضرت امیرالمؤمنین فرمودند: تو چطور می خواهی برادرت را با آتش جهنم بسوزانی تو هم برادر منی. این کارها معنایش این است تو با مردم در حقوق برابر هستی. برادر من هستی و مردم باید به تو احترام بگذارند و روی سرشان نگاهت دارند اما بیشتر از حَقّ نباید استفاده کنی. به خاطر نسبتی که با فردی از مسئولین انسان دارد نمی تواند تمام بیت المال را تصاحب کند. درست است تو برادر من هستی ولی وجودت بیشتر از این برای مردم مسلمان فایده ندارد. فقرا مردم مسلمان هم بیشتر از این از بیت المال استفاده نمی کنند اگر بیت المال زیاد شد به همه می دهیم. طلحه و زبیر وقتی این اوضاع را دیدند که علی این طور است ولی عثمان تمام قوم و خویش خود را روی کار آورده و پول اضافه هم می دهد و این دو اصلاً بهم نمی خورند، بنای مخالفت را گذاشتند و آن جنگ مفصل جمل را بوجود آوردند.

## فهرست

| عنوان                                                                                                                                                                                                                                   | صفحه |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------|
| «پیشگفتار».....                                                                                                                                                                                                                         | ۵    |
| سؤال اوّل: کسی که از تمام مراحل زندگی به علّت مشکلات و گرفتاریها خسته شده و ادامهٔ زندگی برایش مشکل است و تنها راه برایش خودکشی است چگونه است (که این عمل در آخر کار حلال نمی شود)؟.....                                                | ۸    |
| سؤال دوّم: چه تضمینی بر اجرای فتاوی مراجع تقلید وجود دارد؟ مرجع تقلید کیست و چرا مسلمان باید از او تقلید کند؟.....                                                                                                                      | ۱۱   |
| سؤال سوّم: آیا در اسلام ملاک حقّ و باطل در احکام، رأی مردم است؟.....                                                                                                                                                                    | ۱۵   |
| سؤال چهارم: کلمهٔ نجس به چه معنا است و چرا باید بعضی چیزها را سه بار شست و بعضی چیزها را یک بار؟.....                                                                                                                                   | ۱۶   |
| سؤال پنجم: چرا در جائی که نماز جماعت خوانده می شود فردی نماز خواندن باطل است؟.....                                                                                                                                                      | ۱۸   |
| سؤال ششم: مستحب یعنی چه؟.....                                                                                                                                                                                                           | ۲۰   |
| سؤال هفتم: در رسالهٔ مراجع معظمّ تقلید، کسب حلال برای مخارج سال واجب می باشد. لذا فهمیده می شود اگر کسی در ماه اوّل سال کاسبی، مخارج سال خود را تحصیل نمود در یازده ماه بعدی می تواند ترک کسب بکند و به تحصیل علم مرضیّ خداوند بپردازد. |      |



«تفکر ساعة خير من عبادة سبعين سنة» حال با توجه به این فرضیه اگر تمام ساکنین شهر مقدّس مشهد اضافهً مخارج سال خود را تحویل دولت بدهند، تا درّه‌های فقر را با آن پر کند آیا دیگر مستمند یا بی‌خانه‌ای باقی می‌ماند؟ آیا دو هزار معلول عادی که منتظر هستند در مجتمع نگهداری معلولین یک نفر بمیرد تا یک نفر جای او را بگیرد بلا تکلیف باقی می‌ماند؟ آیا دیگر جوان عزب دختر یا پسر باقی می‌ماند که اطفاء شهوت خود را از راه حرام انجام دهند؟ ..... ۲۲

**سؤال هشتم:** نظر و پیشنهادتان دربارهٔ وضع بدحجابی در جامعه چیست؟ وظیفهٔ معتقدین به حجاب و پوشش زن چیست؟ ... ۲۸

**سؤال نهم:** آیا زیورآلات برای بانوان در مجالس روضهٔ زنانه، ایرادی دارد؟ ..... ۳۰

**سؤال دهم:** مجتهد که بر افرادی از علماء که در زمان ائمه بوده‌اند اطلاق می‌شده است به چه معنا بوده است؟ چون این افراد حق اظهار نظر در دین نداشته‌اند، بلکه باید همان احکامی که از معصومین فرا می‌گرفتند را بیان کنند و اگر این مطلب را تأیید می‌فرمائید، این کلام امام صادق ( ) را که فرمود: «بر ما است القاء اصول و بر شما است اخراج فروع» چگونه توجیه می‌فرمائید؟ ..... ۳۴

**سؤال یازدهم:** پوشش مرد در جامعه باید به چه صورت باشد؟ یعنی تا چه اندازه باز بودن گردن و بدن و پاها و دستها اشکال ندارد؟ .. ۳۷

**سؤال دوازدهم:** آیا می‌توان از فلسفهٔ احکام سؤال کرد؟ ..... ۳۹

**سؤال سیزدهم:** آیا به دنیا آمدن کسی بدون پدر مثل حضرت عیسی از نظر علوم امروز درست است یا خیر؟ ..... ۴۷

**سؤال چهاردهم:** دربارهٔ تحریم موسیقی مطالبی بفرمائید. .... ۵۳

**سؤال پانزدهم:** آیا کسی که نماز نمی‌خواند و خمس و سهم امام را

- نمی دهد، می شود در منزلش چیزی خورد یا خیر؟ ..... ۶۱
- سؤال شانزدهم:** شما فرموده اید که افراد غیر مجتهد نمی توانند از روایات برداشت کنند. حال بفرمائید ما که مجتهد نیستیم برای استفاده از مسائل غنی اسلام چه باید بکنیم؟ کسانی که کتابهایی نوشته اند، اکثراً مجتهد نیستند. .... ۶۳
- سؤال هفدهم:** استماع موسیقی چه صورتی دارد؟ ..... ۷۰
- سؤال هیجدهم:** روحانیت به این شکلی که فردی تمام زندگیش را وقف دین کند و لباس مجزا بپوشد، از چه زمانی آغاز شد؟ ... ۷۲
- سؤال نوزدهم:** خواستم در زمینه ابتلاء به وسواسی که در تمام زمینه های زندگی، توالی رفتن، وضو گرفتن، نماز خواندن، قرآن خواندن و غیره دارم، در جهت رفع این مرض راهنمایی بفرمائید. جداً معتقد به مرض بودن وسواس هستم، ولی نمی توانم فی نفسه خودم را آزاد کنم. در پایان هر عملی که انجام می دهم بخصوص اعمال فوق الذکر اکثراً در صحت آن شک می کنم، در صورت وجود کتابی در زمینه رفع وسواس مرا راهنمایی فرمائید. .... ۷۵
- سؤال بیستم:** آیا از مراجعی که تقلید می کنیم باید کورکورانه اطاعت کنیم یا باید در مورد هر مسأله تحقیق کنیم؟ ..... ۸۴
- سؤال بیست و یکم:** فیلمبرداری و عکاسی در مراسم جشن آیا جایز است؟ آیا اسراف نیست؟ ..... ۸۶
- سؤال بیست و دوم:** اگر رفتن به زیارت امام معصوم همراه با این باشد که چشم انسان به زن نامحرم و برخی مسائل مکروه بیفتد، تکلیف چیست؟ ..... ۸۸
- سؤال بیست و سوم:** آیا می شود با داشتن زن اوّل که مؤمنه باشد و خوب باشد با خانم دیگر ازدواج کرد؟ آیا این مسأله توهین به مقام زن اوّل



- نیست؟ ..... ۹۰
- سؤال بیست و چهارم: آیا توهین به مراجع تقلید جرم است؟ بعضیها به
- مرحوم مجلسی و غیره توهین کرده‌اند. .... ۹۲
- سؤال بیست و پنجم: آیا زیارتنامه‌های موجود در حرم امام رضا سند
- معتبر دارد؟ ..... ۹۴
- سؤال بیست و ششم: کسی مطرح کرده که شما با مسأله ولایت فقیه مخالف
- هستید، مقداری در این مورد توضیح دهید. .... ۹۶
- سؤال بیست و هفتم: حدود پوشش در اسلام و در زمان حج چگونه
- است؟ ..... ۱۰۰
- سؤال بیست و هشتم: در چه مواردی ردّ مظالم بر ما واجب می‌شود؟ ۱۰۳
- سؤال بیست و نهم: نظر اسلام درباره قمه زدن و خراشیدن صورت
- چیست؟ ..... ۱۰۵
- سؤال سی‌ام: آیا می‌شود دعاها را به قصد استحباب خواند؟ .... ۱۰۷
- سؤال سی و یکم: چرا زنهایی که از شوهرانشان اطاعت نمی‌کنند را ناشزه
- می‌گویند؟ ..... ۱۱۰
- سؤال سی و دوم: ثقل اکبر و ثقل اصغر کیست؟ ..... ۱۱۲
- سؤال سی و سوم: در حال حاضر کشورهای خارجی که شامل کشورهای
- اسلامی هم می‌شود، محیطی نامناسب دارند. انسان در این محیطها
- دچار گناہانی می‌شود از قبیل رشوه یا خرید و فروش جنس قاچاق
- و امثال اینها. آیا جایز است انسان به این کشورها مسافرت کند
- یا نه؟ ..... ۱۱۵
- سؤال سی و چهارم: دلیل آمین نگفتن پس از اتمام سوره حمد و دست
- بسته نماز نخواندن و فضیلت گفتن «الحمد لله» پس از سوره حمد در
- نماز، که شیعه انجام می‌دهد چیست؟ ..... ۱۱۷

- سؤال سی و پنجم: چرا در اصول دین نمی توان تقلید کرد؟ ..... ۱۲۵
- سؤال سی و ششم: تغییر احکام الله در زمان رسول الله دو متعه ای که حلال بود حرام کردن هر دو را بعد از رحلت آن حضرت و حلال بودن موسیقی و شطرنج در این زمان چگونه است؟ ..... ۱۲۷
- سؤال سی و هفتم: اگر یک فرد مسلمان و اسماً شیعه، به خاطر مصیباتی که به او رسیده به ائمه اطهار و خدای تعالی چندین مرتبه جسارت کند آیا مرتد می شود یا خیر؟ اگر چنانکه چندین بار به او تذکر داده شود و او توجه نکند چه؟ ..... ۱۳۲
- سؤال سی و هشتم: در حدیثی که از امیرالمؤمنین نقل شده هر کس سه جمعه پشت سر هم بدون عذر موجه در نماز جمعه، حاضر نشود کافر است. این را توضیح دهید. .... ۱۳۴
- سؤال سی و نهم: با توجه به اینکه در خانواده ها گاهی فرزندان توسط پدر و مادر یا معلم مورد ضرب و شتم قرار می گیرند آیا موجب دادن دیه نیست؟ ..... ۱۳۹
- سؤال چهارم: اگر ده میلیون پول در بانک بگذاریم و هر ماه مبلغی فرع گرفته شود این پول حلال است؟ البته با توجه به تبلیغاتی که در رادیو تلویزیون می شود و یا برعکس پولی که ما از بانک می گیریم به عنوان وام، بانک در موقع بازگشت وام مقداری از ما می گیرد، مسأله به چه صورت است؟ ..... ۱۴۳
- سؤال چهل و یکم: بلیط بخت آزمائی چه وجهی داشت؟ ..... ۱۴۵
- سؤال چهل و دوم: مبلغی که به عنوان رهن داده می شود و برای هر ماه به عنوان مبلغی از اجاره محسوب می شود، چه حسابی دارد؟ .. ۱۴۷
- سؤال چهل و سوم: ربا چیست؟ لطفاً مقداری توضیح دهید. .... ۱۴۹
- سؤال چهل و چهارم: چگونه انسان می تواند در دینش فقیه شود؟ .. ۱۵۲



**سؤال چهل و پنجم:** ختنه در اسلام واجب است یا سنت است؟ اگر سنت پیامبر واجب است آیا تمام سنتهای پیامبر واجب می شود؟ آیا انجام ندادن سنتهای پیامبر گناه است؟ ..... ۱۵۴

**سؤال چهل و ششم:** آیا فیلمهای تلویزیون و برنامه های آن لطمه ای به روحیات انسان نمی زند و انسان را از یاد خدای تعالی غافل نمی سازد؟ ..... ۱۵۶

**سؤال چهل و هفتم:** در مورد مسأله رادیو و تلویزیون آیا فیلمها و آهنگهایی که پخش می شود، مورد تأیید اسلام می باشد و دیدن زنان نامحرم در این رسانه اشکالی ندارد؟ ..... ۱۵۹

**سؤال چهل و هشتم:** اگر حق الناس در گردن ما باشد و فراموش شده باشد تکلیف چیست؟ ..... ۱۶۳

**سؤال چهل و نهم:** لطفاً در مورد تربیت کودک توضیح بفرمائید که بدانیم چه کنیم که صفات رذیله در او بوجود نیاید و صفات حسنه تا جایی که امکان دارد در او پیدا شود و وظیفه خود را به وجه احسن انجام بدهیم. .... ۱۶۵

**سؤال پنجاهم:** چگونه با پروردگار انس بگیریم؟ ..... ۱۷۲

**سؤال پنجاه و یکم:** لطفاً شرحی از آیات اوّل سورة مریم و تذکرات اخلاقی آن را بیان کنید. .... ۱۷۴

**سؤال پنجاه و دوم:** لطفاً کتب آسمانی را به ترتیب بیان کنید. .... ۱۸۴

**سؤال پنجاه و سوم:** اوّلین زبانی را که خداوند با حضرت آدم صحبت کرد چه زبانی بود؟ ..... ۱۸۶

**سؤال پنجاه و چهارم:** آیا جزوه و یا کتابی در دسترس می باشد که تمامی اسامی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را نوشته باشد که ما بتوانیم بعضی از اسامی پیغمبران را برای نام فرزندان خود انتخاب کنیم و یا

- جهت اطلاع عمومی اسامی را بدانیم؟ ..... ۱۸۷
- سؤال پنجاه و پنجم: چرا هر ملّتی پیامبری به زبان خودشان دارند. ولی ما فارسی زبانان نداریم؟ ..... ۱۸۹
- سؤال پنجاه و ششم: آیا حضرت مریم هم حجاب داشت؟ چگونه حجابی داشت؟ حجاب در اصل از کی واجب شد؟ ..... ۱۹۳
- سؤال پنجاه و هفتم: محبّت الهی به حضرت موسی چگونه بوده است؟ و نسبت به بندگانیش تا چه حدّی است؟ ..... ۱۹۵
- سؤال پنجاه و هشتم: چرا توبه حضرت آدم دو یست سال طول کشید؟ گناه حضرت آدم چه بود؟ ..... ۲۰۸
- سؤال پنجاه و نهم: چرا با اینکه تقوی وضع مالی و خوشبختی انسان را زیاد می کند و فراموشی از یاد خدا وضع زندگی انسان را بد می کند، بعضی از کفّار در رفاه کامل مادّی به سر می برند در عین اینکه بعضی از مسلمانها وضع زندگیشان خیلی بد است؟ ..... ۲۱۴
- سؤال شصتم: در قرآن مجید نسبت به حضرت آدم معصیتی نسبت داده شده «وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ» و حال آنکه از نظر اعتقاد ما شیعیان انبیاء باید معصوم باشند. آیا معنای این آیه چیست؟ ..... ۲۱۶
- سؤال شصت و یکم: لطفاً توضیح دهید معنای این آیه شریفه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا». چیست؟ ..... ۲۲۱
- سؤال شصت و دوّم: آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» چشمها خدا را درک نمی کند و نمی بیند ولی او چشمها را می بیند آیه بعد «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاضِرَةٌ» صورتهائی است که روز قیامت نظرکننده هستند و به خدا نگاه می کنند. خوب اگر نمی شود خدا را دید چطور می گوید به خدا نگاه می کنند؟ این دو آیه با هم منافات دارد. .... ۲۲۵
- سؤال شصت و سوّم: آیا این آیه با عصمت پیامبر اکرم ( ) منافات ندارد؟



- ۲۲۷ ..... «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ تَأَخَّرَ». .
- سؤال شصت و چهارم: حدیث سلسله الذهب را توضیح دهید و در مورد توحید توضیح بفرمائید. ۲۳۱ .....
- سؤال شصت و پنجم: معنای این روایت که فرموده اند: «بِنَا عِبْدَ اللَّهِ» چیست؟ ۲۳۷ .....
- سؤال شصت و ششم: معنی اینکه انسان قبل از این عالم در عالم ذر بوده و بعد باید به این جهان بیاید چیست و در خصوص حدیث زیر توضیح بفرمائید: «تَنَاحُوا بِالسَّقَطِ». ۲۳۹ .....
- سؤال شصت و هفتم: «الاسلام یجب ماکان قبله» اگر کسی در ابتدای بلوغ شناخت کاملی از اسلام نداشته و اعمال خود را به طور کامل انجام نداده و پس از مدتی متوجه شده. آیا حالا باید تمام اعمال قبلی را انجام دهد؟ اگر پاسخ مثبت است این حکم با این مسأله که اسلام پاک کننده مسائل قبلی است «الاسلام یجب ماکان قبله» و اینکه دین اسلام آسان است چگونه است؟ ۲۴۲ .....
- سؤال شصت و هشتم: بهشت زیر پای مادران است و بهشت زیر سایه شمشیرها است این را توضیح دهید. آیا این دو با هم مغایرت ندارد؟ «الجنة تحت اقدام الامهات» و «الجنة تحت ظلال السيوف». ۲۴۳ .....
- سؤال شصت و نهم: از امام صادق نقل شده که فرمود: «لاتنال شفاعتنا من كان مستخف بالصلوة» مستخف نماز چه کسی است به عبارت دیگر استخفاف نماز به چه چیز است؟ ۲۴۸ .....
- سؤال هفتم: فرق بین علم و فلسفه چیست؟ ۲۵۳ .....
- سؤال هفتاد و یکم: رسول اکرم در مورد فضائل حضرت علی چه بیاناتی داشتند؟ مطالبی که حضرت علی در آخرین لحظات زندگیشان که به صعصعه عرض کردند، چه مطالبی بود؟ ۲۵۸ .....

- سؤال هفتاد و دوم: روایت شده است که حضرت علی در مسجد کوفه خطبه‌ای خوانده‌اند که تمام کلماتش بی نقطه بوده است، آیا صحت دارد یا خیر؟ و اگر صحت دارد خطبه چه نام دارد؟ ..... ۲۶۷
- سؤال هفتاد و سوم: ما در کتابها مخصوصاً کتابهای تاریخ داریم که بعد از پیغمبر اکرم ابو بکر به خلافت رسید. پس چطور ما شیعیان می‌گوئیم که علی بن ابیطالب اول خلیفه است. لطفاً اگر می‌شود برای بنده توضیح دهید. .... ۲۶۹
- سؤال هفتاد و چهارم: آیا حضرت علی با حضرت جبرئیل ارتباط داشت؟ ..... ۲۷۳
- سؤال هفتاد و پنجم: فضیلت علی بن ابیطالب بر تمام صحابه رسول خدا را بیان فرمائید؟ ..... ۲۷۶
- سؤال هفتاد و ششم: معنای این آیه شریفه «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» چیست؟ ..... ۲۷۸
- سؤال هفتاد و هفتم: امیرالمؤمنین علی یدالله، اذن الله، وجه الله، لسان الله و نفس الله است. توضیح بفرمائید؟ ..... ۲۸۱
- سؤال هفتاد و هشتم: حدیثی به این مضمون است که اگر پیامبر نبود خدای تعالی افلاک را خلق نمی‌کرد و اگر علی نبود پیامبر را خلق نمی‌کرد و اگر فاطمه زهرا نبود علی و پیامبر را خلق نمی‌کرد. آیا در اینجا حضرت علی و فاطمه علت وجود پیامبرند یا از باب عظمت علی و فاطمه است؟ ..... ۲۸۹
- سؤال هفتاد و نهم: آیا طلحه و زبیر می‌دانستند حق با علی ( ) است؟ چه صفت رذیله‌ای باعث انکار حق علی شد؟ ..... ۲۹۲
- فهرست ..... ۲۹۵



بخشی از تألیفات  
استاد سید حسن ابطحی خراسانی



انوار وحی  
رسول اکرم ﷺ  
امیر المؤمنین (علیه السلام)  
انوار زهرا (علیه السلام)  
امام مجتبی (علیه السلام)  
پرواز روح  
مصلح آخر الزمان  
مصلح غیبی  
ملاقات با امام زمان (علیه السلام)  
در محضر استاد جلد اول  
در محضر استاد جلد دوم  
عالم عجیب ارواح  
شبهای مکه  
عوامل پیشرفت  
اتحاد و دوستی  
راه خدا  
پاسخ ما  
دو مقاله  
پاسخ به مشکلات فلسفی و اعتقادی  
پاسخ به مشکلات جوانان  
سیر الی الله  
حل مشکلات دینی  
سؤال شما پاسخ ما  
توضیح آیات قرآن کریم  
انوار صاحب زمان (علیه السلام)  
جواب مسائل دینی



شابک ۹۶۴-۸۶۶۷-۰۵-۵  
ISBN: 9648667-05-5

قیم / خیابان ارم / پاساژ قدس / طبقه پنجم / پلاک ۱۸۲  
تلفن: ۷۷۴۹۲۶۱ همراه: ۰۹۱۳۳۵۱۹۱۳۵